جنبش مشروطیت
در
افغانستان

نویسنده : پوهاند عبدالحی حبیبی

کابل - ۱۳۶۲



جنبش مشروطیت

در

افغانستان



نویسنده: پوهاند عبدالحی حبیبی

مهتمم ـ محمد هاشم بهرامی

۱۳۶۳

فهرست کتاب

عنوان	صفحه
مقدمه	
فصل اول :	ص اول
۱ دور نمای قبلی	ص ۱
۲ نخستین جنبش فکری انجمن سراج الاخبار ،	ص ٦
۳ نخستین گروه مشروطه خواهان ،	ص ۱۲
٤ اعضا ی مهم گروه نخستین مشروطه خواهان ،	ص ۲۳
٥ غلام بچه گان دربار	ص ٤۹
٦ الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان ،	ص ٥٥
ب: سمبول جمعیت مشروطه خواهان	ص ٥٦
ج: آیا نهضت مشروطه یک حرکت ملی میهنی بود؟	ص ٥٨
۷ سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)	ص ٦۲
۸ مخبران نهضت مشروطیت	ص ۷۰
فصل دوم :	ص ۷۲
۱ پیش درآمد	ص ۷۳
۲ عوامل محرکه همجوار	ص ۷۸
۳ محمود طرزی وسراج الاخبار	ص ۱۰۱
٤ نتایج مساعی مشروطیت دوم	ص ۱۲۱
٥ رجال مهم درحرکت دوم مشروطیت	ص ۱۲۸
دوگروه خاص	ص ۱٥۳
٦ نگاه انتقادی	ص ۱٥۸
۷ نتیجه	ص ۱۷۳

مقدمه

به شهادت تاریخ خلقها ی جهان درشرایطو کشور های مختلف بخاطر تامین حق، عدالت و اترقی اجتماعی علیه اقلیت های حاکم ستمگر بلاانقطاع مبارزه نموده که این مبارزات به اشکال گوناگون آن صفحات تاریخ و زندگی جوامع بشری راشکوه و جلال خاص بخشیده است.

خلق زحمتکش وشرافتمند افغانستان نیز در طول تاریخ ازین جریان بدور نمانده و تحت شرایط گوناگون به خاطر تامین آزادی، حق و عدالت اجتماعی رزمیده است .

یکی از اشکال این نبرد عدالتخواهانه مردم ما جنبش مشروطه خواهی در کشور است که بنام مشروطه خواهان اول ودوم ثبت تاریخ گردیده است .

محترم پوهاند حبیبی در آخرین روز های حیات ما حصل یاد داشت

های خودراپیرا مو ن جنبش مشروطیت (آنچه بدستش آمده) جمع آوری و بنام (جنبش مشروطیت در افغانستان) مولفه ای به همر سانیده است که نیمرخی ازین جنبش را البته از تاریخ ۱۳۲۳ هـ.ق. تا ۱۳۰۸ ش بدسترس ما میگذارد .

ریاست نشرات اثر موصوف را اینک به طبع رسانیده تقدیم دانش پژوهان می نماید . امید که مطالعه این اثر برای علاقمندان کتب وآثار تاریخی به خصوص نسل جوان و بالنده کشور ما عاری از تجربه اندوزی نباشد .

ریاست نشرات
کمیته دولتی طبع و نشر ج.د.ا

فصل اول

۱

دورنمای قبلی

از آغاز قرن نوزدهم ـ وقتی که استعمار انگلیس در هند گسترده میشد و آثار انقلاب صنعتی و مدنیت اروپا از سوی شرق بسر حدات شرقی امپراتوری درانیان میرسید افغانستان باگسترش روابط اقتصادی با سرزمین های شمال آمو و بخارا و غرباً با مملکت پارس قاجاریه پیوستگی یافته بود وآمدوشد سوداگران و مبادلهٔ اموال تجارتی باهر سه مملکت صورت میگرفت.

مردم افغانستان که با شرایط نیمه فیودالی درشهر ها و در بازارها مواجه بودند، در روستا ها باکشاورزی و صنعت‌های دستی واقتصاد

یکه برزراعت ودام پروری دوره‌های‌قبل فیودالی اتکا داشت ، زندگا-
نی‌میکردند وپیوستگی های سیاسی‌روستاهابا در بار هاوبازار ها ی
شهری بسیار کم فروغ بود .

درچنین احوال نه دولت ها ی‌مرکزی نیرومند ی وجود داشتند
ونه آن وحدت مرکزی که بعد ازمرگ احمد شاه سدو زایی بوجود
آمده‌بود . زیرا شهزاده گا ن ومدعیان جدید بدست آورد ن قدرت
یعنی خاندان سر دار پاینده خان(برادران بارکزایی) همواره‌باهمدیگر
دست بگر یبان بوده و مملکت‌متحدالمرکز احمدشا هی به تفر قه و
تجزیه محکوم بود .

درینوقت آثار پیشقد می قوا ی‌تزاری روسیه بسواحل آمو ومروهم
رسید و نماینده ی آن دولت بنام‌و یتکویچ بدر بار امیر دوست -
محمد خان درکابل آمد (۱۸۳۷م).

لارد اکلیندنائب السلطنهٔاستعمارانگلیس در کلکته برای جلو گیری
از هجوم محتمل لشکر تزاری ،طرح پیشقدمی ویورش بر افغا -
نستان را ریخت ودرسا ل ۱۸۳۹م‌پنجاه وچهار هزار لشکر اندوس را
بقوماندانی جنرا ل کین ورهنما یی‌نمایندهٔ سیاسی خود مکناتن از راه
کنار دریا ی سند وکویته و گذرگاه‌کوژك بر قند هار سوق داد.

جنگ اول انگلیس وافغان (۱۸۳۹-۱۸۴۲م) دوام کرد و چون مردم
افغانستا ن بزور شمشیر ، تمام‌لشکریان متهاجم را از بین بر دندو
بقیته السیف قوای انگلیسی افغانستان را تخلیه کرده و واپس آنرا
به امیر مفرور دو ست‌محمد خان‌سپردند .

قوا ی متجاوز انگلیسي در مقابل‌قیام عمو می ملت افغانستا ن ازپای
در آمدند و سیا ستگران انگلیسی‌این آتش مشتعل را که بد ست‌خود
افروخته بودند ، باباز گر دا نیده ن‌امیر مذکور از کلکته به کابل خا-
موش ساختند ۱۸۴۳م .

درین گیر و دار محشر آسادولت قاجاری فارس نیز آرام ننشست ولشکریان قاجار بار ها برهرات تاختند ، ولی هراتیان غیور بعداز تحمل محاصره ها و خسارات فراوان ومقاومتهای مردانه ، قوای قاجاری را از هرات بناکامی پس راندند.

پرورش فکر و فرهنگ و دانش به تمرکز نیرو های خلاقه مردم و امنیت ضرورت دارد واین نبود .

مردم زحمت دیدهٔ افغانستان غیراز جنگ ومقاومت بالشکریان متهاجم شرق وغرب ،به خانه‌جنگی شهزادگان داخلی نیز مصاب بودند ووضع اجتماعی وسیاسی افغانستان وقتی پیچیده تر شده بود ، که قوای جهانخوار استعماری انگلیس، دولت سیکهه پنجاب رااز بین برده واز دریای سند گذشتندوپشاور را گرفتند ۱۸۴۹م .

امیر شیر علی خان پسروجانشین امیر دوست محمد خان ،بعد از غلبه بر برادران ، در کابل برتخت شاهی نشست ۱۸۶۳م و اوقات گرانبهای خود و دیگران رابه‌خانه جنگی با برادرانش مصروف داشت.

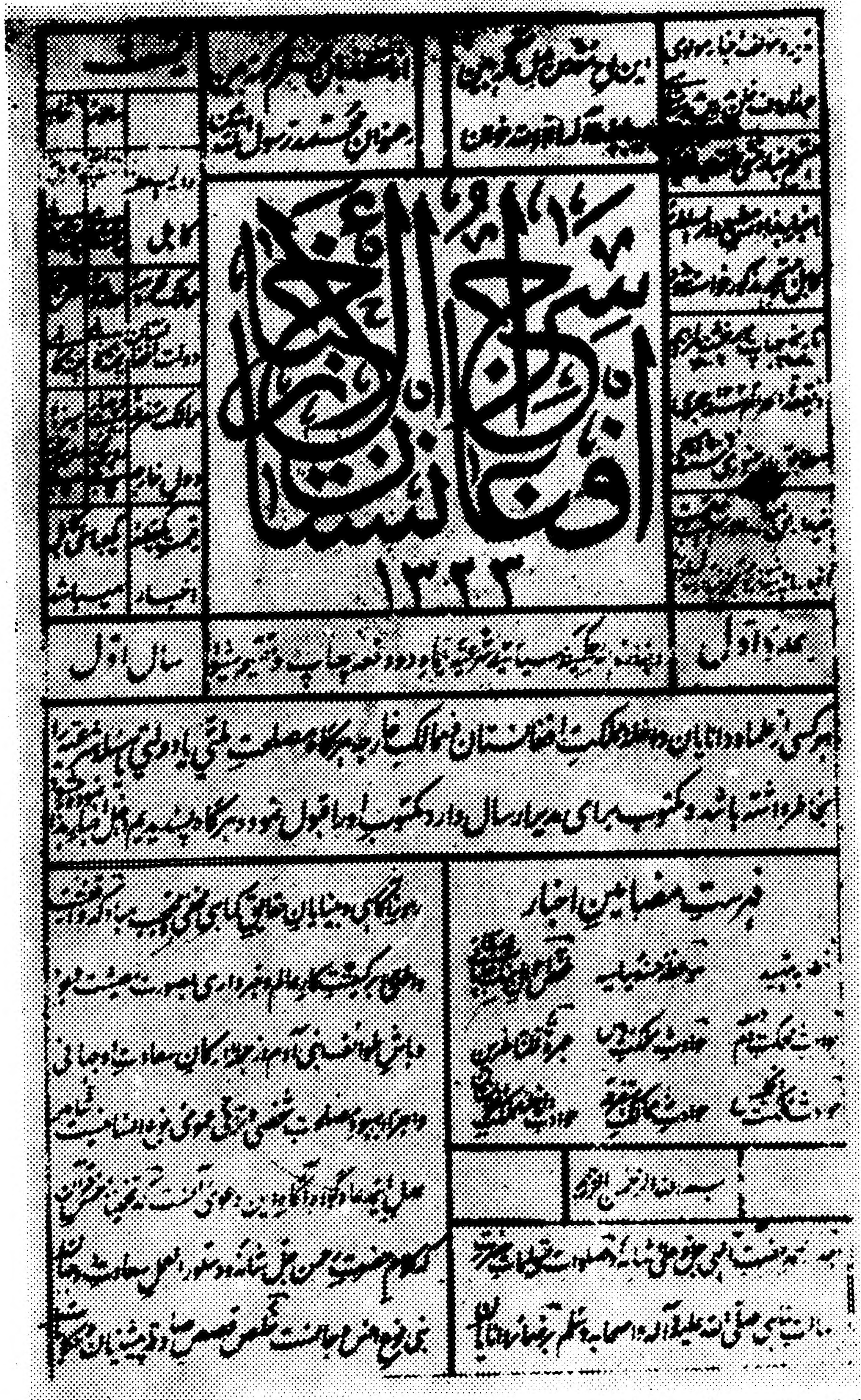
درجنگ اول که پادشاه و تمام زمامداران از میدان گریخته وبار دفاع از کشور راتنها بدوش مردم ودهقانان افغانستان گذاشتند ، طوریکه خواندید ، مردم با تحمل مصائب سنگین از عهدهٔ حفظ مملکت برآمدند ، تا که بعد ازسی‌وهفت سال بازهمان استعمار خرابکار از دهلی برافغانستان لشکر کشید وامیرشیر علی خان را که باستالیتوف سفیر تزار های روسی عهد بسته‌بود ۱۸۷۸ م از کابل به مزارشریف فراری ساخت وبار دفاع مملکت باز بدوش مردم افتاد .

چون قوای استعمار درین بارنیزشکست خوردند وکیوگناری سفیر انگلیس رادر بالاحصار سوختند ،ناچار گریفن نماینده‌سیاسی انگلیس شهزاده عبدالرحمن خان را که درسمرقند فراری بود فرا خواند و

مملکت رادر تحت حمایت انگلیس بدو سپرد (۱۸۸۰م ۱۲۹۷ق)
باتحمیل این دوجنگ ، مملکت از نشو و نمای طبیعی خود بازماند اقتصاد زراعت و دوایر دولتی برباد فنا رفتند و حرکت فکری جدیدی که بانهضت سید جمال الدین افغانی ودیگر روشنفکران مملکت در حدود ۱۸۶۳م آغاز شده وبه نشر جریدهٔ شمس النهار ۱۸۷۲م و تاسیس مکتب حربیه و مطبعه وترجمهٔ کتب منجر شده بود (۱) ، باآغاز جنگ دوم افغان وانگلیس (۱۸۷۹ ـ ۱۸۸۰م) ازبین رفت .
دورهٔ امیر عبدالرحمن خان که باقهر وسرکوبیهای خشن مدت ۲۱ سال دوام کرد ، از نظر فکری وفرهنگی عصر میمونی نبود .زیرا اکثر سربرآورده گان مملکت ،بتیغ جان اوبارش از پای درآمدند و وسایلی برای بیداری مردم وپرورش فکری فراهم نیامد .
اما جریان اجتماعی زمان وزایش و جنبش عواملی که همواره در داخل جامعه کار گر می افتد ودرمقابل هر گونه استبداد و تشدد ، برمقاومت جامعه می افزاید و نیزشروط اقتصادی ووضع طبقاتی مردم نگذاشت که فکر نو به کلی ازبین رود . در حالیکه در شرق مملکت ، جنبش اولین آزادی خواهی هند ۱۸۵۷م آغاز شده ودر شمال

---

(۱) در کتاب د افغانستان پیشلیك (ج۱ص ۱۹۹) نشر جریدهٔ شمس النهار را ۱۸۷۱م ـ۱۲۸۸ ق نوشته بودم .
ولی بعد از دیدن یك کلکسیون این جریده که اکنون به آرشیف ملی رسیده ، این تاریخ صحیح به نظر نیامده . زیرا در ین کلکسیون شمارهٔ پنجم جلد اول تاریخ جمعه ۱۵ رمضان ۱۲۹۰ق دارد . چون در هر پانزده روز یك شماره نشرمی شد ، بنابرین آغاز نشروتاریخ شمارهٔ اول آن باید ۱۵رجب ۱۲۹۰ق باشد که مقارن است باسپتمبر ۱۸۷۳م . ازین رو سهو مذکوردرخور تصحیح است .



سراج الاخبار افغانستان

۱۳۲۳

عدد اول

سال اول

فهرست مضامین اخبار

بسم الله الرحمن الرحیم

نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانستان» که‌در سال ۱۲۸۴ ش بمدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاکی» قندهاری نشر گردیده.

سراج الاخبار افغانستان

۱۳۲۳

سال اول

عدد اول

فهرست مضامین اخبار

نخستین شمارهٔ «سر ا ج الاخبار افغانستان» که‌در سال ۱۲۸۴ ش بمدیریت مو لو ی عبد الرؤف خا ن « خا کـی » قندهاری نشر گردیده.

(۲)

نخستین جنبش فکری «انجمن سراج الاخبار»

از روی اسنادیکه در خانوادهٔ نویسندهٔ این سطور بوده و اکنو ن در آرشیف ملی در دوسیه خا ص سراج الاخبار محفو ظست ثا بت می آید ، که جمعی از روشنفکرا نو دانشمندا ن مملکت ، مربوط مدرسه شاهی (درسگاه علوم دینی درمسجدچوب فروشی کابل) ودارالعلو م حبیبیه (لیسهٔ کنونی حبیبیه که درسنه ۱۹۰۳م ـ ۱۳۲۱ ق افتتا ح شده بود) بدر بار امیر جبیب الله خان پیشنهاد نمودند ، که انجمنی از دانشمندا ن افغانی بو جود آید، تایك جریدهٔ پانزده روزه را بنا م سراج الاخبار افغانستان در کا بل نشر نمایند .

رئیس این انجمن مو لو ی عبدالرو ف خان قند هار ی متخلص به «خاکی» سر مدرس مدرسهٔ شاهی و ملای حضور بود و مو لوی محمد سرور «واصف» پسر مولوی احمد جان الکوزایی متخلص به «تاجر» سمت محرر (منشی) این انجمن راداشت و هد ف عا لی این روشنفکران همانا بیدار ساختن مردم وآشنایی آنها با مدنیت جدید ووقایع تازه ی دنیابود .

انجمن سراج الا خبار پیشنها دی به امیر وقت حبیب الله خان تقدیم کرده اند که در دوسیهٔ مذکورمو جوداست ، زیر هر فقره ، هدا یا ت شاهی بقلم سردار عبدالقدو س خان اعتماد الدو له نوشتهٔ و امضا شده (تحریر ۲۵ صفر ۱۳۲۳ ه ق) ۱۹۰۵ م (۱۲۸۴ ش)

مطابق این دوسیه ، اعضــا یانجمن سراج الاخبار عبار ت بودند از :

۱ ـ ایدیتر یعنی عنوا ن گذار :مولوی عبدالروف خان .

۲ ـ سب ایدیتر یعنی نا ئــبعنوان گذار : مولو ی نجف علیخان.

۳ ـ محرر زیر دست ایدیتران:مولوی محمد سرور خان پسرمولوی احمدجان الکوزایی مرحوم .

٤ ـ ترجمان زبان ترکی :حاجیباشی غلام نقشبند خان .

٥ ـ مهتمم ومترجم اخــبا راردو: منشی حافظ حیدر علی خان.

٦ ـ معاو نا ن تر جمهٔ اخــباراردو: عبدالرحمن بیک وعبدالر حیم بیک .

۷ ـ کاتبان خوش نویس :میرزاغلام قادر خان ومیرزا محمد اسحاق خان .

۸ ـ مصحح : قاری نیك محمد.

انجمن سراج الاخبار ، کهاعضایرسمی آن در دوسیهٔ مذکور معر فی شده اند ، همکاران و همفکرا نیدرخارج انجمن هم داشتند و دریــاد داشتی از دربار به نظر م رسیدهکامرحو م محمود طرزی هم در آنوقت ازشام واپس بوطن عود ت نمو دهوسپا رش شده بود ، که از و هم در امور صحافت و مضا مین جریدهرای بخواهند .

قراریکه دیده می شود : ســندمنظوری انجمن در ۲٥ صفر۱۳۲۳ق امضاء شده ولی مد ت هشتماه بعد ، شمارهٔ او لین سرا ج الاخبار افغانستا ن ، به تاریخ ۱٥ ذیقعده۱۳۲۳ق ۱۸ جنوری ۱۹۰٦ م با قطع «فل سکیپ» در ۳٦ صفحــهچا پ سنگی به خط نیکو ی دو تــن نستعلیق نویسان مذکور نشر شدهکه یك شمارهٔ نمونهٔ آن در اســناد خاندانی نویسندهٔ این سطور بودهواکنون در آرشیفملی کابل محفوـ ظست .

هدایات شاهی دربارهٔ انجمن «سراج الاخبار افغانستان» بقلم شاه آقاسی عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله)

عنا وین مهم این شمارۀ نخستین سراج الاخبار اینست : سر مقا لۀ مولو ی عبدالرو ف خان به عنوا نیك خطابۀ تمهید و مو عظۀ حسنه سیاسیه وبعد ازان ملخص احوا ل جنگ جاپانی وروسی ، حــوادث مملکـت روم (عثمانی) و مصـــر وروس وعبر ت ناظر ین با حواد ث مملکت انگلیس ومما لك متفر قـــه است. درآخر حوادث مملکت افـغا نستا ن ویك قصیدۀ و عظیۀ فصیح از طبع مولوی محمد سرور خا ن قندهار ی متخلص به «وا صف» واعتذار مدیر آمده است .

با چنین چهره وسیما شـــمارۀ نخستین سراج الاخبار ، در تحت کنترول شدید حکو مت مستبد وقت نشر شد ، ولی طوریکه گفتنـــد : دولت هندبر یتا نوی با نشـــر آن ساز گار نبوده ومانع نشر شـماره های دیگر گردید (۱).

((خوش درخشید و لی دو لـت مستعجل بود))

از سرمقالۀ مولو ی عبدالرو ف وقصیدۀ مولو ی واصف ـ که درین شماره نشر گردیده ـ پدیدار است که در آن هنگام آثار بیـــدار ی وتجدد ومدنیت اروپا به کابـــل رسیده ومردم ودربار را تحت تاثیر قرار داده بود ، وهم این مطلع فکر جدید در ادبیا ت معا صر ماست که در قصیدۀ مولو ی و اصف بـه خوبی دیده می شود . زیرا وی توجۀ امیر رابه ترقیات و پیشرفـتهـای جهان معطو ف داشته است .

این مولو ی عبدالرو ف موسس انجمن از مشا هیر علما ی افغا نی در اوایل قرن بیستم است که درجنبش فکری عصر دست داشت . و ی پسر مولوی عبدالرحیم کاکر قند هاریست که در شوا ل ۱۲۹۸ق درون بنا ی خرقۀ شریفه قندهار بدست خود امیر عبدالرحمن خان کشته شد (بنگرید: سراج التواریخ ج۳ص ۳۸۲) .

---

(۱) نویسندۀ این سطور از باباعبدالعزیز خان قند هار ی که یکی از وابستگا ن جوا ن این انجمـــن بود شنیده ام .

تولد مولوی عبد الرؤف درشهر قندهار روز دوشنبه ٥ صفر ١٢٦٧ق درخاندان علم و فضیلت مولوی حبیب الله معروف به محقق قندهار- یست، که از پدرش علوم منقول ومعقول فراگرفته و مدتی پس از قتل پدرش بردست امیر ، از وطن در تبعید بسر برد، و لی درحدود ١٣٠٠ ق امیر عبدالرحمن او راواپس بو طن خواست و در کابل به حیث ملای حضور ومدرس مدرسه شاهی و ممتحن قضات مقرر گشت.

مولوی خاکی در سه زبان عربی فارسی ، پشتو ادیب و نو یسنده و شاعر بود ، از تالیفات او دو جلد کشکول و خرد نامه امیری وسلام نامهٔ عربی ١٣٠٦ق و تفسیر آیات العهود به زبان فارسي و ردبریك حصهٔ ناسخ التواریخ سپهر مستوفی وترجمهٔ المراه الو ضیه فی الکرة الارضیه ورساله مصافحه و غیره است وبرخي اشعار او به فارسي وعربی نیز دیده شده ، که از آنجمله یك قصیدهٔ طویل مزار یه را ، در سفر امیر عبدالرحمن به مزار شریف ١٣٠٦ ق که همرکاب او بود، بدین مطلع سروده :

کی توانی اید ل پر اضطرا ب سوگوار

شکر نعمتهای بی پایان و حصر کردگار

در جنگ دوم افغان و انگلیس در تحریض به دفاع وطن شعری دارد ، که از آن جمله است :

افغان اگر نظر فگند بر صلاح خویش

اول ببایدش که بگیرد سلاح خویش

گر اصطلاح وی طلب عیش وعشرتست

فرض است آنکه محو کند اصطلاح خویش

این سر زمین خوش که با فغانچه مادرست

داندسپردنش بدگرها جناح خویش

ازیك غزل مستانهٔ اوست :

خاك کند مشکبو ساحهٔ مشکوی تو

بادشود روح بخش ، گرد سر کوی تو

بست بزنجیر ، و تیغ بر جگرم‌زد دریـغ

طرهٔ‌هندوی‌تــو ، غمـزهٔ جا دو ی تــو

برای اینکه مقام فکر ی مو لو ی‌خاکی رادر زمان حیاتش بشنا سیم وسهم اورا در جنبش نخستیــــن‌اوایل قرن بیستم بدانیم ، باید به نوشته های مر حو م محمود طرزی‌پدر صحا فت و تجدد افغانستا نـ که در بارهٔ رحلت وی نوشته ـ توجه‌کنیم .

مولو ی خاکی قرار نوشته‌سراج‌الاخبار یوم جمعه ۱۵ ماه شـوا ل ۱۳۳۴ق ازجهان رفت و در مقبـرهٔ‌دامنه خواجه صفا ی کابل دفــن گردید و محمود طرزی در شـمارهٔ۲۲ سال ۵مؤرخ ۲۰ سنبله‌۱۲۹۴ش تحت عنوان (یك خسارهٔ تا سـف‌آور علمی، مقالت مفصلی نو شـت که تلخیص آن چنین است :

«از دیدهٔ زمانه روانست‌جوی‌خون

ای دیدهٔ زمانه بگو تاچه‌دیده یی ؟

درین ایام یك سانحه‌روی داده‌که‌از تحریر آن قلم میلر زد ، پنجــه مستر خی می شود ، دل می طـپدحواس پریشان می شود . یعنــی زندگی علم وعرفا ن ، حیا ت ادبیات‌به یك صدمه جانکاه ویك تز لز ل تهلکه همرا هی جر خورد . یعـنی‌رو ح علم ودانش ، روان عر فـا ن وبینش جناب فضایل دستگاه‌وکمـالات همراه مولوی مـکرم محـتـرم مولو ي عبدالرو ف خان صاحب ،دنیای بیوفا راتر ك گفته ، عاز م دار بقا گردید ... مرحوم مشار الیه‌تنها دروطن عزیز مانی ، بلکـه در بسیاری از صفحـات د نیا ، نـادرالامثال یك عالم فاضلی بود ، که‌در همه علو م عقلیه ونقلیه و فنـون‌تصوفیه وادبیه صا حب یدطو لی بودند . ضیا ع ابد ی این فا ضـل‌نحر یر ، الحـق که از خسارات‌و ضایعات خیلی دهشتناکی برا ی‌عالم‌علم وعرفان وطن عزیز ما شمـر ده میشود ...

علاوه برین همه علم و فضل - حافظ جید کلام ملك علام بودند ودر

ادبیا ت یك خصو صیت ممتــاز ی‌داشتند . از خامهٔ عنبر شما مهٔ خود شان هم قصا ید پر فواید غــرا واشعار وادبیا ت بسیار با معنی سر زده‌است . ولی افسوس که پا یـهٔ‌شصت وهفتم را از مر قا ه عمرعزیز به تکمیل نرسانده ، وطن را ازدیداروفواید خود بیشتر محظوظ‌ننمودند. ..))

(سراج الاخبار افغانیه شمــاره۱۷ سال ٥ مورخ ۲۰ سنبله ۱۲۹٤ ش طبع کابل)

این بود آنچه از جنبش فکر ی‌انجمن سراج الاخبار بما باقیما نده و مطلع خورشید یست که درتاریکی‌دسایس استعمار انگلیس فرورفت. ولی طوریکه در مباحث آیندهٔ مــــاروشن خواهدشد ، بعد از پنــج سال ، نهضت او ل مشرو طیـــت‌در روشنی همین فکر بو جود آمدو محرو همین انجمن ، در راس‌حرکتی‌ایستاد ، که برای روشنفکــــرا ن آیندهٔ مملکت و نضج افکار سیاسی‌بسیار مفید بود واین داستا ن‌عبرت انگیز شنیدنی است‌که :

عشق از فریاد ما ، هنگا مه هاتعمیر کرد
ور نه این بزم‌خمو شا ن ، هیچ غو غایی‌نداشت



(۳)

نخستین گروه مشروطه خواهان

عشق شور انگیز مارا برسرکوی تو برد
برتلاش خودچه میناز م که ره سوی تو برد

جامعه یك مخلوق متکامل واثرپذیراست. سیر فکری ونشو وارتقای وی ممکن است در اثر موانعی متوقف شود، ولی به کلی از بین نمیرود.

حرکت انجمن سراج الاخبار نیزباموانعی که استعمار انگلیس ایجاد کرده بود، مدت کمی ظاهراً متوقف شد . ولی بعد از دوسه سال به صورت یك حزب متشکل و دارای مرام مترقی تری بوجود آمد ، که آنرا در تاریخ فکری افغانستان ((مشروطیت اول)) گوییم .

سردسته وپیشتاز این حرکت یکی ازبقایای انجمن سراج الاخبار ومحرر (منشی) این انجمن بود ، که ذیلا در بارهٔ او و خاندانش که از پیشروان وقربانیان این جمعیت بودند معلومات داده میشود :

مولوی محمد سرور خان ((واصف)) وخاندانش :

چنانچه قبلا گفته شد ، این شخص عالم ودرد مند وشاعر ، فرزند مولوی احمد جان متخلص به تاجر ابن آزاد خان ابن زین العابدین از مردم الکوزایی بالا ژره ارغسان قندهار بود ، که پدرش درعصر امیر عبدالرحمن از رجال اداری ومنور ادیب بوده ودر تنظیم اداره مملکت و قضا ، بعد ازتخریبات جنگ دوم انگلیس وافغان

دستی داشت، چنانچه کتاب اساس القضات مشتمل بر ۱۳۶ قاعده را برای رهنمایی قاضیان و تنظیم محاکم شرعیه نوشت که در همان وقت دوبار چاپ شد (طبع دوم کابل ۱۳۱۱ق) در حالیکه برای تنظیم ادارات دولتی نیز کتابی را بنام قواعد دولتی دارای ۶۳ فقره قبلا در ۱۳۰۹ق ۱۸۹۱م نوشته و چاپ کرده بود .

مولوی تاجر شاعر خوشکلام زبان دری وپشتو ودارای دیوان غزلیات وقصاید محلا به انواع صنایع بدیعی بود ، که در ۱۳۲۰ق ۱۹۰۲م به مرض سل ریه از جهان رفت نعش او در قندهار در جوار مزار صوفی صاحب مدفون است .

فرزند مولوی تاجر ، محمدسرورواصف نیز عالم وشاعر و روشن فکر وبه علوم ادبی واسلامی آشنا بود ، که درسنه ۱۳۲۳ق ـ چنانچه خواندید ـ در انجمن سراج الاخبارافغانستان به حیث محرر (منشی) شمول داشت . (۱)

مرحوم میرقاسم خان که همکارومعاصر واصف بود ، چنین گفت :

((رئیس جمعیت نهضت مشروطه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ هق مولوی محمد سرورخان قندهاری الکوزایی متخلص به ((واصف)) بود . اوقبل از تاسیس مکتب حبیبیه و پیش ازآنکه دکتر عبدالغنی بافغانستان بیاید ، صاحب مفکورهٔ های مترقی بوده ، در حلقهٔ دوستان نزد یک خود ، در زمینه مشروطیت شبها به بحث می پرداخت . در عصر

---

(۱) یکی از مأخذ های این گفتار مقاله ایست که از زبان مرحوم میر سید قاسم خان املا گردیده و درجریدهٔ کاروان کابل ۱۸ر۴ر۵۱ ش به قلم پشتو نیار نشر شده کــه نواسهٔ میر مشار الیه است. درتمام این گفتار جاییکه مطلبی را از ین مقاله گرفته ایم ، آنرا به مقاله میر قاسم خان مرحوم حواله داده ام ، زیر او مردی بود صادق القول وکهنسال بی ریا و محترم .

امیر حبیب الله جمعیت العلما یـــی موجود بود بنام جمعیت تالیف فتاـ
وای سراج الاحکام ، که دران پنجاه نفر از علماء در درجات مختلـف
مصروف استخراج احکام شرعیه وتدقیق ترجمه وتحریر بودند .

کار این جمعیت ، تحت نظر واهتمام ده نفر از علمای متبحر مثل
گل اخندزاده احمد زیی ، مولوی عبدالروف اخند زادهٔ قندهاری،
سید غلام محمد آغای چار باغی(پدر میرقاسم خان) مــولــوی
عبدالرازق اخند زادهٔ اندری، مولوی احمد جان اخند زاده توخی، ملالالاـ
گل ارغندیوال و غیره انجـــام می یافت .

اکثر آنها بنابر شهرت علمـی دروقت امیر عبدالرحمن خان ازجا
های شان به کابل جلب شده بودندکه در جهٔ قاضی راداشتند . علمای
نسبتاً جوانتر مثل مولوی مـحمـدسرور خان واصف و مولوی قیامـ
الدین خان نیازی بدرجـه مـفتـی وکم سنتر ازان مـثل میرسید قاسم
بدرجهٔ محرر گرفته شده بودند ...واصف ومیرقاسم در همانوقــت
باهم مصاحبه داشته آرزو نمودندکه باید در مملکت یك سلسلهٔ قواـ
نین طرح شود و نظام حکومـــت براساس قوانین استوار گردد .

اشخاص مذکور بر علاوه اینکـه عالم ومنور بودند ، افکار مترقی نیز
داشتند ... در سنه ۱۳۲۳ق مولوی واصف به حیث معلم مکتـــب
حبیبیه شامل شد ودر حدود ۱۳۲۵ق بودکه او رفیق دیگر خود میرقاـ
سم خان را تشویق به مکتب نمودو بعضی از رفقای دیگر شان هم
به حیث معلم دران مکتب پذیرفته شدند . درینجا فرصت بیشترمساـ
عدت میکرد ، تا منورین مذکورباهم نشستهٔ ، راجع به مشروطیت
واوضاع ومردم تبادل افکـــار نمایند .

تعداد جوانان مشروطه خـــواه تقریباً به سه صد نفر میرسید، کـه
در جرگه های کوچك جدا گانـه منقسم بودند ودر هر جرگه یکدسته
رفقایی که همدیگر را خوب مـــی شناختند ، دور هم جمع می شدند

واز بین خود یك منشی ویك رئیس‌انتخا ب میکردند . این جر گه های کوچك بایکدیگر ار تبا طی نداشتنداما رئیس عمو می همه جر گه هـا مولو ی محمد سرور خان و اصف‌بود .

وی رئیس یك جر گه ده نفر ی‌نیز بود ، که اکثر شا ن را همـا ن رفقاء معلمین مکتب حبیبیه تشکیل‌میداد ...)) (۱)

به قول میر قاسم خان :((واصف‌استادی بود که مدرسهٔ حـبیبـیه نظیرش باز به چشم‌ندیده ، هم‌عالم‌بود ، هم ادیب وشا عر و هـم از روشنفکرا ن بارز و جسور . اومردخیلی ظریف وخوش طبع بشمار می رفت واز اشعا ر و قصا ید استادان‌سلف زبا ن در ی ، هزارا ن بیـت در حفظ داشت . از لندیها ی‌شوخ‌و ظرافت آمیز پشتو نیز بسیار ی‌به حافظه سپرده بود ، که در مجالس‌با رفقا ی خود زمزمه میکرد . و ی با برادرش سعد الله و پسرعموی‌پدرش (؟) عبدالقیو م خان وکاکایش عبدالر حمن خا ن در شیر پـــورمحبوس گردید و بعد از دو رو ز بلادرنگ در تپهٔ شیر پور به‌تو پ‌بسته شده و باسعد الله خان‌وعبد القیوم خان یکجا اعدام شد.

هنگا میکه واصف را به تو پ‌می‌بستند ، و ي برپارهٔ کا غذی نو ـ شت :

((در حالیکه به آمنت با لله وملائکته..... ایما ن کا مل داشتم ، به حکم امیر کشته شدم .

روزیکه شود اذالسماء انفطرت ـ وندر پی آن اذا النجوم‌انکدرت

من دامن توبگیرم اندر عر صا ت گویم : صنما !بای‌ذنب قتلت ؟

توصیهٔ من به اخلاف اینست :

ترك ما ل و تر ك جان وتر ك‌سر در رهٔ مشرو طه او ل منزلست))

---

(۱) مقالهٔ : میر قاسم خان .

مرحوم میر غلام محمد غبار مینویسد : که این کاغذ پیش عبدالهادی داوی است و از دادن نقل آن باو مضایقه شد (۱) و لی نویسندهٔ این سطور از خوددا وی مرحوم شنیدم که «او در آن وقت کودك بود وبا مادر خود (اتکو) به فاتحهٔ واصف به خانهٔ ایشان رفته بود، ودرآن وقت حتی نام مشروطیت رانمی شناخت ، و لی کاغذ مذکور رادر ایام جوانی و کسب شعور سیاسی نزد اخلاف واصف دیده بود» (تم کلامه)

قراریکه نویسندهٔ این سطورردیده‌ام : عمو زاده مولوی واصف یار محمد بن غلام حیدر خان درحدود ۱۳۱۰ ش در قندهار سر ـ مامور پلیس بود واو گفتی که خطاخیر کاکا زاده ام موجود است . ولی فرصتی بدست نیامد که آن نوشته دیده شود ویار محمدمذکور در حالیکه حاکم گزیو اروزگان بود وفات یافت (۱۳۱٦ش) .

باین نهج آن مرد آزادیخواه بابرادر و عمو زاده‌اش ،سرهای خود را برای اولین نهضت مشروطه‌خواهی ودموکراسی و طن قربان کردند وعبدالهادی داوی در بارهٔاوگفته بود :

محب قوم وفدایی دین جزاهٔالله کهماندسنتمشروطه راقوام واساس

به قول میر قاسم خان :«مرحوم واصف اولین قافله سالاری بود که کاروان مشروطه خواهی را باقیمت حیات خود براه انداخت . هیچ نهالی همروزه ثمر نداده است اگر او نهالی را غرس نمود ،امروز ثمر آنرا باز ماندگانش میگیرند. جوانان منور با درایت مشروطه اول ، نخستین چراغی را برای حصول حقوق دموکراسی هموـ طنان خود افروختند .» (۲)

میرقاسم خان مرحوم بعد ازین میگوید :

---

(۱) مسیر تاریخ ۷۱۸ (۲) مقالهٔ مذکور میر قاسم خان.

«در سال ۱۳۲۷ قمری مولوی محمد سرور خان مرحوم زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی، در یکی از اتاقهای بزرگ باغ مهمانخانه ـ که در آنوقت مکتب حبیبیه درآن واقع بود ـ تشکیل جلسه داده، عده زیادی از مشروطه خواهان درآن گرد آمده بودند. درین جلسه که دکتر غنی و برادرانش سهم نداشتند، پیشنهاد تسوید عریضه ای به حضور امیر حبیب الله خان شد که درآن نوشتند:

«در بعضی کشور ها مردم بجبر وقوت قاهره، حکومت را مجبور می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه وقانونی بدهد، ودر برخی پادشاه روشنفکر با بتکار خود وبانیت خیر، قوانین واصول مشروطیت رادر مملکت نافذ میسازد. چون سراج الملة والدین پادشاه عالم وترقیخواه است، چنانچه تاسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه ونشر سراج الاخبار وطبع کتب و آوردن مطبعهٔ عصری واحداث شوارع وعمارات و غیره از مظاهر لطف وتوجه شاهانه ودر جهت مجد واعتلای وطن است لذا توقع میرود که مجاری امور حکومت رانیز براساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خود سرانه وخلاف مقررات اسلامی جلو گیری بعمل آمده، مردم در تحت سلطهٔ قانون ونظام مشروطیت حیات مرفه قرین گردند.»)

این عریضه توسط پروفیسر غلام محمد خان میمنگی به جلال آباد برده شده وبه حضور امیر تقدیم گردید. هرچند آن پادشاه در مرحلهٔ اول مرام مشروطه خواهان را چندان به نظر بد نمي دید، اما شاید بعضی از مفسدان درباری ومرتجعان متملق، موضوع رامبالغه آمیز جلوه داده، مرام پاک وطنخواهانه یکعده را بدرستی ادراک ننموده، امر داد تاچهار نفر از جوانان آن نهضت را همانجا اعدام کنند این جوانان رشید عبارت بودنداز لعل محمد خان غلام بچهٔ و جوهر ـ

شاه غلام بچه ومحمد عثما ن خا ن بن سرورخا ن پروا نی و محمدایوب خا ن پوپلزا یی قند هار ی.))

میرقاسم خان می افزاید :

((امیر قبل از آنکه احکا م اعدا م آنها راصادر نماید ، آن دو غلا م بچه را در محضر درباریا ن مورد عتا ب قرار داده پرسید : چرا در برا بـر آنهمه نعمت های فراوا ن و عز ت های بیکرا ن ، به نمك حرا مـــی وکفرا ن نعمت پر داختیـــد ؟ آن جوانان دلیر، مخصو صاً جوهـر شاه (غور پندی) بدون کمتر یـــن احساس خو ف ، از بی مبا لا تی های مقا ما ت حکو متی به حا ل مرد م واز مظالمی کـه عمال دولت درسر تا سر مملکت روا میدا شتند ، یکایك بیا ن نمود واین دوجوا ن دلیر در هما ن مجلس به ضر ب تفنگچه کشته شده و جا ن سپردند .)) (۱) وبزبان حال می گفت ند :

بملك جم ندهم مصرع نظیری را

هرآنکه کشته نشد ازقبیلهٔ ما نیست

مولو ی واصف نویسنده ومترجم وشاعر فحلی بود واز آثار تر جمـه گردهٔ اوکتا بیست بنا م تا ریـــخ ادریسیا ن و حمو دیا ن و مو حدین (افریقای شمالی) که از عر بی بزبان دری در آورده شده و نسخهٔ خطـی آن در آرشیف ملی کابل مو جوداست .

از نمو نهٔ کلا مش یك پار چـــهٔ شعر شیو ائیست که به عنـــوا ن قصیدهٔ مد حیه ووعظیه درشمار هٔ نخستین سرا ج الاخبار افغا نستان ۱۳۲۳ ق بنشر شده و نسخهٔ واحدهٔ آن در کتب خانه خاندا نی نویسنده این سطور با قی مانده بود واکنون در آرشیف ملی کابل محفو ظست که درینجا عینا نقل میشود تا دردسترس پژو هندگا ن باشد :

---

(۱) مقاله میر قاسم خان .

قصیدهٔ

مد حیه ووعظیه طبغراد فصا حتو بلاغت نشا ن محمد سرور خا ن
قند هار ی المتخلص بوا صف

بحمد الله که از آثار رحمت های یزدانی
خدیو دادگر شد مر بنای عدل را بانی

لوای دین بعهد ش آسمان سا گشت در عالم
که ازرفعت ز ند صد طعنه رابر چرخ کیوانی

رواج حکمت ایمانیان آمد که ازرشکش
به خاك تیره یکسان گشت حکمتهای یونانی

فروغ جوهر دانش ، فروبگرفت عالم را
سواد جهل شد از لوحهٔ جان جهان فانی

فزود از پرتو دین ، لمعهٔ انوا ردانش را
ز دود ازچهرهٔ مر آت دهر آثار ظلمانی

مدارس را که بد پیرا یهٔ دو لت مشید شد
مساجد راکه بد زیب طرا ز دین شدش بانی

معارف را رواجی داد در اسلام نیکوتر
حقایق را اساسی ماند محکم در جها نبانی

پی ترویج آن ار شاد فر مود ازسر حکمت
که عالم را شود حاصل ازان طرز جهانداری

بنور آن جریده کش سرا ج اخبار نا م آمد
همیدون دیدهٔ جان جهان گردید نورانی

منافع را بو د مظهر ، نتا یج پرورد در بر
درخت فیضش آرد بر، همه پند و ز با ندانی

همه حالات عالم اندر ا ن پیداچو جام جم
ویا آیینهٔ اسکندر ، از فر و در خشانی

کسی کاین گلستان بخرد ا نراکرد گلچینی
اگر خودطفل با شد ، سر کندمشق سخندانی
بشارت باد اهل فضل و دا نش را ازین مژده
که با غ بخردی را آمد اکنو ن و قت ریا نی
یکی ایعالم ایمان ، نگا هی کن به کیهان بر
روان بیداردار از نشهٔ خوا ب گرا نجا نی
یکی بادیدهٔ عبر ت ببین اقوام دنیا را
که از غیرت همی گردد ذ هو ل از دامن افشانی
ببال از پستی سستی ، با و ج پایهٔ بینش
گرا یان شوسو ی جمعیت از ملک پریشانی
ببین اصناف عالم را ترقیهای پی در پی
چه نمسا و فرنسا و چه جر مانی چه جاپانی
کسی کز دوحهٔ تهذیب ، بارکام د ل چیند
بگیتی فا یق آید از همه اقرا ن انسا نی
نگر اقلیم جاپانرا که با آن فترت فطر ت
چسان براوج رفعت کر د بنیاد پر افشانی
اروپا فخر کرد ی بر جها ن درسبقت واکنون
ز رسم ایشیا افتاد در گردا ب حیرا نی
نه تنها یور پ از او ضا ع شان افتاد در حیرت
که محوخویشتن شد ایشیا ز ین رسم جاپانی
قدم در عرصهٔ جهد و مرو ت مان وجهد ی کن
که از قید وسا و س رخش همت رابرون رانی
نها ل دین و دو لت را بهمت آبیاری ده
که آردمیوهٔ افضا ل و رحمتها ی یز دا نی
بجوش غیر ت دین ، پختگی می باید ت حاصل
که تازین عالم خا می کمیت عز م بجهانی

به صدق خاطر ، امدادی بـدهاخوا ن دینی را
بشـــوی از لو حدل ، ز نگار تسنو یلا تنفسا نی
هدایت‌بخشد ایزد هر کرا در را ه‌دین کو شد
ثبوتی داردای‌ن معـنی باستد لال قر آنـی
خوشا حا ل کسی کاندر غر یبی‌یار دین باشد
کند صرف‌مرو ت در تر قی های ایما نـــی
تکلف بر طر ف ، نی در پی‌تزیین‌الفا ظـــم
چو معنی‌راســـتا ن گو یم چه‌عبرانی‌چه‌سریانی
نگویم اینکه سحبانم ، و لیکـن‌اینقدر دانم
که همچون‌شاعران دون ،نیم در خال وخطفانی
سخن از بهر دین گویم ، زحق‌اعلای دین جویم
ره توبه‌همی پویم ، بسر زالوده دا ما نی
خداوندا بذات پاك و اوصاف‌جمیل خـــود
بقر ب‌حضرت‌شاه رسل آن شمع ایمـــا نـــی
یکی برحا ل این پژ مردگا ن ازفیض خود رحمی
که بس درمانده‌ایم از سور ت اغوا ی نفسا نی
نظا می بخش سلك رشتهٔ دیـــن‌پیمبر را
قوا می ملت‌ما را ز رحمت دار ار زا نـــی
عطا کن دو لت اسلام را ازفضل‌خـود رو نق
بنور معرفت‌شمـــع دیا نت سا ز نو را نی
شهان ملت اسلام کا کنونند‌در گـــیتی
بده توفیـــق‌شا ن در قـــوت دین مسلما نی
خصو ص آنخسرو عادل دیا نت‌خو ی دریا دل
که‌باشدهمتش‌مصـــرو ف تا ییدا ت ایما نی
سراج ملت و دین ، شهـــر یارعادل و باذل
که‌روشن‌شدز عد ل و جود او کیش مسلمانی

چو مصرو فست یار ب همتش‌دررفعت دینت

بحفظ‌خویش‌کن ز افا ت کیها نش نگهبا نی

سخن کوتاه با ید «واصفا» دررسم دانایان

که تطو یل‌کلام آرد ملال طبع انسانی(۱)

(ص ۳٦ سراج الاخبار افغانستان‌عدد اول سا ل او ل ۱۵ ذیقعده ۱۳۲۳ق ۱۱ جنور ی ۱۹۰٦م)

قربانیان مشروطیت از خاندان‌واصف قندهاری :

طوریکه اشارهٔ کو تاه رفت ، ازخاندا ن واصف چند تن درجنبش مشروطیت اولین، دست‌داشته اند، که ذیلا معرفی‌میشوند:

۱ ــ **سعدالله** خان‌الکوزایی‌برادرمولوی واصف فرزند مو لــو ی احمد جان تاجر که در صفر۱۳۲۷ق گرفتار وروزیکه واصف را میکشتند اورا باو ی یکجا بد ها ن تو پ‌بستند‌که از ار کا ن رشید مشرو طیت اول بود .

۲ ــ **عبدالقیو م خان الکو زا یی‌قند هار ی‌فرزند نورمحمد** بن محمد بن محمد عظیم عم احمد جا ن تاجر، که مامور گمر ك کابل بود وباواصف یکجا به توپ‌پرانده شد، یك‌پسرش‌**عبدالخالق** مرد با سوادی بود که تا حدود ۱۳۰۹ درقند هار میزیست.

۳ ــ **عبدالرحمن** خان، کاکا ی وا صف که در صفر ۱۳۲۷ق در کابل محبوس شد ودر زندا ن شیر پو روفا ت یافت .

تمام افراد این خاندا ن که دردورهٔ امانیهٔ میز یستند ، اشخا ص بیدار و موید دو لت اما نی وطرفدارنشر معار ف ودارا ی افکا ر آزادی خواهی بوده‌اند .

---

(۱) این قصیده مطابق موا زین‌بلاغی ، عیبی جز ایطا ءشایگا ن) ندارد .

(۴)

اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان

درجمعیت اول مشروطه خـــواهان افغانستا ن یك فرا کسیو ن کوچك معلما ن هند ی هم بر یاست دکتر عبدالغنی وجود دا شت کـه خود را ((جان نثار ا ن ملـــــت))(یااسلام) گفته اند واین نا م تاریخ نما ست ازان سالی که ا ین فـرا کسیون تشکیل شده و به حسا ب جمل، کلمات جان نثار ایران [illegible] ۱۳۲۶ هـ ق است که [illegible] آن خواهد آمد .

ولی افغا نا ن جمعیت خـــود را((اخوان افغان)) می نا مید ند و این نام رانویسندهٔ این سطور از چندتن اعضای این جمعیت شنیده ا م مانند مرحومان عبدالعزیز خان قند هاری وعبدالجلال خان قند هاری و تــاج محمد خان بلوچ پغمانی . اخـــوان افغان تاجاییکه ماشنا خته ایـــم ، ذوات آتی اند ، که در راس حز ب واقع بوده و* مصدر فعا لیت هـــا گردیده یا محبوس شده اند. البته اعضا ی عادی آن به صد ها مـــی رسیدند .

۱ ــ مر حوم میر قاسم خا ن :

طوریکه دیده شد و ی در ایا م جوانی باوصف یکجا در گروه تالیف سرا ج الاحکا م محرر بود .چو ن پدرش سید غلام محمد چهار باغی (لغمانی) از علما ی نا مور وروحانیو ن عصر واستاد خا ندا ن امیر عبدالر حمن خان بود ،و ی از خردی در محیط علم و ادب پرورش



یافت و باعلوم مروجه اسلامی به‌زبان عربی آشنا و در مکتب حبیبیه معلم بود، که در آنجا در حلقهٔ روشنفکران عصر و رفقای مولوی واصف درآمد ومنشی یك جرگهٔ مشروطه خواهان در تحت ریاست مولوی واصف بود و مقام علمی‌وافکار مترقی رادر مملکت کسب کرد تاکه در مشروطیت اول درجمله روشنفکران مشروطه خواه در شیرپور محبوس شد ، و لی‌بعد از چند سال نظر به‌مقام علمی پدرش که امیر حبیب الله‌خان‌اورا به نظر قدر و احترام می دید از حبس رها گردید . (۱)

میرقاسم خان در عصر امانی‌از مقربان دربار شد و چون‌اعضای جمعیت مشروطه خواهان‌بعد از استقلال ، تمام امور کشور را به دست گرفتند وامان الله خان که‌جز واینها بوده بر تخت شاهی نشست ، میرقاسم خان مدتی‌سر دبیر جریدهٔ امان افغان بود . (۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۵ش) و بعد از آن‌سر منشی در بار شاهی گردید که این وظیفه اش از ۱۳۰۶ تا زمستان ۱۳۰۷ ش و سقوط رژیم امانی دوام داشت و در مدت اغتشاش بچه سقا و منزوی بود، تاکه در سنه ۱۳۰۸ ش بعد از فتح کابل بدست محمد نادر شاه ، معین وزارت معارف مقرر گردید . و لی‌چون یکی از شاگردان لیسهٔ امانی (نجات) عبدالخالق به‌تاریخ ۱٦ عقرب ۱۳۱۲ ش (۸ نومبر ۱۹۳۳م) محمد نادرشاه را در چمن‌قصردلکشا بضرب تفنگچه‌بکشت،در همین روز میر قاسم خان هم درجملهٔ محرکان این حادثه محبوس ومحکوم با إعدام گردید. او را به‌تاریخ ۲٦ قوس ۱۳۱۲ ش بشمول قاتل مذکور به اعدامگاه کنار محبس ده مزنگ بردند و چون رسن دار را بگلوی او بستند ،یکی‌ازشاگردانش سردار فیض‌محمدخان فرزند گل محمد خان‌ذکریا ـ که وزیر خارجهٔ وقت بود

---

(۱) مقالهٔ میر .

دوا ن دوا ن فرما ن معا فی‌او را ازطر ف محمد ظاهر شاه به کشتنگاه او رسانید و بچنین وضع معجزه‌آسا از مر گ نجا ت یافت ، و لی‌شا ـ نزده سا ل در محبس ار گ بسربرد ، تا که درسنه ۱۳۲۸ شـــ (۱۹۴۹م) رها گردید و در ســـنه۱۳۲۹ ش در کابینهٔ سر دار شاه محمود خا ن به حیث وزیر عد لیـه‌شامل شد وتاسقو ط این رژیـــم ۱۳۳۲ ش برین منصب باقی ما ند.

این شخصیت دانشمند و نقـــادکه‌صراحت لهجه و صفـات آزاد منشی وروشنی فکر و مقدار ی ازعلم وسواد داشت ، در ایا م‌پیر ی روزسه شنبه ۲۲ حو ت ۱۳۵۷ ش‌درکابل ازجهان رفت و در تاریـــخ روشنفکری و آموز گار ی و نو ـیسندگی‌افغانستا ن نا م نیکی دارد که باوجود دستیابی بر-مقا مـا ت‌بلند ، منزلت آزادیخوا هی و نقادی واستادی خود را از دست نداد .روانش شاد باد !

وی روزی داستان زند گا نی‌پرهیجان خود را باین بیت خلا صـه میکرد :

عشق شور انگیز ما را بر سرکوی توبرد
بر تلاش‌خودچه مینازم که ره سو ی تو برد

از آثار میرسید قاسم خا ن ،برخی از مقا لا تیست که حین سر دبیری امان افغان درآن جر یــــده نوشته وعمق مطالعا ت او رادرمسایل اجتماعی ، دینی و قا نونی‌میرساند. در دورهٔ معلمی خود در مدرســهٔ حبیبیه و مکتب استقلال بسا شـا گر دا ن وجوانا ن را با رو حیـــه وطن پرستی و آزا دی فکر و انتقاداجتما عی تربیه کرد و تا آخر عمـر مقا م رهنمارا از دست نداد .

مر حوم میرقاسم خان بر خی ازاعضا ی مهم جنبش او ل مشرو طه خواهی راچنین معر فی میکنند :

((در ذیل ا سمای تعدادی ازان‌فرزندان خردمند و خیبر راکه دران

نهضت اشترا ك داشتند ، بعرض میرسانم ، تا خوانندگان محترم با تأمل شخصیت آنها را مورددقت قرار داده و قضاوت نمایند که نهضت مشروطه ، زادهٔ فکر و دهای باطنی خود آنهابود ، نه تلقین اجنبی . آیا گنجایش آنرا دارد که اینچنین شخصیت های برازنده ومحترم خود را یکدسته آشوبطلب خطاب کنیم ؟

۲ ـ دو نفر پسران عالم متبحر مولوی عبد الرؤف اخند زادهٔ قندهاری که هر یك بنوبهٔ خود از علمای برازنده بودند یعنی مولوی عبد الواسع اخند زاده ومولوی عبدالرب اخند زاده . ایشان علاوه بر علمیت ، مردان خطیب ودلیری بودند که در نهضت مشروطه درشیر پور محبوس گردیدند و اما امیر حبیب الله خان هردو را به احترام مقام علمی پدر شان بعدازچند ماه مورد عفو قرار داد . آنها نیز قیادت یکدسته از مشروطه خواهان را بعهده داشتند . روز های جمعه در مسجد پل خشتی ازدحام نماز گذاران بیشتر میباشد. در یکی از آن روز ها مولوی عبدالواسع اخند زاده در حالی که بر منبر بافصاحت و بلاغت موعظه می نمود . این آیهٔ شریفه را خواند اطیعو الله واطیعو الرسول واولو الامر منکم در تفسیر این آیت خطاب به مردم گفت: ای مردم! از علمای منور وروشن فکر اطاعت کنید ، زیرا ما علم داریم بر اینکه چگونه مردم را بر راه خیر وصلاح هدایت نماییم و از طریق فحشا ومنکر بر حذر داریم. وقتی اعلیحضرت امان الله خان غازی اورا به حضور طلبیده میخواست تنبیه نماید . مولوی صاحب باهمان شجاعت اخلاقی که خاصهٔ او بود ، از موعظه خود بادلایل دفاع نموده واعلیحضرت موصوف را قانع گردانیدند . (۱)

آنچه مرحوم میر قاسم خان در بارهٔ این دوبرادر گفته در بالا آورده شد ومادر سطور آتی ایشانرا خوبتر معرفی میکنیم :

---

(۱) مقالهٔ میر .

پدر این دو برادر مولوی عبدالروف را در مبحث انجمن سراج الاخبار افغانستان شناختید و فرزند کلانش مولوی عبدالواسع ـ طوریکه میر قاسم‌خان گفته ـ عالم متبحری بود، که تولدش در قندهار درحدود ۱۲۹۰ق است. وی در اواخر امارت امیر حبیب الله خان سر رشته دار مکاتب ابتدایی قندهار واز مجاهدین بیرق دار جهاد استقلال بود. بعداز جلوس امان الله خان غازی به کابل خواسته شد ودر ادارۀ تقنین‌وشورا همراه بدری بیگ (۱) متخصصین ترک، در ترتیب‌قوانین‌وتطبیق آن با شریعت محمدی (ص) کار میکرد، چنانچه در آخر اکثر قوانین منشوره بعد از ۱۲۹۹ ش‌با امضای پادشاه، امضای خادم العلماء محمد عبدالواسع قندهاری هم دیده می شود. وی در ین‌دوره‌در تاسیس مکتب قضات و مکتب حکام هم کوشید واستاد شرعیات‌آن‌بود. ۱۳۰۰ ش و در عقرب ۱۳۰۱ ش اکتوبر ۱۶۱۱ م مرکه‌پشتو در برج شمالی ارک کابل بریاست مولوی عبدالواسع افتتاح‌یافت، وبه نشر کتاب یوازینی پشتو وپشتو پشویه (گرامر) پرداخت. بعد از ین در عقرب ۱۳۰۲ش رئیس محاکمات بود تاکه در حدود سنه ۱۳۰۵ ش‌بنا بر ایراد خطا به شرح اولو الامر بدسیسه در باریان امان‌الله خان، در کوتوالی کابل مدت یکسال محبوس ماند. چون رها گردید، به قندهار رفت ودر اغتشاش ۱۳۰۷ ش فتوای شرعی بطرفداری امان الله خان در مقابل بچۀ سقا صادر نمود. ولی در جوزای ۱۳۰۸ ش چون لشکریان بچۀ سقاوقندهار را گرفتند، او را به جرم ترتیب نظامنامه های دورۀ امانی،در غل و زنجیر به کابل ارسال داشتند. چون بچه سقا وعلت‌اصدار فتوا را از و پرسید وی‌با کمال رشادت و جرآت گفت: شماچون قاطع طریق و غاصب

---

(۱) متوفا در کابل ۱۵ ثور ۱۳۰۲ ش.



ایستاده گان :

۱ـ فتح محمد خان جبا ر خیل (ارسلا)

۲ـ مولوی جمال الدین معلم هندی دارالعلوم حبیبیه .

۳ـ معراج الدین خان معلم هندی دارالعلوم حبیبیه .

نشسته‌گان ازراست بچپ:

۱ـ مولوی عبدالرب

۲ـ ؟ هندی

۳ـ سردار عنایت الله خان.

٤ـ علی افندی

۵ـ شاه غاسی حبیب خا ن بارکزی .

سلطنت اید ، باید شرعاً به قطع ید محکوم شوید ! بچه سقاو ازین سخن بخشم آمد و امر به قتلش دادو در شیر پور کابل به تو پ بسته شد (جوزا ۱۳۰۸ش) از مهمتر ین تالیفا ت او دو جلد کتا ب تمسك القضا ت است ، که جلد او ل آن مشتمل بر حقوق و جزء دوم دارای احکا م جز است (مشتمل بر ۱۱۱۳ ماده طبع کابل ۱۳۰۰ ش) .

۲ ـ حکمت اسلامی در فلسفهٔ نزول قرآن و مقاصد بعث پیامبر (ص) و مبانی دینی و د نیوی ا سلامی تالیف ۲٤ ربیع الثانی ۱۳۳٤ ق ، حصهٔ او ل ودو م که یك نسخهٔ خطی آن در آرشیف ملی کابل موجود است نمبر ۲۸ر۷ .

۳ ـ حکو مت اسلامی : در بارهٔ اداره و تشکیلات حکو مت از نظر اسلام ، که نسخه خطی آن در اغتشاش ۱۳۰۸ ش از بین رفت . وی در خاتمه حکمت اسلامی گوید :رسالهٔ علیحده مسمی به حکو مت اسلامی هم تحریر شده است .

٤ ـ تفسیر سورهٔ فاتحه و بقره به زبان فارسی و پشتو و انگلیسی (نسخه خطی آن پیش نویسندهٔ این سطور بود، که درسنه ۱۳۳۹ ش در کراچی بدست پو لیس پا کستا ن ازبین رفت) ترجمهٔ انگلیسی آنرا عبدالو ها ب کامو ی عضو پشتو مرکه کرده بود ۱۳۰۰ ش .

۵ ـ عنوا ن اساسی دینیا ت درمضمو ن تعلیمی فلسفهٔ اسلا می قرآنی طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

٦ ـ رساله شناخت خدا مشتمل برمعانی اسما ء الحسنی قطع خورد طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۷ ـ منظو مهٔ تعاو ن به زبا ن پشتو ، طبع کابل ۱۳٦۲ ش .

۳ ـ مولو ی عبدالرب :

پسر دو م مو لو ی عبدالرو ف است که در قند هار در حدود ۱۲۹۵ ق بدنیا آمد و تحصیلات علمی خودرادر علو م اسلامی وزبا ن عر بی

در محضر پدر تکمیل کرد و درعصرامیر حبیب الله خاناستاد دینیات و فلسفهٔ اسلامیه مدرسهٔ حبیبیه بود و در مدرسه شاهی نیز تدریس میکرد و در حرکت جنبش مشروطیت اول محبوس گردید، ولی بعد از رهایی در تاسیس مکاتب و توسیع معارف جدید دستی داشت و عضو شورای معارف و مدیر مکاتب ابتدایی و دارالمعلمین کابل بود. (حدود ۱۳۳۰ ق) . وی یکی از نویسندگانیست که در سراج الاخبار محمود طرزی ، مضامین دینی را باسبك جدید تحقیق در فلسفه اسلامیه نشر میکرد . چون در سنه ۱۳۳۴ق پدرش مولوی عبدالروف از جهان رفت وی به حیث «ملای حضور» بدربار امیر محشور بود و درسفر اخیری که امیر در شتا ئیه کله گوش لغمان کشته شد (شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۷ ق ۲۱ فبروری ۱۹۱۹م) وی نیز در جلال آباد به تب محرقه وسرسام درهمین شب جان داد و در همانجا مدفون گردید .

جریدهٔ امان افغان در شمارهٔ اولین خود که به تاریخ ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش = ۱۲ اپریل ۱۹۱۹م نشر شده به قلم مرحوم عبدالهادی داوی چنین نوشته که معرف شخصیت اوست :

«جناب مستطاب مولوی عبدالرب خان مدیر مکاتب ابتدائیه ودارالمعلمین وملای حضور اعلیحضرت شهید ، که در مکتب حبیبیه ومکاتب ابتدائیه خدمات نمایانی انجام داده بود ، بمرض محرقه در جلال آباد گرفتار وآخرسرسام شده ، برحمت حق پیوستند .... حقیقتا یك ضایعهٔ بزرگ علمیست ... که با رحلت ایشان مقام ریاست شریعت در مملکت خالی ماند ... باز ماندگان محترم شانرا تعزیت و تسلیت میدهیم ..» (امان افغان ص ۱۰ شماره اول ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش طبع کابل) .

تالیفا ت مولو ی عبدالر ب اکثرکتب درسی است که برای تدریس دربیت العلوم حبیبیه و دیگر مکاتب بزبان دری نوشته و طبع شده‌است مانند :

۱ ـ سرا ج العقاید طبع کابل . برای صنف پنجم ابتدایی .
۲ ـ دینیا ت در چهار جلد طبع کابل ، برای چهار صنف او ل تا چهارم ابتدایی .
۳ ـ رسالهٔ اطا عت او لو ا لا مر طبع کابل .
٤ ـ سراج القضات . نسخهٔ خطی آرشیف ملی کابل .
٥ ـ مقد مهٔ فلسفهٔ اسلا میه (خطی) .
٦ ـ سرا ج السیر در سیر نبوی (ص) طبع لاهور برای مکا تب متو ـ سطه .

۷ ـ مقالات متعدد در سراج الاخبار راجع به تفسیر و فلسفهٔ اسلامیه .

۸ ـ سرا ج الفقه در دو جلد طبع کابل ۱۳۳۱ ق .

٤ ـ مولو ی غلام محی الدین افغان :

اصلا از قو م جمر یا نی قندهاری و معلم مدرسه حبیبیه بود ، که خانواده او در پشاور میز یست وأزجمله فراریان جمعیت سردار محمد ایو ب خا ن فاتح میو ند بوده اند . وی در کالج ها ی هند تحصیل کرد ودر حدود ۱۳۲٤ ق وا پس بو طن آمد و مرد مجرد ، آزاد و خوش مشر بی بود که در سرا ی پشاور یها ی شور بازار کا بل میزیست ، رفقا ء همیشه در اتا ق او جمع می شدند که شکل کلوبی رابخود گرفته بود ، در آنجا دیگچه پزانی وشطر نج میکردند و گا هی به منا ظره های علمی و ادبی وسیاسی می پرداختند . (۱)

افغان یکی از نویسند گا ن سراج الاخبار وشا عرا ن پشتو است که با محمود طرزی هم محشور بود وهمواره کمک قلمی میکرد و

---

(۱) مقالهٔ میر .

محمود طرزی دریکی از شماره های سراج الاخبار دربارهٔ او چنین نوشته بود :

((یك عالم باعلم افغانی نژاد افغانی زبان وطنی ما جناب مولوی غلام محی الدین افغان سر کرد هٔ مدرسهٔ دارالمعلمین است که به زبان های شرقی مانند پشتو ، پارسی ، عربی وزیاده بران بزبانها ی متنوعه هندوستان مانند اردو ، گور مکهی شاستری ، سنسکریت و غیره بدرجه یی که ترجمه بتوانند آگاهی دارد .

((معرکهٔ مذهب وساینس)) که جناب غفران مآب شیخ شبلی نعمانی آنرا ترجمه به زبان اردونموده ، این مرد فاضل افغانی ما به زبان فارسی ترجمه میکند ...)) (۱)

افغان که در مشروطیت اول در سنه ۱۳۲۷ ق محبوس گردید و بعد از مدتی رهایی یافت مدیر دارالمعلمین ومرد ملت دوست شاعر وادیبی بود (۲) که اشعار پشتو ومقالات فارسی او در سراج الاخبار انتشار می یافت .

افغان شخصیت پرورنده ومحبوبی داشت و همواره مرکز تجمع یاران روشنفکر و جوانان افغان بود ، که ازو هم چیزی می آموختند وهم می شنیدند .چوزروز چهار شنبه ۱۲ـ اسد ۱۳۰۰ش درکابل وفات یافت و در تمام عمر خود مجرد زندگی کرده بود ،

---

(۱) مقالات محمود طرزی ۶۲۵ طبع کابل ۱۳۵۹ در اینجا مرحوم محمود طرزی سهوشده ، ترجمه اردو ی معرکهٔ مذهب وساینس از مولانا ظفر علی خان مدیر زمیندار لاهور و یکی از زعمای مسلمانان هند در نیمهٔ اول قرن بیستم است که در همان اوقات در هند چاپ شده وترجمه ایست از اثر ولیم دراپر ، یکتن مورخ و مولف امریکایی .

(۲) مولوی محمد حسین :انقلاب افغانستان به زبان اردو ۹۲ طبع جالندهر ۱۳۰۹ ش .

همین یارا ن بزم وپر ور دگا نمحفل او جنازهٔ اش رابا تاثر واحترا م برداشتند ودر مقبرهٔ عمو می شهدای صالحین به خا ك سپر دند و برلوح مزارش نخستین بار به زبا ن پشتوکتیبهٔ معر ف شخصیت او را نو ـ شتند که متن آن چنین است :

«مولو ی غلام محی الدین افغا ن په قند هار کی متولد سو او هلته یی دینی تعلیم حاصل کړ . پس پـــه معیت دسر دار ایو بخا ن په راو ـ لپند ی ولاهور کی یی دفرار په حالت کی له انگریزی مکتبو څخه جد ید تعلیم واخیست . چی بیر ته کابل ته راغی ، دامیر حبیب الله خا ن په عهد د مکاتب ابتدا ئیو ممتحن مقرر سو پسله خد مت د ١٤ کالو دمعارف ، دامیر امان الله خان غازی په روشان دوران کی مدیر د دارالمعلمین سو او هغه خیالات او ارادی د اصلا ح او ترقی د ملت چی ددوولس کا لــــه پخوا یی په مجلس د جان نثارا ن اسلام کی معا قده کړی وی، دظل آلهی تر سیور ی لاند ی پخپلــه ثمر ته ورسید ی . په داکیـــف مطمئن او را ضی د عباد الله پـــه خد مت کی داخل ، په اجل دو بای هیضه و پرور دگار ته راجع سو .او هغه د ټولو ښبنتن په جنت کی داخل کړ .

چیٔ په یارپسی ترڅان او جهان تـــیروی

څــــو ك کو لای شی دا هسی مشقــــت

دعا د (څوان افغان) په یاد دهغه دوطندو ستی اووفا له زړه خیژی. دشپیتو کالود صلاح او تجـــرد اوڅوانی په ژوند کی ملگری د څوا ـ نمردانو ، اهل او صالح د هرمشرب و، چی ټول یی آمرزش غواړی .

بروز مر گ که یو م و صا ل یارانست

کسیکه دستمـــن آن د م گر فت یار، آنست

تاریخ وفا ت چهار شنبه ١١اسدسنه ١٣٠٠ ش مطابق ٢٨ ذیقعـدة الحرا م ١٣٣٩ هجری.»

راجع به آثار وافکار افغا ن بـه‌مجمو عهٔ مقا لات «افغا ن یاد» که‌در سنه ۱۳۶۱ ش در کابل از طر ف‌پوهنځی اد بیات طبع میگردد و نیز رسالهٔ «دغلام محی الدین افغــان‌افکار او آثار» طبع پو هنتو ن‌کابل ۱۳۶۰ ش رجو ع شود .

۵ ـ عبدالجلال خان :

از مرد م قند هار و پسر عمو ی‌مولو ی غلام محی الدین افغا ن‌بود، که باجمعیت مشرو طه خوا هـا ن‌محشوز ومرد و طنخواه حــلیم و فکور ی بود ، ودرســنه ۱۳۲۷ درشیر پور محبو س شد وتا اخیــر عصر امیر حبیب الله خا ن‌محبو س‌مانــد (۱)

جلال خان که شخصیت خاموش‌ومتحمل اما بیدار ی داشت ، بعداز تحمل مصا ئب حبس طو یل بــاجلوس اما نی در ۱۲۹۸ ش رهــا گردید و به قند هار رفت ودر بازارشاه قند هار دکان چینی فرو شی داشت ونزد روشنفکرا ن محــتر م‌بود وتا حدود ۱۳۱۲ ش هم زندگی داشت .

۶ ـ پروفیسر غلام محمد خا ن :

از خانوادهٔ مشهور و متنفذازبک‌میمنه ویکی از ار کا ن مشروطیت اول و روشنفکران و قت بود ، که‌هنر مند ی و اندیشه ور ی وترقی خوا هی در مزا ج او بهم آمیختــه‌بود ودر نقاشی مقا م ار جمند ی‌دا- شت که‌درسرا ج الاخبار آثارهنری‌وکاریکا تور های او نشر میشد وبا خاندان امیر عبدالرحمن خان قــرابتی وصلی هم داشت .

طوریکه گفته شد: وی عر یضهٔ‌مشرو طه خواها ن را به جلال آباد پیش امیر برد ، ولی در انجا بادیگرمشرو طه خواها ن محبو س و در غل و زنجیر به کابل آورده شد ودرکوتوالی محبوس گردید و هر روز

---

(۱) مقالهٔ میر

بایك سپا هی محا فظ ، به ار گـ ک برای کار نقاشی برده میشد ، تاکه دراوایل سلطنت اما نی رها وبرای ادامهٔ تحصیلات هنر ی به بر لین فرستاده شد .

چو ن در هنر مند ی استعـداد کافی داشت ، بعد از مد ت کمـ در هنر رسا می و نقاشی و انوا ع هنر ها ی زیبا به مقا م پرو فیسری رسید وچو ن به کابل آمـد ، ازوپذیرایی شایا نی شد و مکتـب صنایع نفیسه را تاسیس کرد وبساشاگر دا ن هنر مند را پر ورانیدو در رشته هنر ی خود دارا ی مقا م ار جمند استاد ی و آموز گار ی بود .

پروفیسر در حلقه ها ی جوانا ن آزادیخواه و تر قی طلب تا ایـا م آخرین حیا ت ، به حیث شخصیـت ممتـاز و مهربان و پرورنده باقـی ماند وشا گر دا ن و عقید تمندان فراوا نی داشت و باوجود تحمـل مصا ئب حبس دراز ، جوا ن وزنده دل ودارا ی فکر روشن و آزادمنش باقی ماند واز ار کا ن وزار ت معارف و حلقه های تدریس هـنر ی شمرده می شد .

وفا تش در کابل ١٤ قو ســنه ١٣١٣ش است و در مقبـر ۂ عاشقا ن وعار فا ن مد فو نست ،دربارۂ سوابق خاندل نی و پدرشـ عبدالبا قی خا ن رجو ع شود بـه سرا ج التواریخ جلد سو م طبـع کابل ١٣٣٣ق) .

٧ ـ کاکاسید احمد خا ن لو دین قندهاری :

وی از خانوادۂ مشهور تجار ت پیشه وسیاست مدار لو دین قندهار وفرزند فیض محمد خا ن است کـه از خور دی در مکتب حر بیه عصر امیر شیر علی خان درس خوا نده وشخص عالم وفا ضلی بار آمـده بود .

چنانچه کتابی در علم حسـاب مانند خلاصته الحساب به زبـا ن در ی تالیف کرد که طبع نشد .

وی‌در تعلیم سواد آموز ی بابتکارخود ،طرزی رابوجود آورد که در معارف به «طرز کاکا» شهــر ت‌یافت واین اولین تحو لی بود که نامبرده در طرز تدریس ابتدا یــی‌برای سواد آموز ی پدید آورد چه تاآنوقت قاعدهٔ بغدادی معمو ل بود،که اطفال را زود باسواد نمی‌سازد.

کاکا که از منورین کابل ورئیس‌یکدستهٔ رفقا ی مشرو طه خواه بود تاجلوس امانی ۱۲۹۸ش در ار گ‌محبوس ماند (۱) و درین مدت یازده سا ل در داخل زندا ن ، طرزمخصوص سواد آموز ی را تر تیب وتطبیق کرد .

مولوی محمد حسین ازوبنیکی‌یاد میکند و او را دوست ایـام زندا ن خود ومرد رو حیه شنا س‌نقاد مهربانی میداند، که دارا ی‌فکر وثبات فوق العاده وبه زبان فــارسی وعربی دانا ودر ریا ضی ماهر بود، در محبس به محبو سین‌سوادرس میداد وبطریقی که خود ش ایجاد کرده بود بسا نوآموزان‌را باسواد ساخت وهمین طرز کاکا در زبان اردو هم بنام «قاعدهٔ نادره»ترجمه وتطبیق وروا ج یافت (۲)

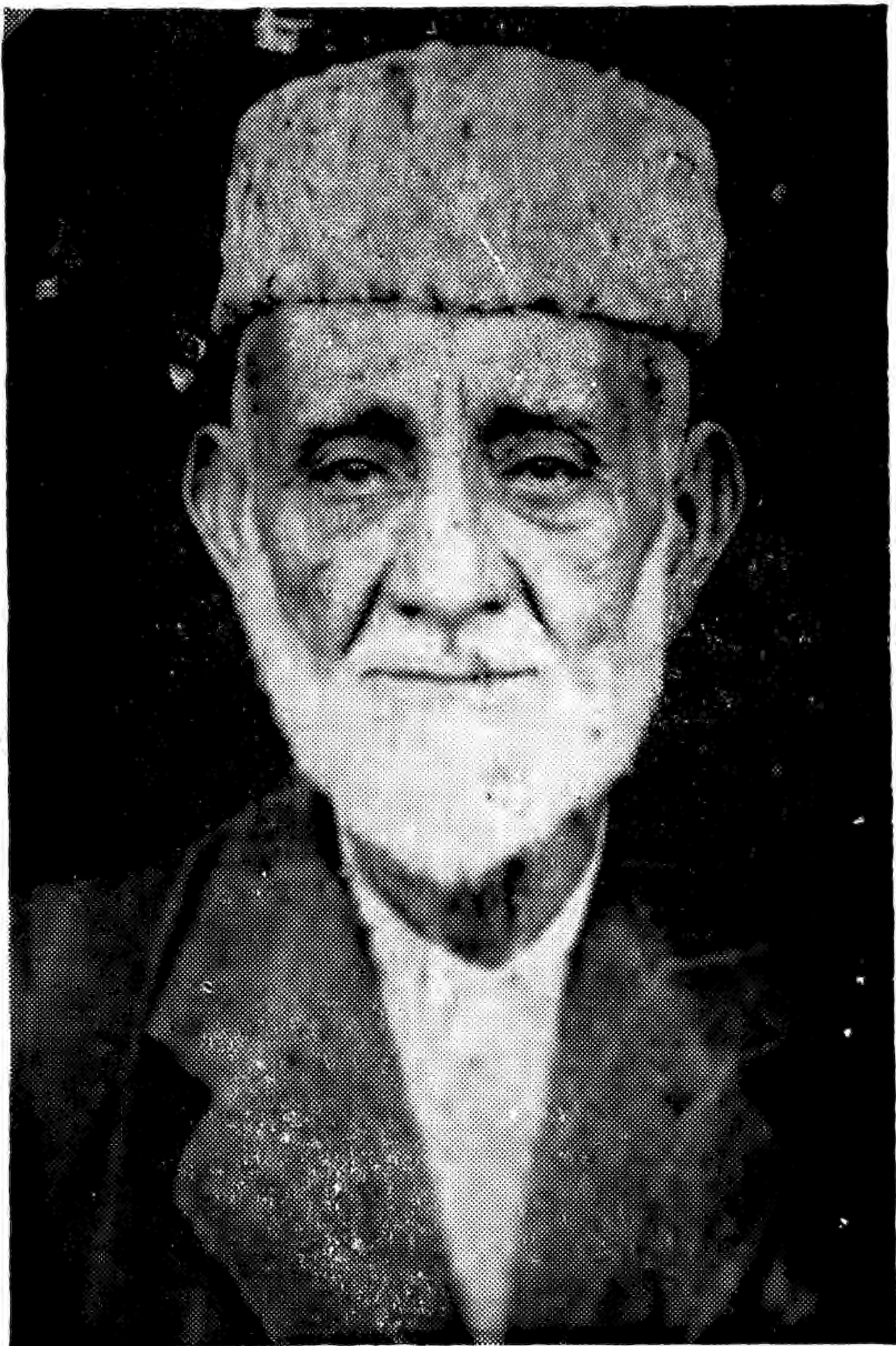
کاکا بنابر صرا حت لهـجه وراستگو یی تا اواسط عصر اما نی بین مرد م ودر بار محترم بود ودراکثر محافل علمی و ادبی شمو ل داشت وبه را ی‌اوکار می بستند ،تاکه درسنه ۱۳۰۶ ش روز یکشنبه ۱۴ حوت در توپچی باغ کابل‌وفات‌یافت ، در حالیکه بسا شا گر دا ن وارادتمندا ن را در عقب گذا شته‌وعمرش از هفتاد سا ل متجا و ز بوده آرامگاه او درمقبره شهـدای‌صالحین و حضیرهٔ محمد رفیق خان لودین است .

۹،۸ ـ سر دار عبدالر حمن خان‌وسردار عبدالحبیب خان :

پسران سر دار عبدالو ها ب خان‌امین المکا تب نیز از جمله جوانان

(۱) مقالهٔ میر .

(۲) محمد حسین : ا نقلاب افغانستان ۹۴



بابا عبدالعزیز خان الکوزی درسن هشتاد سالگی

منور وترقي خواه‌بودند که مدتی رادر تبعید سیاسی در خارج مملکت گذرانیده وپس به کابل بر گشته‌بودند و در جنبش مشروطیت دست داشتند .

این دوبرادر در راس یك جرگۀفرعی رفقای مشروطه خواه واقع بوده اند، که شهزاده امان الله خان‌هم باین گروه شامل بود و هر دو بادیگر مشروطه طلبان در ارگ‌زندانی گردیدند ، اما بنابر نفوذ خاندانی بزودی رها شدند ودرجمله‌محرکان توسیع معارف و قانون بوده‌اند . (۱)

عبدالرحمن خان در اواخر دورۀامیر حبیب الله خان سفیر افغانستان در هند (دهلی) وبعدازجلوس‌امانی سردار عبدالحبیب خان در کابینۀ نخستین امانی ۱۲۹۸ ش‌وزیر معارف وعبدالرحمن خان مستشار وزارت خارجه وحکمران‌فراه‌بود ، که سال ولادتش ۱۲۸۹ق ووفاتش در فراه ۱۳۲۳ ش است .

گویند در مجمعی که رفقای‌مشروطه خواه در کابل فراهم آمده بودند و تصویب کردند که بعدازین باید مسلح باشند گفته شد : امیر حبیب‌الله‌نی ، بلکه عبدالحبیب‌رئیس!

چون این سخن مزاح آمیز راهم‌منهیان به‌خود امیر رسانیده‌بودند ازینرو در بار بر مشروطه طلبان‌تاخت ، و این خود بهانۀ دسیسه بازان در باری بود .

۱۰ـ بابا عبدالعزیز خان :

فرزند میرزا عطا ءمحمدالکوزایی‌قندهاری سر رشته دار مالی‌غزنه در عصر امیرعبدالرحمن خانست‌که جوان دانشمند وخوش نویس ماهری بود ودر مطبعه کابل ازحدود ۱۳۲۲ق بحیث مصلح سنگ

---

(۱) مقالۀ میر

کار میکرد و خط نستعلیق و نسخ‌را از دست چپ براست هم زیبا و خوانا می نوشت.

وی به قول میرقاسم خان ،جوان‌فهیم وبادر ایت و صریح اللهجه بود، که نامش بنابر تصادف ازجملهٔ رفقا ی مشرو طیت او ل‌افتاده بود ومحبوس نگردید (۱).

این جوان دلیر و پرشور ، درنهضت دوم مشروطه نیز شا مل‌بود که‌در حدود ۱۳۳٦ ق محبوس و باآغاز دورهٔ امانی ۱۲۹۸ ش رها شد وبه‌قندهار رفت و در آنجا کاپی نویس مطبعه واز سا ل۱۳۰۱ تا ۱۳۰۹ ش مدیر طلوع افغا ن ودر دورهٔ اغتشاش ۱۳۰۸ ش‌محبوس بود .

در سنه ۱۳۰۹ش وکیل‌شهرقندهار در شورا ی ملی انتخاب گردید ، و لی بنابر مخا لفتی‌که‌بامقرری عبدالاحد خان ور دک به ریاست شورا کرد ، اورا مستعفی‌ساختند ومدتی مدیر مطبو عا ت وزار ت خارجه بود، تاکه در ۱۵سنبله ۱۳۱۲ ش بعد از حملهٔ‌محمد عظیم منشی زاده بر سفار ت‌بریتا نیا محبوس گردید و سیزده سا ل در محبس سرا ی موتی ودهمز نگ‌کابل زندا نی ماند .

وی درسال ۱۳۲۵ش رها گردیدوبه قند هار رفت ودر همین سا ل ازطر ف مردم شهر به ریا ست‌بلدیهٔ آنجا منتخب شد و در سن پیر ی در حدود سا ل۱۳۴۲ ش‌در قند هار وفا ت یافت .

۱۱ ـ استاد محمد انور بسمل :

پسر ناظر صفر واز خانوادهٔ‌منوران بوده واز جملهٔ شا گردان ممتاز مدرسهٔ حبیبیه ، شخص عالم‌و ادیب وشا عر خوش مشرب روشنفکر بشمار میر فت‌وازنظرسن‌هم با استا دا ن جوا ن مشرو طه خواه تفاو ت چندا نی نداشت ،لذا هم از استادا ن خود درس

---

(۱) مقالهٔ میر

می آموخت وهم باایشان رفیق وهمکار بودوتقریباً دو سال درمسئله مشروطیت اول در شیرپورمحبوس ماند وبه سبب نفوذ پدرش رها گردید .

وی عملا صوفی مشرب بود ودرعلوم ادبی واسلامی دستی داشت و شعر ناب برسبک هندی میسرودودارای اشعار دل انگیز مخصوصاً درغزل است . چون ناظر صفـر پدرش درسنه ۱۳۰۸ ش به حیث نائب الحکومهٔ قطغن و بدخشان مقرر گردید ، بسمل معاون پدربود درسنه ۱۳۱۰ ش مدیرانجمن ادبی در کابل مقرر شد ، که در حرکات فکری مخفی مقابل رژیم نادرشاهی دستی داشت وبنا بر ین بمعیت برادر شاعرش محمد ابراهیم صفا تاسنه ۱۳۲۵ ش در کابل محبوس ماند ، چون رها گردید، مدتی رئیس مستورات (دارالعجزه) وبعد ازان رئیس اداری وزارت مالیه بود، تا که روز ۳ جدی ۱۳۴۰ ش در کابل ازجهان رفت .

بسمل و صفا از سر امدان شاعری سبک هند در قرن اخیر بوده ویک برادر دیگر ایشان اخترجان در دسیسه قرغه برای قتل امان الله خان دست داشت ودرهمان سال بمعیت پنج تن دیگر اعدام گردید . مولوی محمد حسین می نویسد : چون امان الله خان ، جمعیت مشروطه خواهان را بنام اصلاح طلبان خطاب میکرد، بنابرین همهٔ مارا رهایی داد، ولی محمد انور بسمل رابا وجود یکه دوست وهمفکر خود میدانست، بسبب جرم برادرش اختر جان محبوس نگهداشت ، تا که بالاخره بیاد آوری مولوی محمد حسین رهاشد . (۱)

۱۲ ـ تاج محمد خان بلوچ

یکی از منوران کابل و شخص گویا وپویا ، پسر علی محمد خان

---

(۱) محمد حسین : انقلاب ۲۲۸

بن ناظر عبدالوهاب خان و برادرمحمد شریف‌خان‌یغمانی بود ، که در راس یکی از گروههای فرعی‌مشروطه خواهان اول کار میکردو وقتی که اعضای مهم جمعیت‌تصویب مسلح بودن وداشتن تفنگچه را نمودند ، این مصوبهٔ کتبی ، تحویل‌تاج محمد خان گردید و بوسیلهٔ محمد شریف خان برادرش - که‌مخالف سر سخت سیاسی او و گماشتهٔ حکومت بود - از استنادخانگی اوکشیده شده وبا میر رسانیده شد ،(۱) که سبب بر بادی‌تمام جمعیت گردید .

غبار نام تاج محمد خان را درجملهٔ محبوسین آورده ولی میر قاسم خان گفت که بنابر آشنایی‌باملا منهاج‌الدین و عبدالحق - که راپور موضوع رابه امیر داده‌بودندمحبوس نگردید ، زیرا اسم اوراقلم اندازی کرده‌بودند . (۲) ولی سبب‌حبس او در اوآخر ۱۳۳۷ ق مکتوب های تهدید آمیزی بود که بنام‌امیر و برادرش نوشته شده‌بود .

تاج محمد بلوچ در عصر امانی،همواره با روشنفکران عصر مانند عبدالرحمن لودین پسر کاکا سیداحمد خان و غیره محشور و مدتی حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه‌قطغن وهرات بود و بدرجهٔ‌جنرالی رسید ودر حدود ۱۳۰۶ ش در فراه‌قوماندان قوای افغانی مقرر شد ، که یك مفرزهٔ هزار نفری اشترسواران مسلح بلوچ را در چخانسور تشکیل داد ، تابه اشارهٔ‌مرکز دروقت ضرورت ، شبانه بر بندر گوادر ساحل بلوچستان‌تاخته بتواند. ولی این امربه سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت.

بلوچ بعد ازسقوط دولت امانی‌در کابل بود وچون از عناصر امانست و انتی انگلش بشمار می‌آمد، چند روز بعد از جلوس محمد نادر شاه غفلتاً گرفتار و اعدام‌گردید ۱۳۰۸ش .

---

(۱) غبار : افغانستان درمسیرتاریخ۷۱۷ .
(۲) مقالهٔ میر .

گویند که پدرش با امیر عبد الرحمن یکجا در بخارا فرار ی‌بود و بنا برین تولد ش هم در آنجا واقع‌شده وبعد ازا ن در اوایل شا هـی امیر مذکور (حدود ۱۳۰۰ ق) بـــه‌کابل بازگشته‌و در نزد قا ضـــی سعد الد ین خا ن بار کزا یی درس‌خوانده ودر با لاحصار کابل‌تحو ـ یلدار بودکه در جمعیت سر ی مشروطیت اول شامل شد .

۱۳ ـ اخند زاده محمد اکبـــراسحاق زایی قند هاری :

بقول میرقاسم خان : وی نیـــزعـــالم منـــو ر ی بـــو د ، کـــه در جنبش مشروطیت سهمی داشت وتااخیر دورهٔ امیر حبیب الله خا ن در شیرپور محبوس ماند .

۱۴ ـ شیر علی خان بارکزایی:

از خاندا ن خوانین متنفذ چخـــا نسور سیستا ن ودر جمعیت مشروطه خوا هان شامل بود که در ســـــنه۱۳۲۷ ق در شیر پور محبو ســـ شد ودر عصر اما نی رها گردید .(۱)

۱۵ ـ مولو ی محمد مظفر خا نمرو ت :

مروت بفتحه او ل و سوم‌وسکون‌دوم، نام یك طایفهٔ پشتو ن مقیم‌بین بنو ودیرهٔ اسماعیل خان پشتونخوا ست وی در هند انگلیسی تحصیلات عصر ی رابه پایا ن رسا نیده و درمدرسهٔ حبیبیه به حیث استاد ریا ـ ضی و جغرا فیه مو ظف و عضـــوجمعیت مشروطه خواهان اول بـــود که‌درسنه ۱۳۲۷ ق در شیر پـــورمحبوس گردید وبعد از چند سا ل در زندا ن مذکور از جهان رفت .

۱۶ ـ حافظ عبدالقیوم :

پسر حافظ جی نورمحمد مجذوب‌ولد ملا جانداد توخی که شخصـــ

---

(۱) از عدد ۱۴ تا ۱۹ بسند قول‌میر قاسم خان و ۲۰ تا ۲۲ مطابـــق ذکر غبار است .

با ذوق و ادیب و شاعر بود ،نیزدر شیر پور محبوس گردید . چون پدرش در جملهٔ جمعیت حفا ظسر دار نصر الله خان نا ئب السلطنه بود ونزدش منز لتی داشت بعد ازدوسا ل از حبس رها گردید .

۱۷ ـ میرزا عبدالرزا ق :

ساکن چهار سو ق حما م نوشهر کابل وپسر خالهٔ میرزا عبدالروف نائب کو توا ل کا بل‌واز جمله میرزا یا ن خوش خطلایق وظریف بود، که در شیر پور تاجلوس امان الله غاز ی محبوس ماند .

۱۸ ـ محمد حسین خان‌اچکزیی:

عضو جمعیت مشرو طه خوا هان‌وشیخص فا ضل وسنجیده و روشن فکر بود، که با جلو س اما نی ازمحبس ارگ رهاشد .

۱۹ ـ نظام الدین خا ن ار غند یوا ل :

از مشرو طه خواها ن صد یق‌بود ، که تا جلوس عصر اما نی در ار گ محبوس ماند و بعد از ان‌رها گردید ، اصلا از غلام بچه‌گان خاص امیربود ، که در عصر اما نی‌مدیر وزار ت امنیه وبعدازان‌سکرتر سفارت افغانی در الما ن مقرر شد.

۲۰ ـ حاجی عبدالعز یز :

مشهور به لنگر زمین از مشاهیرکابل ور جا ل مشرو طیت اول‌بود، که بعد از حبس کوتاه رها گردید .

۲۱ـ محمد اسلم سیغانی :

مشهور به میر شکار از قو م‌محمد زایی ومیر شکار حضور بود، که امیر عفو ش کرد .

۲۲ ـ صاحبزاده عبدالله‌مجددی:

که بعد از تو قیف مختصر عـفوگردید ورهاشد .

۲۳ ـ ملافیض محمد کا تب :

بن سعید محمد بن خدا دادازهزارهٔ محمد خواجه غزنه ، مو لف سرا ج التواریخ و سوانح نگا رامیرحبیب الله خا ن که نو یسندهٔفاضل وادیب روشنفکر واز جملهٔ مشروطه‌خواهان اول بود ودر شیر پـــور م حبوس گردید ، اما به سبب‌اینکه‌امیر از زما ن شهزادگی او را می شناخت ودر نگارش سراج التواریخ‌خدمت میکرد ، بعد از مد ت‌کمـــی رهاشد (۱) . سا ل ولادت‌او۱۲۸۹ق‌است.

آثار قلمی او :

کاتب حقیقتاً نویسنده پر کارومؤرخ عالمی بود، که در حـــدود ۱۳۲۰ق برای تاریخ نگار ی ازحضورامیر گماشته شده ، اسناد در باری وکتب لازمه رادر دسترس او گذا شتند .وی کتا ب ضخیمی در دوجلد بنام تحفة الحبیب مشتمل‌بر وقایع‌عصر احمدشا هی از ۱۱۶۰ق ببعد تا۱۲۹۷ ق‌نوشت ومامور‌بودکه‌وقایع‌عهدامارت امیـــر عبدالرحمن خـــان را بشمو ل او ضـــا ع عصـــرامیر حبیب الله خا ن تازما ن خـــود به قلم آرد .

کاتب‌کار نگارش تحفة‌الحبیب‌راـ‌که هر دو جلد آن به خط خو شـــ نستعلیق خودش در آرشیف ملـــی‌موجود است ـ در ماه شوا ل۱۳۲۲ ق در ۸۸۵ صفحه قطع فل سکیـپ‌به پایان رسانید که بسقو ط امار ت امیر یعقو ب خا ن و خاتمه جنگـ‌دو م افغا ن و انگلیس ۱۲۹۷ ق‌ختم میشود وآنرا خود امیر و رجا ل‌معمرآن عصر مانند سردار محمدیوسف خان پسر امیر دوست محمد خا ن‌وقاضی القضا ت سعد الدین خا ن و منشی محمد یعقوب و میر زا مو مـن‌منشی وزیر اکبر خان ـ که‌تاآنوقت

---

(۱) مقاله میر قاسم

زنده بودند دیده وبر حوا شی‌آن‌نظرهای خود را نوشته اند ویا به‌نو-
یسندۀ کتاب ، شنیدینهاو دید نهای‌خود را گفته اند ودر بعضی موا رد
حك واصلاح روا داشته اند .

فیض محمد درین کتا ب نویسندۀپرکار یست که مطابق موا زیـــن
ادبی وسنن نویسند گی آنو قت ،بتحریر وقایع می پر دازد و گا هی
خامۀ خود را «کلك در رسلك» می نامد ، که‌این عبار ت جلب تو جـه
امیر را کرده وبر حاشیه صفحـــه۳۹ جلد دو م برنگ سر خ نو شته
است : ((ما شاء الله ! کا تـــب‌به این عبار ت چقدر رعو نت و خود
نمایی اظها ر نموده اند !!)) بانو شتن چنین کلمات طنز آمیز بـران
کلما ت خط کشیده و به ((مذکـورگردید)) تصحیح کرده است .

در جاییکه یکی از نا قـدا ن مذکور ، سویۀ عالی ندا شـــته و
ایرادی رانوشته اند، کا تب‌درمقابل‌آن پافشار ی میکند . مثلا بر کنار
صفحۀ ۱۰٤ جلد دو م که بـــر واعترا ض تطویل عبار ت پر داز ی‌و
اطنا ب کلام کرده‌اند وی می‌نویسد:((جمله معتر ضه که مشتمل بر او-
صا ف ظالما ن و متضمن مظلو میت‌ستمدیده گا ن است برسبیل تنبیـه
نگارش داده‌شده . زیرا که مقـــام‌رامناسب دانسته تحریر نمود م ،
اطنا ب ممل نیست.)) (۱)

باین نهج فیض محمد - که ازقشر عامه بوده وبدر بار راه یا فته
بود - طبعاً در نظر داشت که درلف کلام خود ، احوا ل ستمدیده گا ن‌را
تمثیل نماید ووجدا ن طبقا تی خودراتسکین دهد .

طوریکه از معاصرا ن کا تـــب‌شنیده ام ، وی در ین راه مصیبت
هادید و بارها مضرو ب گردید ،ولی‌کتاب تحفة الحبیب در همین بیاض
خوشخط باقی ماند و طبع نشد .اما امیر اورا فرونگذا شت وهدایت
داد ، تاآنرا با طرا ز دیگر ی کـــه‌شکل سرا ج التواریخ را گر فـــت

(۱) نایل : مجلۀ کتا ب شما ره۱سا ل۱ طبع کابل ۱۳۵۷ ش .

در آورد ، که اکثر و قایع و نو شــته‌ها ، بین تحفه وسرا ج مشترکست.

(۲) اما سرا ج التواریخ :

که از کار ها ی ایا م پختگــی‌وتجر به های زند گانی اوســـت ، نخستین کتا ب ضبط وقایع دولتی‌افغانستا ن شمرده میشود و بــرای مورخا ن دیگریکه آثار خود را مطابق‌بموازین جدید تاریخ نویسی مــی نویسند ، بهترین منبع معلو مــات‌بشمار می آید . نسخهٔ خطی ایــن کتاب که به خط خوش نستعلیق‌خودکاتب پاك نویسی شده ، درآرشیف ملی کابل مو جود است و جلداو ل‌ودو م آن‌در یکو قا یه به طبع سر- بی درکابــــل درسنه ۱۳۳۱ق در۳۷۷ صفحه نشر شده است .

اما جلد سو م سرا ج التوازیخ‌که وقایع بعد از جنگ دو م افغا ن وانگلیس یعنی بــعد از ۱۲۹۸ق رامحتویست ، بدورهٔ امار ت عبدالر- حمن خان تعلق دارد ، که از صفحهٔ۳۷۸تا ۱۳۴۰ (جمله ۸۶۳ صفحــه) دارد ودر سنه ۱۳۳۳ ق کار طبــع‌آن در مطبعهٔ حرو فی کابل انجـام یافته‌است .

جلد سوم تاوقایـــــع ۱۳۱٤ ق‌رسیده وطبع شد . ولی پنجسا ل دیگر تا ۱۳۱۹ ق را هم نو شــته‌بود، که‌طبع‌نشد . در سنه‌۱۳۵۸ش چون پسرش محمد علــی تـــمـــام‌نوشته ها واسناد باز ماندهٔ پدر ش رابه آرشیف ملی فرو خــت ، درحدود چهار صد صفحه تا آخــــر عهد امیر عبدالر حمن به قلم خـودکاتب برآمد که در آرشیف ملــی محفو ظست .

جلد چهار م :

قرار یکه دکتور بهروز در ســنه‌۱۳٦۱ ش در مسکو به من گفـــت: کاتب تاریخ خود را تاسا ل هشتم‌عصر امانی ۱۳۰٦ش نو شت .شش سا ل اخیر امیر عبدالر حمن وتمام‌دورهٔ امارت حبیب الله خـــان‌در یك جلد در حدود سه هزا ر صفحه‌به خط میرزا محمد قا سم خــا ن

کابلی بفر مایش فیض محمد خا نوزیر معار ف وهدایت هاشم شا یق افند ی رئیس دارالتا لیف نو شـتـه‌شده ودر کتا بخانهٔ معار ف مو جود بود، که احوال قتل امیر حبیب الله‌راهم داشت ، و لی اکنو ن مو جـود نیست .

ونیز جلد پنجم :

بخط خود کاتب ومشتمل‌براحوال‌هشت سا ل وسه ماه سلطنت امان‌ـ الله خان نزد عبدالعفو غرقه دیـــده‌شده بود ، که سر نوشت این دو جلد اخیر معلوم نیست .

۳ ـ فیضی از فیو ضات :

کتابی بود که فیض محمد آنرابه‌مهد ی فر خ وزیر مختار ایران در کابل (حدود ۱۳۰٦ش) تقد یم‌داشته‌ووی در کتاب خود تاریخ سیا سـی افغانستا ن (جلد او ل طبع تهـرا ن۱۳۱٤ ش) ازان التقا ط کـــرده و معلومست که دارا ی مطالبی بوده‌که فیض محمد آنرا از یاد داشتهای خود نوشته واظهار آنرا در داخـل‌افغانستان نمیخوا سته است .

٤ ـ تاریخ حکما ی متقد میــن‌از هبوط آدم تابعثت حضر ت‌عیسی:
برای صنو ف رشد ی به تصویب‌وزار ت معار ف در ۲۸۹ صفحه‌قطع خورد ، طبع کابل ۱۳۰۲ ش .

٥ ـ تذکرة الانقلاب :

وقایع روزانه روز ها ی‌اغتشاش‌بچهٔ سقاء و سقوط سلطنت امانی را از چشم دید خود به طور روز نامچه نوشته وکتا ب مفید یست‌که در جملهٔ آثار باز ماندهٔ دیگر کاتب‌درسنه ۱۳۵۸ش برای آرشیف ملی خریدار ی شد واکنون در آنـــجامحفوظست .

طوریکه دربالا گفتیم : کاتــب‌احوا ل عصر امیر حبیب الله خـان راهم تاآخر آن ۱۳۳۷ق نو شته بودودر اوایل دورهٔ اما نی او را بصدور

فرمانی که در اسناد او موجوداست مامور ساختند که وقایع عصر امانی راهم بنویسد واز وزار ت خار جه باو سند ی داده شده ، تا اسناد آرشیف راملاحظه کرده بتواند
واین کاغذ هم در اسنادش مو جوداست .

از یکور ق مکتو ب خطی وزار ت دربار امانی معلو م شد که او رابه کتابت هیئتی مقرر کرده بودند که دران مولو ی عبدالواسع قند هاری و بدر ی بیگ ،قوانین مملکت راطبق موازین شرعی می سا ختند ۱۲۹۹ش .

درسنه ۱۳۰۸ ش بچهٔ سقاو فر مانی بنا م زعما ی شیعی کابل : محمد علي جوانشیر چنداو لی وقا ضی شها ب وخلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن وفیض محمد صادرنمود ، تابه دایز نگی رفته وازمردم هزاره بنامش بیعت ستا نند . چون مرد م هزاره تغلب بچه سقاو را نه پذیر فتند و این گروه بدون اخذبیعت به کابل باز گشتند ، بچه سقاو بخشم آمد و برای سر زنش امر لت وکو ب این بیچاره گا ن را داد ، که فیض محمد از ین ضرب موحش مریض گشت واز همین رنج در کابل جا ن سپرد ،در حا لیکه در حدود پنج هزار صفحه چا پی ونا چا پ رادر تاریخ مملکت نو شته ودر جنبش مشرو طیت و پیشه نویسنده گی زحمت ها دیده و به مشقت لت وکو ب وحشیا نه ، جان به جا ن آفرین سپرده بود .(چهارشنبه ۱٦. رمضان ۱۳٤۹ ق ۱۳۰۸ ش)

۲٤ ـ امر الدین خان :

یکی از اشخا ص مشکو کی که بین گروه افغانیا ن و هند یان مشرو طه خواه کار میکرد ، به قول غبار امر الدین (۱) و بگفتهٔ محمد

---

(۱) افغانستا ن در مسیر تاریخ ۷۱۹

حسین امیر الدین نا مدا شت . وی‌در پولیس پشاور مامور بود و بـه سبب ار تکا ب جر می از آنجـــابه افغانستا ن گریخت و به فساد پیشگی و مخبر ی پر داخـت و درعصر امانی به حکو مت اعلای‌سمت جنوبی (پختیا ی امروزه) رسـیـد(۱) و در آنجا هم به رشوه‌ستانی‌و اعما ل سوء دست برد وبه غر ض‌مشتعل ساختن مرد م پختیادرمجامع عام ، قانو ن را جا نشین شریعت‌معرفی کرد (۲) و میگفـت : حـالا وقت شریعت گذشته وزما ن زما ن‌قا نونست . (۳) و همین بودکه‌قیام عمو می به قیاد ت ملا عبدالله لنگ‌در سمت جنوبی درسنه ۱۳۰۳ شـ صور ت گرفت .

این شخص مشکو ك فا سد دراغتشاش ۱۳۰۷ـ۱۳۰۸ جزو عما ل بچهٔ سقاو گردید ، تاکه در ســـنه۱۳۰۸ش اعدام گردید .

۲۵ ـ حاجی محمد اکبر یوسفی :

یکی از منورا ن کابل و میرزا ی‌تحویلخانه های ماشین خـــا نه در ۱۳۳۲ق بود ، که در مشرو طـیت‌اول محبوس و به زودی رها گر دید ودر عصر امانی به حیث قو نسـل‌افغانی در بمبئی ۱۳۰۱ش و بعدازان رئیس سرحدات ووکیل التجار درهند بود .

در اغتشاش ۱۳۰۸ ش بانادرخان‌کارمیکرد در کابینهٔ او ل سر دا ر محمد هاشم خان چند ماه‌وزیرتجارت‌بود. چون حفظ اسرار ننمود ، بعد از چند ماه از کابینه اخرا ج وخانه‌نشین گردید ، تاکه بعد از۱۳۲۰ش عضو مجلس اعیان شد .

وفاتش درحدود ۱۳۴۵ شـــ درکابل واقع گردیده و کتابچهٔ تطبیق سنوا ت اودر قوس ۱۳۴۲ ش درمطبعهٔ عمومی کابل طبع شده‌است .

---

(۱) افغانستان درمسیر تاریخ۷۱۹
(۲) همین ۸۰۵
(۳) همین ۷۱۷ و مـحمد حسین:انقلاب ۱۵۵

۲۶ ـ میرزا محمدحسن :

متخلص به راقم اچکزا یی نویسنده کوتوالی نیز به قول غبار ، عضـــو این جمعیت بود ، که محبوس گردید و در سنه ۱۳۳۵ ش ۱۹۱٦ م در محبس وفا ت یافت ، نمو نـــهٔ اشعارش در سرا ج الاخبار موجود است :

۲۷ ـ احمد قلی خان :

قز لباش چند او لی ما مورستارهٔ دولت (مخابرات) که او را هم ازقول غبار می‌شناسیم .

۲۸ ـ عبدالوها ب خان :

کر نیل کندك مزاری بلخ (بقول غبار)

۲۹ ـ میرزا غیا ث الدین :

پسر مستأ نشاه کابلی که پدرش صاحب دیوا ن اشعار و شا عـــر متصو فی بود. وی با دوبرا در شـ تاجلوس امانی در شیر پو ر زندانی ماند (میر)

۳۰ ـ ملا عبدالحق :

ارغند ی وا ل در عصر اما نـــی استاد دینیات مکتب حبیبیه ومؤلف سلسلهٔ دینیا ت صنوف چهار م وپنجم ابتدائیه هم عالم منور مشروطه خوا هی بود که تا عصر اما نی درشیرپور زندانی ماند (میر)

۳۱ ـ مولا ن خان :

بدخشانی که برادر بزرگ محمداکلیل خان فرقه مشر واز جـــملهٔ منورا ن مشرو طه طلب بود ، که درشیر پور محبوس ماند وبا جلو سـ امانی رهاشد . برادرش محمداکلیل خان فرقه مشر مزار شریف درغایله ۱۳۰۸ ش در ده دادی مزا رشریف گرفتار وبحکم گماشتگا ن سقو ی کشته شد (میر)

(۵)

غلام بچگان دربار

قراریکه درتاریخ بیهقی‌میخوانیم:غلامان‌سرا یی دسته یی از نیمه لشکریان درباری در خدمت وحراست شخص سلطان و حرم شاهی بودند که تشکیلات معینی داشته‌ولباسها ی فاخر می پوشیدند که بردیوار های بقایا ی قصر لشکری‌بازار کنار هلمند عصر غزنوی اشکال این دسته بعضا باقی‌مانده‌است .

در عصر های بعد تا عهد احمدشاهی دسته های غلامان بنامهای غلامان شاهی یا غلامان خانه زاد وغلام خانه (۱) وغیره در دربارهای خراسان وفارس بوده‌اند ، کـــه‌الفنستون عدد ایشان را در عهـــد سدوزایی تاسیزده هزار تحـــت‌قیادت قوللر آقا سیان خاص میداند (۲)

ترکیب «غلام بچه» ساخته وپرداختهٔ دری زبانان افغانستان است ومن استعمال آنرا در متون قدیم‌ندیده‌ام . کلمهٔ‌غلام‌هم دراینجا معنی برده‌ندارد ، بلکه غلا میست که درعربی به‌معنی جوانك ونوجوانی که بروت وی نورسیده باشد مستعمل‌بود ودر قرآن شریف هم بدیـــن معنی آمده‌است .

غالبا از عصر احمد شاهی ببعداین کلمه بدربار رواج داشته وبر

---

(۱) محمود المنشي : تاریـــخ‌احمد شاهی ۱ـ۱۹۷و ۲۰۰

(۲) سلطنت کابل ۲ـ ۲۳٤ترجمهٔ‌پشتو ، طبع کابل ۱۳٦۱ ش.

کسانی اطلاق میشده که در در بارشاها ن وظا یف انتظا م امور وپیش خدمتی را اجراء میکرده‌اند .

امیر عبدالر حمن خان ، فرزندان‌خوانین وسرا ن قبایل و متنفذ ین مملکت رابدر بار خود در جملۀغلام‌بچه گا ن داخل میساخت ، برای اینکه فرزندا ن ملو ك طوا یــــف‌در در بار به حیث یر غمل با شـند تا پدران ووابستگان شان سـر ازاطاعت مرکز نه پیچند . دوم اینکه این خانزادگا ن در دربار پر ور ده‌شوند ، تابه آدا ب ملو ك بفهمندو بزندگانی نوین آشنا و صا حب‌سوادگردند ودر آینده بدرد مملکـــت بخورند .

چون این جوانا ن ـ که غا لبـاخو شرو ی هم می بوده‌اندـدردربار با ناز و تنعم حفا ظت می شدند ،بنابرین پدر ا ن ایشا ن‌از قبـــو ل این وضع سر پیچی نداشته انـدوهم خود این جوانا ن بعد از اعتیادبا تعیش در باری ما یل نبو دند، ازدربار جدایی جویند .

غلام بچه گا ن در داخل ار گ‌شاهی وظا یف امنیت در باروتر- تیب لباس وطعا م و قیا م شـاەو شاهزاد ەگا ن و حر م شا هـــی را داشته اند و بنا بر ین با اهـل‌اقتدار از اهل در بار و حـر م و شهزادگان وار.کا ن دو لت آشـنابوده وعنا صر کار دا ن و هو شیار وناظم بار می آمدند واز همین عناصر بود که گا هی بدر جه شاغاسی گری در بار (سر کرد گی امـــوردربار و حرم شا هی) هــم مــی رسیدند ، مثل نیك محمدخا ن گر دیزی شاغاسی حر م شاهی امیــر حبیب اللەخا ن .

از آغا ز جنبش مشرو طیت او ل‌نظر پیشوایا ن این جمعیت راجوانان درباری غلام بچه گا ن بخود جلـب‌کرده بودند . زیرا این گروه عناصر درا ك وفهیم ودارا ی شعور سیاسی‌شده بودند . درگیر و دار صــفر ۱۳۲۷ ق چندین تن ازین جوانـان‌مـــنو ر ، نـــا کـام‌کشته‌شدند و در هنگام مشـــرو طیـــــت‌دو م نیز در بر گو دانی اوضا ع و

کشتن امیر حبیب‌الله و جلوس شهزاده منوری مانند امان الله‌خان وباز یا بی استقلال دست قوی داشتند ومحمد ولی خان سر جماعهٔ همین دسته بود، که بمجرد اعلان استقلال افغانستان از طرف محصل استقلال امان الله خان غازی به حیث سفیر سیار فوق العادهٔ افغانستان به اروپا وامریکا فرستاده شد (۳۱ حمل ۱۲۹۸ ش) و بعد ازان درسنه ۱۳۰۱ش وزیر خارجه ودرسنه ۱۳۰۲ ش وزیر حربیه ودرسنه ۱۳۰۶ش حین سفر امان الله غازی به اروپا، وکیل مقام سلطنت وعنصر فعال وطن‌پرست انتی انگلش بود، که در سنهٔ ۱۳۰۸ ش بامر نادر شاه محاکمه واعدام شد.

از ین دستهٔ غلام بچه گان رجال ملکی ونظامی مشهوری بر آمده اند که در وقایع دورهٔ امانی سهم بزرگی داشتند و شهزاده امان الله خان وعلیا حضرت سراج الخواتین ملکه مادرش در عصر امیر حبیب ـ الله خان، اکثر این غلام بچه گان سیاست مدار را در حلقهٔ طرفداران وارادتمندان خود در آورده بودند که در حوادث قتل این امیر وجلوس امان الله غازی دستی داشته اند واز جملهٔ این جوانان فدا کارند که در مشروطیت اول مقتول یا محبوس شدند.

بنا کردند خوش رسم به خاک وخون غلطیدن
خدا رحمت کند آن عاشقان پاک طینت را

۱ ـ جوهر شاه غور بندی:

از جوانان رشید و طندوست واصلا غور بندی بود، که درهمان روز اول در جلال آباد در داخل دربار بامر امیر بضرب تفنگچه اعدام گردید. گویند که در دقایق آخرین زندگانی، چون امیر او را نمک بحرام گفت، وی جواب داد: ((ما نمک این مردم غریب افغانستان را خورده ایم، وبرای این مردم تادم اخیر وفادار بوده‌ایم ودرین وفاداری جان فدا می سازیم.))

دیپلوم انجنیر محمد اکرم پرونتا (محصل افغانی در المان و بعدازان وزیر فواید عامه ۱۳۲۹ش) گفت: که در ایام تحصیل در برلین (حدود ۱۳۱۰ش) بدیدار شجاع الدوله خان غور بندی (به مشروطیت دوم درین رساله رجوع شود) مقیم برلین رفتم. بر میز اطاقش عکس جوانی دیده می شد، من پرسیدم که این کیست؟ شجاع الدوله گفت: عکس کاکایت جوهر شاه شهیداست.

مردیکه در اولین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید. ولی من بااین انگشت خود (اشاره به انگشت شهادت دست راست) انتقام خون اورا از امیر گرفتم.

مشهور است که قاتل امیرحبیب الله در کله گوش لغمان، همین شجاع الدوله از غلام بچه گان فعال دربار بود، که به مجرد کشتن امیر، اطلاع احوال جلال آباد ودعوی امارت سردارنصرالله خان معین السلطنه رادر کابل بـه شهزاده امان الله خان رسانید و در امر جلوس امانی فعالیت هاکرد وبعد از جلوس امان الله غازی به تخت کابل، در کابینه اول ۱۲۹۸ ش وزیر امنیه وبعد از ان در سنه ۱۳۰۰ ش رئیس هیئت تنظیمه هرات و پس ازان وزیر مختار افغانستان در لندن بود (حوت ۱۳۰۳ش)

که بعد از سقوط دولت امانی ۱۳۰۸ش در برلین اقامت داشت ودرهمانجا مرد.

۲ ـ لعل محمد خان :

پسر جان محمد خان کابلی خزانه دار سابق که در جملهٔ غلام بچه گان خاص بود ودر جلال آباد با سه تن مشروطه خواه دیگر بدست درباریان، اعدام گردید (۱)

---

(۱) میر قاسم خان و غبار

۳ ـ محمد عثمان خان پروانی:

پسر محمد سرور خان پروانی که جز و غلام بچه گان خاص دربار ویکی از اعضای فعال مشروطیت اول بود، ودرجلال‌آباد به‌توپ بسته شد (۱) . پدرش سرور خان‌از ارکان دربار امیر شیر علی‌خان وامیر عبد الرحمن خان بود.(۲) وی بامحمد ایوب خان قندهاری حین فرار به مقصد هند ونشر سرگذشت مشروطه خواهان در جراید خارجی ، در سر حد دستگیر و به‌نزد امیر پیش شد . امیر عتاب کردو عثمان جواب داد :

«زحمت مرگ ما چند دقیقه‌بیش نیست ، ولی زحمت محاسبه شما ابدیست ، ما نمی خواستیم‌شمارا بکشیم بلکه میخواستیم افغانستان را إصلاح نماییم .» (۳)

٤ ـ محمد ایوب خان قندهاری:

پسر تاج محمد خان پوپلزایی‌ساکن کوچهٔ یحیی خان بازارکابل در قندهار است که این شخص‌باسردار ایوب خان بهند فراری گردیده و بعد ازان واپس بوطن‌رجعت کرد . پسرش ایوب مدتی سر حد دار چخانسور وبعد ازان‌غلام بچهٔ حضور بود ، تاکه بعد از کشف قضیهٔ مشروطیت ، بمعیت‌محمد عثمان از جلال آباد بسرحد هند روی نهاد ودر راه دستگیروهر دو در جلال آباد به توپ‌بسته شدند . (٤)

یك برادر محمد ایوب که محمدعیسی نامداشت و حاکم گرزیوان (میمنه) بود ، در همین قضیه‌مشروطیت اول دست داشت و محبوس گشت ودر زندان وفات یافت .

۱ـ میر قاسم خان وغبار
۲ـ همین مأخذ
۳ـ همین مأخذ
٤ـ همین مأخذ

٥- پاچا میر خان :

از خان زاده گا ن قو م و زیر ی‌ساکن لوگر و غلام بچهٔ حضـــو ر بود ، که از آنو قت با شهزا ده‌امان‌الله‌خا ن روابط نزدیکی دا شت ودر حرکت مشرو طیت او ل تاآغازدوره‌امانی ۱۲۹۸ ش در ار گ محبو س ماند . چو ن رها گردید بدر بـــارامانی مقر ب گشت و مدتها حا کـم لوگر بود وسمت سر پر ســــتی‌خد مه در بار و اطلاع رسا نی‌دولت را داشت . (۱)

۸،۷،٦ سه نفر :

از جملهٔ این دستهٔ جوانا ن‌بیدارمحمد ولی خا ن سر جما عه و میر- زما ن الد ین خان بـــدخشا نی وشجا ع الدو له غور بند ی هم بوده اند ، که محبوس نشدند ، و لـــی‌سهم ایشان‌در مشرو طیت دوم‌مهم است ودر آینده معر فی می شوند.



(۱) میر قاسم خا ن و غبار

(٦)

الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان

جمعیت مشرو طه خوا هاُ ن افغانستا ن یا جا ن نثارا ن ملت ظاهرا مرامنامه خا ص و مکتو بی ندا شتو یا بما نرسیده است .

وقتی یك عضو جدید را داخـــل جمعیت می سا ختند ، قابل اعتما د بود ن اورا در یك حلقـــه محـدودفر عی با اهلیت او در نظر مـــی گرفتند وبعد ازا ن اورا در هما ن حلقه کوچك به قر آن عظیم وشمشیر سوگند میدادند واو مرامهای عمدۀذیل رامی پذیرفت :

١ ـ اطا عت به اصو ل اسلا موتقد یس قر آن عظیم و قبو ل تما م احکا م اسلامی .

٢ـ کوشش مداو م در بدســت‌آوردن حقوق ملی و مشرو ط سا ـ ختن رژیم حکو مت تحت نظر نما یندگا ن ملت وتا مین حا کمیت ملی و حکم قانو ن .

٣ ـ سعی در راه تلقین عا مـه‌به درستی امور معا شر ت ونکو ـ هش عادا ت ذمیمه .

٤ ـ آشتی و حسن تفا هم بیـــن‌تمام اقوا م و قبایل افغا نســتا ن وتحکیم وحد ت ملی

٥ ـ سعی در اصلاح ملت از راه‌صلح وآشتی ، نه با دهشت‌افگنی واستعما ل سلاح وزور .

٦ - تعمیم معار ف و مکا تـــب ووسایل بیدار ی مرد م ومطبوعات.
٧ - تاسیس مجلس شورا ی ملی از راه انتخابا ت آزاد نما یند گان مرد م .
٨ - تحصیل استقلال سیا سی وآزادی افغانستا ن و گسترش روابط سیاسی واقتصاد ی با دنیا ی خار ج (که در آنو قت امیر افغا نستا ن مکلف بود غیراز دو لت هند بریتانو ی بادیگر دولتی ، رابطه سیاسی نداشته باشد).
٩ - تامین اصو ل مسا وا ت وعدالت اجتما عی .
١٠ - بسط مبانی مد نیت جدیداز صنعت و حرفت وساختن شو ار ع وبلا د و ابنیه ومنابع آب و بر ق وغـیره :
این د ه مبدا ء را ایشا ن بـــه تعبیر قرآنی ((تلك عشر ه کامله)) می گفته اند .

پیشوایا ن جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم وصلاح وتلقین مصلحانه مرا م خود راپیش ببر ند وامیر و قت رابه تعمیم معارف وقبو ل اصلاحا ت امور دو لتـــی ورفع ظلم واستبداد تشو یق نمایند وموانع رابا خیر اندیشی و حفـــظ امنیت از پیش بردارند ودر ین راه قربانی جانی کمتر بد هند . زیـراروشن فکرا ن واشخا ص فـهـیم ودانا در بین جوانا ن مملکت کمتر ند وهر یکی بها یی دارد . بنابرین از تلفا ت جا نی جلو گیر ی کردن واحتیا ط به کار بستن بهتر .
این مواد مرامنامهٔ جمعیت را ازمرحو ما ن عبدالجلا ل خا ن و بابا عبدالعزیز خان قند هار ی شنید ه بود م ، که سخنا ن مولو ی عبد الواسع شهید و عبدالر حمن لودین نیز آنرا تایید میکرد .

ب : سمبول جمعیت مشروطه خوا هان

جمعیت مشرو طه خوا ها ن افغا نستا ن که بنا م جا ن نثارا ن ملت نیز نامیده میشد ، جر گه ها ی کوچك فر عی داشتند و به صور ت

کلی همه اعضا ی جمعیت را نمی‌شناختند . هر جرگه فر عی سر - کرده یی داشت ومجامع آنها هم درخانه های اعضا ی جرگه ، مخفی تشکیل می یافت .

هنگا میکه اعضا ی جر گه فرا هم‌می‌آمدند وبه بحث و مذاکره می پرداختند ، قر آن عظیم را در بین‌خود می گذاشتند که با لای آن یك شمشیر وقلم هم بود .

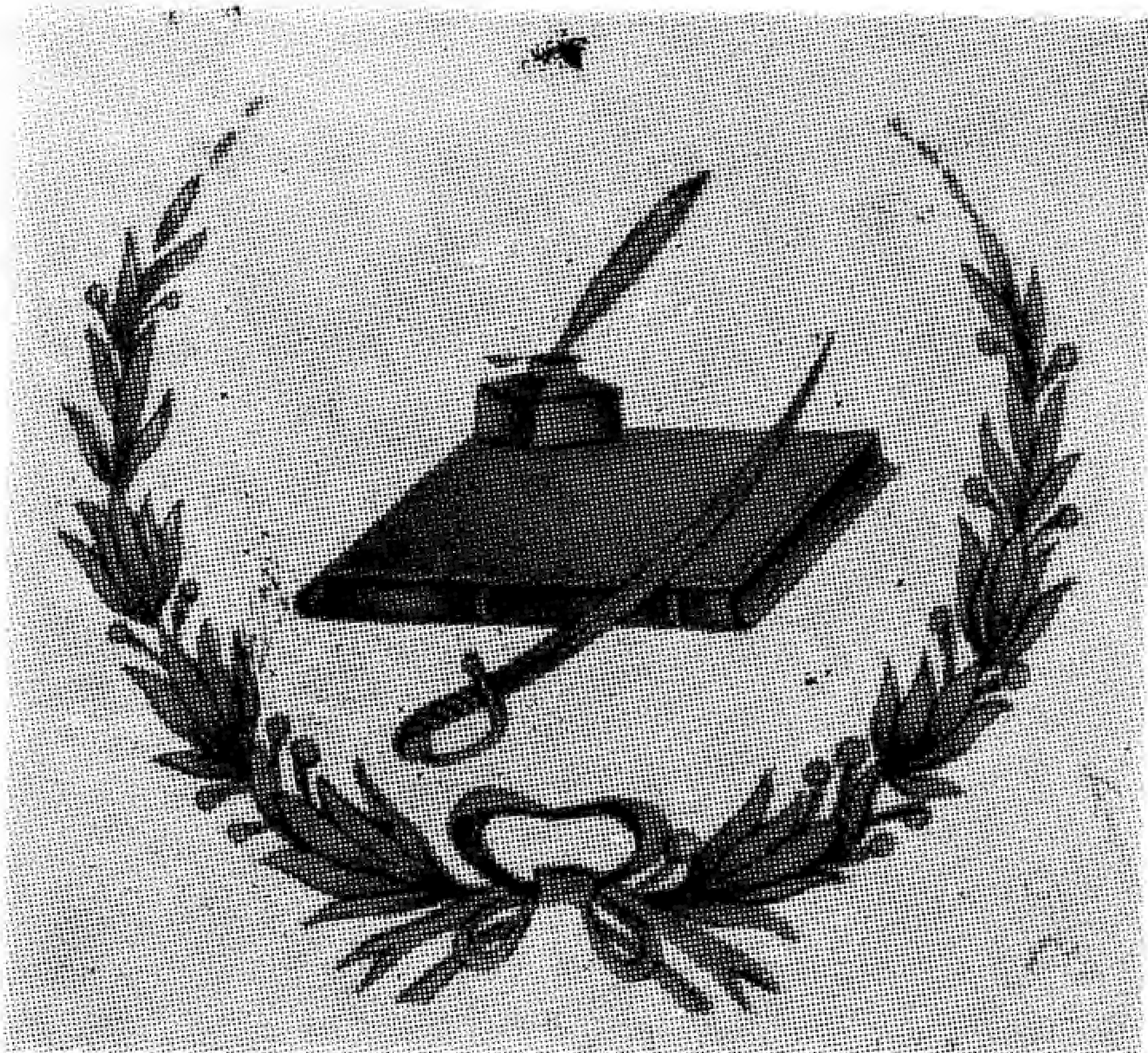
این سمبو ل جمعیت ، علا مت‌تبرك و قبول ا یشان از احکام وهدایا ت قر آن عظیم‌ودین‌اسلام وتکیهٔ ایشا ن بر شمشیر برا ی تحصیل استقلال و طن بود و قلم‌از دانش طلبی ونشر وتعمیم معارف نمایندگی میکرد ، که هر دو رابه‌وجود قر آن شریف متبر ك می ساختند .

این سمبو ل بعد از جلو س‌امان الله خان غازی ، برای وزارت معار ف تعیین گردید تا ادا مهٔمرا م و طن خواهانه مشرو طیت طلبا ن سابق وفدا ئیا ن و طن‌باشد .

مکتو بهای ر سمی و نشرات‌وزار ت معار ف مد تی این‌سمبو ل را حفظ کردند و نشریه یکما هی ((معر ف معارف)) هم تا چند سا ل همین سمبو ل راداشت و حتی برای‌کلاه خا ص طلبهٔ معار ف هم نشانی از رو ی (رصا ص) به همین شکل‌ساخته بودند .

این سمبو ل در نظا منامهٔ نشان‌های دو لت علیه افغانستا ن (طبع برلین ۱۳٤۱ش) چنین است :

دریك دایرهٔ خوشه های گند م ،که قسمت‌بالای‌آن خالیست کتابیست مستطیل که پشتی اسفل آن بطرف‌بیننده است و بر قسمت اخیردست راست آن شمشیر ی افتا ده که‌دسته آن به سو ی قسمت اسفل کتابست وبر زاو یه چپ بیرو نی‌کتا ب دوا تی با یك قلم پر دا ر دیده می شود .



سمبــول جمعیت مشر و طه‌خواهان که‌بعداً نشان رسمی
معارف افغا نستان گردید

سمبو ل مذ کور بر نشا نها ی دولتی معار ف در جه او ل و دو م وسو م هم نقش می شد ، که گاهی فقط کتا ب و قلم را نقش کر ده و شمشیر را ازبا لای آن بر داشته اند واین کار کسا نی بود ، که همواره شعایر ملی وسنن گذ شتگا ن را ولو مفید هم باشد با خیره سر ی از بین برده وتسلسل ار تبا ط خود را با گذ شته گسلانده اند.

ج : آیا نهضت مشرو طیت یك حر کت ملی میهنی بو د؟

ما درین رساله ، سهم معلمـــا ن هندی را در حر کت مشرو طیت ، در فصلی جدا گانه شرح داده ایم ونباید سعی مخلصانه مسلمانان هند را در تو سیع معارف و تلقین افکار جد ید فرامو شس نمود . ولی طوریکه برخی از نو یسندگان خارجی و به تقلیـد آنان ، بعضی از مردم داخلی ، دکتـر عبد الغنی هندی را مو سس و پیشوای نهضت مشروطیت دانسته اند ، ایـن سخن در خو رقبول نیست .زیرا فکر تجدد و اقتباس از مبا نی سودمند مد نیت جدید ، سالها پیــشس درافغا نستا ن و جود داشت، که حرکت فکری سیدجمال الدین افغانی ازهمین سر زمین به کشور های هند وایران و عثمانی و مما لك عربی نفوذ نموده بود و باز جنبشس عصر امیر شیرعلی خان و نشرجریده شمس النهار کابل، سی سال قبل از آمدن دکتر مذکور بکابل ، شاهد این مدعا ست و پس از آن تاسیس انجمن سراج الاخبار افغانستان در ۱۳۲۳ ق به ثبــوت میرساند که این حرکت ، سوابقـی در خود افغانستان و افکار مرد م داشته است .

مردم افغانستان پیشس از جنبشس مشروطیت اول ــ که در آخر ربـع اول قرن چهاردهم هجری روی داد دوبار با بزرگترین قوهٔ استعمار ی جهان ــ یعنی امپراتوری بر تانیـا در خاك خود شان دست بگریبان شدند ودر هر د وبار در جنگ دفاعی موفق بر آمدند ، تا دشمن جهانخوار رااز خاك خود بیرون راندند .آیا چنین دفاع مردانه و پیرو زمندانه از وطن

بدون بیداری سیاسی و درك واقعی اوضاع ممکن است ؟ در حالیکه درهر دو جنگ مذکور از ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۰م در مدت چهل سال ، نه کدام مرد اجنبی یاهندی امثال دکتر غنی در افغانستان بوده و نه مردی ازرجال داخلی مربوط به حکو متهای ساقطهٔ آنوقت (امیر دوست محمد خان وامیر شیر علی خان) سمت رهبری وبیدارکردن و سازمان دادن مردم راداشته است و ما بارها گفتیم وباز می گوییم: که بار سنگین دفاع از و طن ،فقط وفقط ، بدوش توانای طبقات عامهٔ مردم افغانستان ، از کشت گران و و دهقانان و کسبه وده نشینان افغانستان افتاده بود .

نازم به بازویی که کشد رنج بیشمار

تنها هم اوست منجی این سرزمین خویش

در اینجا بازرشته کلام را به مرحوم میر قاسم خان میگذاریم ،که بامشروطه خواهان یکجامحشور و محبوس هم بود ، وی گفت :

« در آنوقت جز عدهٔ معدود مردم، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنایی نداشتند . همین یك گروه منور ین با درد ، جمعیت هائی را برای پیشبرد این مفکور ه تشکیل داده بودند . چون اشخاص برازندهٔ این جمعیت از معلمان مکتب حبیبیه بودند و سر پرست عمومی مکتب دکتر عبدالغنی بود ، لذا گمان میرفت که این مفکوره ، زادهٔ فکر دکتر غنی است . بنا بر ان زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقرهٔ دکتر غنی می نا میدند ووقتی محبوسین مشروطه برای باز پرسی خواسته می شدند ،صدامیکردند که محبوسین فقرهٔ دکتر غنی را احضار کنید !

روزی زندان بان اطاقی راباز کرد.صدا زد که محبو سین فقرهٔ دکترغنی بیرون بیایند . چند نفریکه در آن اطاق بودند ، بیرون رفتند .سید احمد خان قندهاری مشهوربه کاکانیز در آن اطاق بود، ازو پرسید ند که پای تو هم در فقرهٔ دکتر غنی داخل است . او در حالیکه خوددکتر

---

(۱) مقالهٔ میر قاسم خان .

غنی هم دران اطاق بود ،دشنام رکیکی داد که فلان و بسمدان دکتر غنی! ما به پکره (فقرهٔ) خودبندی هستیم.» میر قاسم خان میگفت : سخن کاکا راست بود ، زیرا فقرهٔ مذکور یعنی مشروطیت اول به دکتر غنی ارتباط نداشت . جوانان آن نهضت ، مردم فهمیده خود ما بودند که مانند کاکا سید احمد خان یکعده اشخاص نخبه وصاحب رای دران شامل بودند لذا آن نهضت یك حرکت ملی ووطنی بود.

میر صاحب می افزاید :

« چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی را نوشته اند، که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی ، زاده افکار یکنفر اجنبی بوده باشد و شخصیت های علمی منور و رازندهٔ این مرز وبوم ووطن خواهان صدیق و رشید افغان ، آلهٔ دست یك شخص خارجی باشند . . .شاید بنظر این نویسندگان ، عجیب وغریب آمده ، که چنان افکار پیشرو درخشنده ، دران زمان ودران فضای تاریك و ظلمانی از مغز فرزندان این خاك تراوش کرده باشد .اما بشهادت تاریخ درهرعصروزمان در سرزمین ما آنچنان مردان فکور ومبتکر موجود بوده ، که از نظر تنور و مقام علمی باید بوجود آنها مباهات کرد ....» (۱)

این بود آنچه از گفتار مرحوم میرقاسم خان نقل کردیم .اما نویسنده این سطور ، مخصوصا در ین بار از عمو زاده و استاد مولوی عبدالواسع شهید ـ که از جملهٔ محبوسین مشروطیت اول بود ـ چنین شنیدم که مجمع اولین قندهاریان این جمعیت ، یعنی مولوی واصف وافراد خاندانش با کاکا سید احمد خان اطاقی بود در مدرسه شاهی (جامع چوب فروشی) که بمولوی عبدالروف خان مدرس آن مدرسه تعلق داشت و در آنوقت دوفرزند جوان مولوی مذکور بنامهای عبدالواسع و عبدالرب هم در آنجامیزیستند و طرح نخستین حرکت اول

---

(۱) مقاله میر قاسم .

مشروطه را در آنجا ریختند . واین‌وقتی بود . که دکتر غنی هنـــو ز باافغانستان نیامده بود و بعد ازان‌این مفکوره به دارالعلوم حبیبیه نفوذ نمود. وهم استادم میگفت : که مـن‌دکتر غنی را بچشم خود ندیده بودم، الا وقتیکه در زندان اورا شنا ختم .به گفته او : دکتر غنی شخصـــــی انگلیسی مشربی بود که ، جز زبان‌انگلیسی و علومیکه در لندن آموخته بود ، از علوم وادبیات و ثقافت‌شرقی‌بهره یی نداشت و زبان فارسی راهم شکسته و نا هنجار گپ میزدوزبان‌انگلیسی را هم از زبان اردو ،خوبتر وروانتر یاد داشت .

شخص دیگری که هم مدتی د رقندهار میزیست و استاد من بـــود (حدود ۱۳۰٤ شس) عبدالرحمن خان‌لودین متخلص به کبریت است ،که جوان آتشین مزاج راستکاری بودواززمان کودکی ، بوسیله پدرش کاکا سید احمد خان با اعضای جمعیت‌اول‌مشر وطه خواهان محشور و روح و روان مشروطیت دوم بود ، آن جوانی‌که در شور بازار بر موتر امیرحبیب الله گلوله تفنگچه کشود و بامرحوم‌عبدالهادی داوی یکجا محبوس‌گردید ،اوهم میگفت : که پیشوا ی‌عمو مـی‌جمعیت افغانی مشروطیت‌اول ،مولوی واصف است ، که کبریت ازو درکودکی درس خوانده بود و هم در مکتب حبیبیه استاد ادبیات او بود .

شخص سومی که این قول‌مولوی‌عبدالواسع و کبریت را تاییدمیکرد ، مرحوم بابا عبدالعزیز است که مـن‌چهار سال معاون او در ادارۀ طلوع افغان قندهار بودم . وی که در هردوحرکت مشروطیت و مجا مع جوانا ن روشن فکر و بیدار شرکت داشت ،باصراحت میگفت که موسسا ن‌ودوام دهندگان هر دو حرکت خودماافغانهابودیم و هندیان هم حلقه فرعی خاصی داشتند که دارای رابطه با جرگـــه‌مرکزی افغانی بوده اند . ولی‌رشته کار و رهنمائی عمومی درکف‌اختیارافغانان بود . و تمام این‌شنیدنیها ی من هم موید گفتار مرحوم میر قاسم‌خان است که نهضت‌مشرو طه‌خواهی، یك حرکت خالص ملی افغانستانـی بود، نه‌ساخته‌وپرداخته یاتلقین‌کرده دیگران .

۷

سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)

وارسیدیم بجائی من و خاطر درعشق

که بود بلبل و پر و ا نه نصیحت گرما

در مشروطیت اول ، جوانان خون گرم و اشخاص تندرو رادیکال وجود داشتند که رهبران ایشان دارای فکراعتدال و احتیاط پسندی بوده انـد ، واز آغاز کار چنین فکر میکر دند که باید برخی عناصر معتدل و تجربه کار دانای امور حزبی راهم در بین خودداشته باشند .

در حدود ۱۹۰۳ م هنگامیکه دارالعلوم حبیبیه در کابل کشوده شد، در آنجا علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی ، برای تدریس علوم طبیعی و ریاضی و جغرافی ، بوجود برخی ازمعلمان خارجی نیاز افتاد . زیـــرا افغانستان متخصصی در علوم تجـربی جدید نداشت .

علمای ما سلسله علوم حکمـــت وفلسفه و ریاضی را مطابق نـــصا ب تعلیم معقو لات قرون وسطی ـ که درممالك اسلامی معمول بود ـ خوانده و بایك رشته معلومات کلاسیك علو م معقول و منقول آشنا بودند .درحالیکه انقلاب صنعتی و رنسانس ارو پـا ،در تمام علوم طبیعی وعقلی ، تحـو ل جدید یکه مبنی بر تجربه و آزمایش بود ، بوجود آورده بود و علوم جدیده در هندوستان با آمدن قوای استعمارانگلیس در قرن ۱۹ م و کشا یش مکاتب و یو نیورستیهای نوین رواج می یافت .

مفکران افغانی بشمول دربار، ترو آیین جدید تعلیم وتربیه وتعمیم معارف نوین را مطابق دساتیر تمدن اروپادرمملکت لازم می دیدند و بنا برین بدین فکر افتادند، که برخی ازمعلمان مسلمان راازمستعمره هندی انگلیس بمکاتب خود بیاورند ، تانو آموزا نما بتوانند با معارف جدید آشنا ئی یابند وبدین وسیله ، علوم جد ید ه وصنعت وحرفت نشوو نما یافته بتوانند.

سر مقاله و مضامین یك شمـــارهٔ منشورهٔ سراج الاخبار ۱۳۲۲ق ـ که

مادر سطور سابق آنرا معرفی کردیم - این آرزوی مردم و دربار را بخوبی توضیح میدهد .

درین سلسله اولین دسته معلمان هندی که به افغانستان جلب شدند، دکتر عبدالغنی و برادرانش بودند، که برای تدریس و تنظیم مدرسه حبیبیه بکابل آمدند (۱۹۰۳ م) بقول میر قاسم خان این دکتر عبدالغنی از مردم جلال پور رجتهان گجرات ، پنجاب ومحصل ممتاز کالج علی گر بود ، که انگلیسها او را برای تحصیل عالی به کیمبرج فرستادند . نامبرده در سال اخیر تحصیلات خود مریض گردید ونتوانست در امتحان نهائی کامیاب شود. چون نائب السلطنه سردار نصرالله خان به دعوت ملکه و یکتوریا به لندن رفت (۱۳۱۲ ق ۱۸۹۵ م) وی به خدمتش آمد و گاهی بحیث مترجم کارکرد ، تاکه سردار هنگام مراجعت خود ، او را به آمدن افغانستان دعوت کرد وسال بعد بکابل آمد و پس از حافظ احمد الدین بحیث مدیرمدرسه حبیبیه مقرر گردید . برادر بزرگش مولوی (۱) نجف علی و برادر

---

(۱) لقب مولوی در هندوستان وپاکستانی گفته میشود که در علوم دینی یا ادبی اسلامی بزبان عربی یافارسی دارای مقام استادی باشند . چون هندیان تحصیل کرده معارف جدید بافغانستان آمدند ، این لقب احتراماً به آنها هم گفته شد ولو درمعارف اسلامی عربی ،فارسی دستی نداشتند و فقط در راه انگلیسی تحصیلات خودرا در ریاضی یا طبیعیات انجام داده بودند ودر مکاتب افغانستان هم ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا را درس میدادند .

در خود کابل در آنوقت سه خانواده لقب مولوی داشته اند :

اول: مولوی عبدالروف مدرس مدرسه شاهی و موسس اولین سراج الخبار با دو پسر شس مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب که درین رساله معرفی شده اند .

دوم : مولوی عبدالرازق عضومیزان التحقیق فقه اسلامی باپسرانشس

سوم- مولوی احمد جان تاجر وپسرش مولوی محمد سرورواصف که در ین کتاب جداگانه معرفی شده اند.

کهترش مولوی چراغ علی نیز د رزمرهٔ معلمین همین مدرسه‌بوده اند.
یکسال بعد هنگامیکه دکتور موصوف‌طور رخصتی بهند میر فت، اشتباه
یکنوع قاچاق بر او شد ، و او رادرتورخم تلاشی کردند . اما چیـــزی
از نزدش نیافتند . نامبرده از یــن‌حرکت منزجر گردید واز آمدن بـــه
افغانستان استنکاف کرد. چون به‌امیر واضح شد که آن اشتباه حقیقت
نداشت ، دومرتبه بصورت مو کد باونوشت که هر گاه یك مسلمان راسخ
است باید از خدمت مملکت اسلا می‌دریغ ننماید . همان بود که دکترغنی
به افغانستان باز آمد .

وی درمسأله‌مشروطه با برادرانش ومولوی محمد حسین ــ که در عصــر
امانی مدیر مکاتب ابتدائیه و بعد ازان‌رئیس تدریسات بود ــ در ارگــك
محبوس‌شد، تا اینکه دروقت‌سلطنت امان‌الله‌خان‌رها گردیدودرهیئت‌مذا‌ـ
کره‌صلح واسترداد استقلال‌وطن به‌معیت والی‌علی احمد خان‌به راولپندی
فرستاده شد.

هنگامیکه دکتر غنی پس ازحبس‌یاز ده ساله ، بعد از قتل امیر حبیب
الله خان از محبس ارگ بر آمــد (۱۲۹۸ ش) با کمال احترام‌استقبال
شد و جریده امان افغان با خو شی‌خبر رهائی از زندانش را نشر کرد
وادامه خدماتش را در معارف افغا نستان خواست .

مولوی محمد حسین که ناظروقایع‌وهمزندان او بود ، در باره دکتــر
عبدالغنی چنین مینو یسد: (وی‌صدرمجلس جــا ن نشــا را ن
ملت یا جان نثا ران ا سلام (دستهٔ‌هندیان مشرو طیت اول) بود، که۱۱
سال حبس بیجاکشید و لیاقت‌علمی‌واخلاقی او مسلم بود، که از پنجاب
بحیث ستیت سکا لر در انگلستا ن‌نه سال تحصیل کرده ودر محا فــل
اسلامی لندن به گفتار های فصیح وبلیغ شهرت داشت و امیر عبدالرحمن
خان او را دعوت داده بود ، که بحیث‌منشی او با افغانستان بیاید . » (۱)

---

(۱) انقلاب ۱۱۰

با وجود نظر خوبی که در افغانستان جدید بعداز تحصیل استقلال، نسبت به معلمان هندی موجود بودواکثر ایشان در معارف جدیدبخدمات تدریسی گماشته شدند ، خود دکترغنی ـ که رنج دراز زندان کشیده بود ـ به بهانه دیدار اقاربش بهندرفت و باز نیامد . وی کتابی بزبان انگلیسی بنام A REVIEW OF Politics IN CENTRAL Asia نوشت که درلاهور ۱۹۲٤ مطبع ونشر شد ودر کابل فقط یك برادر زاده اش عبد المجید بن نجف علی بحیث معلم باقی ماند .

دستهٔ هندیان جان نثاران ملت(اسلام) که در کابل بودند و بامشروطیت خواهان افغان یکجا کارمیکردند، شعار خود را به تقلید حزب کانگرس هندوستان ، پوشیدن لباسهای وطنی قرار داده بودند.(۱)

گویند عبدالغنی مرد فکور ومقدامی بود . چون در سنه ۱۳۲۹ ق ـ ۱۹۱۱ م قبایل منگل شورش کردندوجنرال محمد نادر خان به اصلاح اوضاع آنها گماشته شد ، دکترغنی از درون زندان ارگ ، مضمونی را در جراید هند به نشر سپرد و دران نوشته بود ، که اگر امیر به دوام مساعی « جان نثاران اسلام »اجازت میداد ، چنین واقعه یی ظهورنمیکرد. زیرا نمایندگان تمام مردم و قبایل همواره درحضورامیربودندی وبه تقدیم شکایات مردم پرداختندی وجای شکایت و بغاوت نماندی .(۲)

دربارهٔ دکتر عبدالغنی از هما ناوقات ورودش به افغانستان شایعاتی بوده که او فرستادهٔ مقامات انگلیسی حکمرانان هندوستانست . چون اسناد انتلجنس سرویس انگلیسی درهندوستان اکنون ازمحرمیت بر آمده ودر دسترس پژوهندگان است ، کسانیکه آنرا دیده اند گویند که در بارهٔ دکتر مذکوراسنادی دران موجود است که وابستگی اورا

---

(۱) انقلاب ۹۱

(۲) انقلاب ۱۵۹

بدستگاه جاسوسی انگلیسی میرساند. چون خود نویسندهٔ این سطور آنرا ندیده ام ، وراوی ثقه در خوراعتبار - که آنرا عینا نقل گرفته و یا نشر کرده باشد - هم مو جود نیست بنابرین دراینجا سخنان میرقاسم خان راکه معاصرش بود - نقل میکنیم وآینده را به آیندگان میگذارم ، تا خـود ببینند و یقین حاصل فرما یند. ورنه تنها وجود اطلاعات واسناد در بارهٔ کسی در دفتری نمیتواند مو جـب فساد و بدکاری شخصی باشد. زیرا ممکن است آن اطلاعات دربارهٔ اعمال نیکو و مثبت او باشد .

میر قاسم مرحوم گوید : « گفتند دکتر غني جاسوس انگلیس بود . هر گاه کسانیکه این سخن راگفته اند از دستگاه انتلجنس سرویـــس انگلیسی اطلاع واثقی حاصل کر ده باشند در ینصورت تردید آن مشکل است واگر اظهار شان محض ازروی حدس وگمان بوده، پس بهتر است مسأله را از روی حرکت دکتر مذکور تحلیل و قضاوت کنیم : او که به منفعـت انگلیس در افغا نستا ن خـد مت میکرد ، آیا تخلیق و توسعه بخشیدن یك مفکور ۀ مترقی ضد ار تجاعی ومطلقیت در افغانستان به مفادانگلیس بود ؟ همین نهضت جسورانهٔ ملی بود، که برای امیر حبیب‌الله خان، درعدم قبول موافقت نامهٔ منحوس ترکمانچی ؟ (۱) بهانهٔ بزرگی شده ، وی در

---

(۱) کذا در مقاله میر قاسم خان؟ولی بگمان من ذهول حافظه است . زیرا معاهد ۀ تر کمان چای (نام یك قریهٔ گرمرود آذر بایجان بمعنی در یـای تر کمان) در فبروری ۱۸۲۸ م پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیهٔ تزاری صورت گرفته وخانات ایروان ونخجوان را درمقابل پرداخت پنج ملیون تومان بروسیهٔ تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرکی و محاکمـات نظامی را به آن دولت داده بود، کـه لبنن بعد از انقلاب اکتوبر ، الغـا ی آنرا اعلان داشت . شاید در ینجـا مراد میر قاسم خان مر حو م، معاهده ۱۹۰۷م روس و انگلیس باشد که درمادهٔ اول آن ، دولت تزازی ، افغـا نستان را خارج حلقهٔ نفوذ خوددانسته وروابط خود را با افغانستان از راه وزارت خارجهٔ انگلیس قبول کرد ومساوات تجارتی طرفین را درافغا*

برابر انگلیس اظهار داشت که‌چگونه‌میتواند با چنان موافقه علی الر غـم رضایت مردم خود ، روی مـــوافـق‌نشان دهد ؟ در حا لیکه مردم افغا- نستان برای مشروطه خواهی مبارزه‌مینمایند . دکتر غنی بایست‌فعالیتی میکرد ، که قبول وامضای امیر حبیب‌الله خان موافقت نامهٔ متذکره زود- تر حاصل میشد ، تا حسن خدمتش‌از طرف انگلیس پاداش میدید ، نه اینکه اسباب تعلل آنرا فراهم می‌آورد . اینجانب (میر قاسم) بادکتر غنی ارتباطی ندارم .. اما از نظــــراخلاق ، بدون دلایل مستند ، یـك انسان و مخصوصا یك مسلمان راکه‌سالهای متمادی بمعارف و مطبو عات وطن ما خدمت کرده است ، متهـــم‌ساختن به فعالیت های تخریبی وجا- سوسی دور از انصافست . . ..اگراو جاسوس انگلیس بود ، طبعـا اعلحضرت امان‌الله‌خان ـ که‌ازدشمنان‌سر سخت انگلیس‌بود ـ او رابزودی رها نمیکرد و مخصو صا در هیـئت‌مذاکره صلح واسترداد استقـــلا ل وطن ، به معیت والی علی احمد خان‌براولپندی نمی فرستاد . »

مولوی محمد حسین :

شخص مهم دیگر یکه در ا و ل‌مشروطیت دست داشت و یازده‌سال حبس دید ، یکتن از خانوادهٔاورمرافغانان هندی شده جالند هر(پنجاب) بود که در یو نیورستی علی گر تــادرجهٔ (بی ، ا ی) درس خوانده و انگلیسی و اردو و فارسی و عربی وپشتو را بخوبی میدانست . وی بعد از تا سیس مدرسهٔ حبیبیه در سنه‌١٩٠٧ م بکابل آمد و بحیث معلـــم تاریخ و جغرافیا در آن مــــدر ســه‌مقرر شد و با مشرو طه خوا هـــان افغانی محشور گشت و بعد از دکترغنی از اراکین جمعیت هندیان‌جان- نثاران ملت‌بودکه به عمر ٢٦سالگی‌در سنه ١٩٠٩ م ١٣٢٧ ق با گرو ه

---

*نستان درمادهٔ چهارم آن پذیرفت.ولی امیر حبیب الله از تصدیق این معاهده خود داری نمود و طــــر فین‌آنرا بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا دانستند و امیر هـــم‌سکوت نمود .

مشروطه خواهان در ارگ کا بـــل محبوس گشت و بعد از یازده سال با جلوس امان الله خان ۱۳۳۸ ق رها گردید ، وی در محبس قــرآ ن عظیم را حفظ کرد و بمطالعهٔ دقیـــق تفسیر آن پرداخت . چون عربی رادر کالج علی گره خوانده بود، خود رابعلوم اسلامی واقف تر ساخت وبعد از رهایی بدربار امانی محشور و درسنه ۱۲۹۸ شس بحیث مدیر مکا تب ابتدائیه کابل (۱) در محافل تعلیمی سرامد اقران بود ، تاکه درحـدد ۱۳۰۵ شس به ریاست تدریســـات عمومی در وزارت معارف گماشته شد.

مو لوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی بارژیم امانی موا فقـت داشت و کتاب « افغان پادشاه » رادرمدح اوضاع دورهٔ امانی به اردو نوشت که درسنه ۱۳٤٦ ق درلاهور چـــاپ شده است . ولی هنگامیکه در زمستان ۱۳۰۷ شس حبیب الله بچه سقا وکابل را گرفت ، وی مدیر جریدهٔ ارتجاعی بنام حبیب الاسلام شد وانواع ناسزا به امان الله خان روا داشت و بعداز چندماه از کابل گریخت و بهندرفت.

چون در میزان ۱۳۰۸ شس محمدنادر خان کابل را گرفت و پادشا ه شد ، وی در جالند هر کتاب «انقلاب افغانستان » را به اردو نشر داد که سراپا مملوست به مدایح نادر خا ن و خاندانش و تذمیم و تقبیح امان ـ الله خان ورجال عصرش . واین هردواثر ـ اگر چه بیطرفانه نیست ـ ولی مشاهدات او را در مدت ۲۵ ســال زند گا نیش در کــا پـل حاویست که برای مورخان مدرك خوبی شـــده میتی‌اند (با تروخشکی که درهـردو کتاب موجود است).

محمد حسین مرد پر کاری بود، در کابل ۷۵ کتاب ورساله را بزبان های فارسی ، اردو ، انگلیسی ، پشتو نوشت که ۱۳ جلد از آ ن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردیده و ۱۸ جلد رابه امان الله خان تقدیم

---

(۱) انقلاب ۲۱

داشته وپنج جلد دیگر رابرای‌دارالتالیف معارف نوشته یا ترجمه کرده و باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع‌بوده است. (۱)

درحدود ۱۲۹۹ش «مجلهٔ معرف‌معارف» را هم او نشر میکرد، که در آن «جهاداکبر» یك ناول فارسی‌خودراهم به تدریج به چاپ می سپرد که وقایع جنگ اول افغان وانگلیس راباتصویر احساسات وطن پرستی و جهاد دوستی مردم افغانستان مطابق بمحاورهٔ عامه کابل‌مینوشت‌و این اولین ناول نگاشته به فارسی‌است که در مطبوعات افغانی نشر شده است.

وی در فهرست کتب خود، کتابی‌را بزبان اردو ذکر میکند که براحوال جمعیت مشروطه خواهان اول‌نوشته‌بود و متاسفانه طبع نشده است.

بهر صورت کاریکه محمد حسین‌خان در معارف افغانستان انجام داده وزحمات یازده سالهٔ حبسش در راه‌مشروطیت و تالیفاتش دربارهٔ شناسایی افغانستان ــ باوجود شخصیت‌زمانه سازو مذبذبش در خورفراموشی نیست.



(۱) انقلاب، فهرست های‌آخرکتاب.

(۸)

مخبران نهضت مشروطیت

در بین اعضای مخلص وهمدردان راستین جمعیت مشروطه خواها ن ، چندین شخص مفسد و گما شتـــهٔ دولت هم بوده اند، که اطلاع اقدامات وتصاویب جمعیت رابه امیر میدادندکه ازآنجمله ملا منهاج الد ین معلم سردار محمد کبیر خان وعبدالحـق راز گفته میر قاسم میدانیم و مو لو ی محمد حسین هم نام او را آورده می‌نویسد که امیر حبیب الله به‌ملامنهاج گفته بود : اگر تمام اشخاص داخل‌فهرست او (کار کنان عمو می‌جمعیت مشروطه خواهان) کشته شو ند خون آنها بگردن او خواهد بود (۱) و بنا بر ین امیر فهارس مفصل تمام‌اعضای جمعیت را در بخاری سوزانید و گفت : اگر همه این مردم رابکشیم،عالمی برباد خواهد شد . (۲)

ملا منهاج که اصلا از قوم شنوارسمت مشرقی جلال آباد وآموز گار شهزادگان در باربود، با وجودارتکاب‌این عمل نا جایز ـ که مورد نفر ت روشنفکران قرار گرفت ـ بسبب‌زمانه سازی‌ورابطه بامنابع‌استخبا ـ ری در دورهٔ امانی هم بر جای مـاندودر سنه ۱۲۹۹ شس مدیر جر یدهٔ ستارهٔ افغان چار یکار مقرر گردید ،ولی به احتجاج رفقای نو رها شدهٔ مشروطه خواهان ، وزیر معارف‌محمدسلیمان خان او را مو قوف داشت که بعد از آن به مخبری سمت قطغن وبد خشان فرستا د ه شد . (۳)

شخص دوم عبدالحق را فقط ازگفتار میر قاسم خان می شناسم وجای دیگر نامش را ندیده ام . ولی ایـن‌عبدالحق مخبر کاذب غیـــر از مـلا عبدالحق ارغندیوال است که ذکرش‌جداگانه آمد .

---

(۱) انقلاب ۲۲۸

(۲) غبار : مسیر ۷۱۸

(۳) انقلاب ۲۲۸

شخص سوم که بترتیب فهرست‌نام مشروطه خواهان‌وتقدیم آن‌پیش امیر متهم‌است بقول‌غبار، استادمحمدعظیم خان کار گزار فنی فا بر یکهٔ کابل بود(۱)که ازیك خاندان‌اسلحه‌سازان ماهر قدیم بر آمده ودر فن خود سخت ماهر بود ، و بعد ا زدادن راپور ، بمراتب بلند تری‌رسید.

این شخصیت فنی در عصر امانی‌هم در اوج قدرت بود بحیث سرافسر اسلحه سازی حربی مقرر گشت ودرحدود ۱۳۰۰ شس برای خریدار ی اسلحه به اروپا (ایتالیا و آلمان)فرستاده شد ودر جریدهٔ آزادی‌شرق برلین ، عکس او در جملهٔ رجال‌افغانی نشر گردیده بود . وی‌درکابل به برگد عظیمو شهرت داشت .



(۱) غبار ۷۱۷

فصل دوم

مشروطیت دوم

(۱)

پیش در آمد

در صفحا ت گذشته ، داستا ن آغازحرکت ملی مشرو طیت او ل را ــ که از انجمن سراج‌الاخـــبار ۱۳۲۳ ق‌اساس یافته بود و به قتل و حبســ یك گروه روشنفکرا ن افغا ن درصفر۱۳۲۷ق ختم شد خواندید .

آنها به خا ك وخو ن تپید ند ودرمیدا ن مبارزۀ ملی قر با نی شد ند ولــی :

عشق از فریاد ما ، هنگا مه هـــا تعمیر کرد
ورنه این بزم خموشا ن هیــــچ‌غو غا یی نداشت

بلی ! این فر یاد ها و شور و واویلا فرو ننشست و آتش عشـــق بوطن وملت فروزا ن ماند و امــواج بیدار ی ملی و جنبش ها ی آزاد ی طلبی در بین روشنفکرا ن و مرد م‌مادوام یافت .

در دهۀ دوم قرن بیستم میلادی، وضع اجتماعی مملکت نیکو نبود . زیرا امیر حبیب الله خان در اوج قدرتش از مردم دور و به قول غبار ((در حرم فرو رفته بود)) ودر این کار آنقدر افراط کردی ، ، که حالت مزاجی اونیز درشت و خشن گردید ومامورین و گماشتگان او هم چون دیدند که امیر به خواب غفلت فرو رفته ، دست به چپاول مردم بیگناه بردند .

چندبار در سمت پختیا (جنوبی) وقندهار وهرات بلوای عام مردم شاکی بوقوع پیوست . ولی حکومت مرکزی بر زور آزمایی و لشکرکشی اتکاء کرد وامیراز خواب غفلت بیدار نشد .

از خصایص مزاجی وسجایای مردم مظلوم ومخصوصاً ملت افغانستان است که هرقدر کوفته ورنج دیده وسرکوب شوند ، بهمان اندازه مقاومت و استواری ملی ایشان افزوده می‌شود ودر میدان مبارزه پیشتر می آیند . دوجنگ دفاعی مردم افغانستان بر ضد متهاجمین ستمگار خارجی (استعمار انگلیس) این سجیه ملی مارا به ثبوت رسانیده بود وبا استبداد داخلی و جور وچپاول گماشتگان امیر ، نیزاحساس ملی ما زنده بود که :

ملت بود آن شیر ، که هنگام تزاحم
چون بیشتر آزرده شود، پیشتر آید

حرکت ملی و میمون مشروطیت اول ، بازور آزمایی و خونریزی و استبداد امیر ودربار یانش که میگفتند: ((دیگر هر چیز را از اصول جدید قبول داریم، الامشروطه)) (۱) ظاهراز بین رفت ، ولی بعدا در قلوب اولاد ملت، اندر خفا ریشه دوانید ومشروطیت دوم را بوجود آورد ، که استقلال افغانستان و طرز نوین اداره وتحول افکار رادر دوره امانی ثمر داد .

---

(۱) این مطلب را عبدالقدوس خان اعتماد الدوله در استفتا ییکه ازعلمای قندهار درسنه ۱۲۹۹ ش کرده ، نوشته است (برای تفصیل بنگرید : غبار ۸۰۳) وفات اعتماد الدوله شب چهار شنبه ۲۳ حوت ۱۳۰۷ ش در شهر آراء کابل است .

جنگ اول بزرگ جهانی که دررمضان سال ۱۳۳۲ق اگست ۱۹۱٤ م آغاز شد ، تمام‌عالم‌انسانیت‌راتکان داد . چون مقام خلافت (سلطنت عثمانیه ترکی) هم درآن به‌طرفدارای دولت المان و متحدینش شرکت جست ، هیاهویی برخلاف اقدامات جنگی دولت انگلیس ویاران او، درمیان مسلمانان هندوستان‌ودیگرکشور های‌اسلامی افتاد و در مدت کمی تجارت واوضاع زندگانی‌ملل‌شرق وجهان را دگرگون ساخت .

امیر حبیب الله خان یکماه بعددرکابل ، بین مجمع بزرگی از کلانشوندگان آنوقت اعلان بیطرفی داد(اول شوال ۱۳۳۲ق ۱۹۱٤م) درحالیکه عامهٔ مردم علنا برای پیروزی ترکان عثمانی و مقام خلافت اسلامی که در استانبول بود ـ شعارمیدادندودر هندوستان حزب خلافت بین ملیونها نفوس مسلمانان نیم قاره‌نفوذ کرده وبه تقویه قوای ترک عثمانی وسایل امدادیه واعانه هافراهم می آوردند وروزنامهٔ خلافت از بمبئی هر روز به عدهزاران نسخه توزیع می شد و کلاه سرخ سلطانی شعار مسلمانان گشته‌بود .

اما امیر خاموش بود و از کنارحرم دوری نجست وشاید برای اربابان انگلیسی او در دهلی ،همین‌وضع سکوت وآرامش ، در کنار هندوستانی که یکی از منابع‌پیروزی‌در جنگ بود، مطلوب بوده باشد .

افغانستان بعد از جنگ دوم‌افغان‌وانگلیس در کنار دولت قوی هند بریتانوی واقع شد و امیرعبدالرحمن‌خان که مرد سیاست، مدار قهار و دارای تیغ برنده برای سر کشان‌داخلی بود ، در سیاست خارجی با خوشرویی تمام ، فقط بردهلی‌اتکاءکرد وسیاست تمایل افغانستان را بروسیه تزاری که امیر شیر علی‌خان داشت وسبب بربادی او گردید علناًخطا پنداشت‌ودرشرح‌حالیکه‌منشی سلطان محمد هندوستانی تحت‌نظرش نوشته و بنام تاج التوار یخ ترجمه شده‌محکوم‌نمود . ولی باوجود مدارا ونرمش واخذ امدادیه‌سالیانه۱۸ لك کلدار از وایسرای هند ،

سرحدات شرقی وامور قبایل راتنها به رحم و کرم و ایسرای نگذاشت و بالیاقتی که در سیاست داشت ازیك طرف وایسرای را از ینطرف مطمئن نگه داشت، ولی برای اینکه ازموقعیت سیاسی وسوق الجیشی افغانستان ، استفاده تام کرده باشد، گاه گاهی امثال ملا نجم الدین هده را از مسجد گدری کابل و دیگرمراکز دینی به‌قبایل فرار ی‌میساخت، تادر آنجا هنگامهٔ جهادرا گرم‌سازندووایسرا را بدینگونه جنبش‌های قبیلوی متوجه می ساخت که اگرقبایل سرحدی غربی هند ، ازینطرف تحریك شوند ، نتایج آن برای هندبریتانوی ، سخت ناگوار خواهد بود امداد ۱۸ لك کلداری که وایسرامیدهد ، فقد مزد شست امیر است و باید وایسرای هند بریتانوی همواره‌معترف باشد که :

« امروز در قلمرو دل ، دست‌دست تست »

باچنین سیاست کج دارومریز ،امیر عبدالرحمن توانست ، موقعیت خود را باامارت افغانستان‌استواردارد‌ولی بعد از در گذشت او ، فرزندش حبیب الله نتوانست به تنهائی چنین‌وضعی رادوام دهد. بنابرین برادرش سردار نصرالله را ـ که مرد دستاپوش اخوند مشربی بود به‌پیشبرد یك پهلوی این سیاست گماشت . خودش با وایسرای کنار آمد و فرزند کلانش سردار عنایت الله رامجاملتا بحضور لاردکرزن‌وایسرای هند فرستاد (۱۲ دسامبر ۱۹۰٤ م)و یکسال بعد.(۱۹۰۵ م)لویس ولیم دین سکر تر خارجه هند را با خو شرویی و مدارا در کابل استقبال نمود ودر یك معاهده چند سطری آنچه‌امیر عبدالرحمن درسفر را و لپندی ۱۸۸٤ م))بالارد دفرن قبولدار شده بود ، عینا پذیرفت و بدینصورت افغانستان بازتحت نفوذ مستقیم ویسرای هند باقی ماند. این پهلوی موافقت برای جلب اعتمادسیاسی‌وایسرای بود،که همواره خود امیر متعهد آن بود وسرمویی ازآن انحراف نکردی و اعتماد دولت بریتانیه رااز دست ندادی .

ولی‌درعین‌دین مدارای سیاسی- که‌خود امیر باز یگر آن بود - برادردیگر خود سردار نصـــــــرالله را ا زداخـــــل ا ر گ شا هـــــی کشید و بسمت غربی ارگ ،قصری‌که اکنون محل کار شورای وزیران است‌به‌نام‌زین‌العماره‌برایشس ساخت.تاهمواره مردم بتوانند آزادانه وبدون قید پیشس او بیایند و هر خان‌وملک‌واخوندی را بااو رابطه باشد و تمام امور سرحدات و قبایل را اوادار ه نماید ودرصورت لزوم بتواندحرکتی را در مرز های شر قی بوجود آورد ،واگر بخواهد جهادی را اعـــلا ن نماید و آنرا مظهر ارادهٔ مردم‌افغـــانستان جلوه دهد .

این سیا ستی بود که امیر وبرادرشس از پدر آمو خته بودند ، که بـــا نرمشس و سازشس ، سلاح خشـــم وپرخاشس راهم در دست داشته باشند و بنابر ین مقر سردار نصرالـلـه ،همواره مر جع سرداران قبایل‌وروحا- نیون و آخوند های جهاد باز مـــرکزو اطرا ف مملکت بود وبدین ترتیب، حکمرانی مطلق خودرا بر مردم افغا نستان ادامه میدادند و سراج‌الملته‌و الدین (؟) ذات خودرا منبع روشنـــی‌های دینی و دنیوی قرار داده بـــود. در حالیکه اکثر او قات گران‌بهایشس‌به تزیین در بارو آرایشس وپیرایشس خواتین زیبا روی حرم میگذشت واگر از آنجا بیرون می آمد ، بشکار و دیگچه پزانی و تر تیب فـــر شس ظرف واسبا ب‌تعیشس می پرداخت وسراج الاخبار در باره شکارشس برسبیل طنزو سخریه می نوشت :

همه آهوان صحرا ، سر خود نها ده‌بر کف !

بامید آنکه روزی بشکار خـــوا هی‌آمـــد !

(۲)

عوامل محرکه همجوار

قبایل آزاد ومراکز مجاهد یـــن هندی:

در دو کنار خطسرحدی‌دیورند ـ که‌بین‌هند بریتانوی و افغا نستا ن در ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ م ۱۳۱۱ ق به‌وسیلهٔ سر ما تیمر دیورند سکرتر خارجه هند و امیر عبدالرحمن بوجودآمد ـ و بر خلاف رضای قبایل ومردم افغانستان برسمیت شناخته وتحمیل‌شد ، قبایل پشتو زبان سر حد ی جنوبا از وزیرو مسید، دوړ، بنگښ‌اپریدی ، مومند وغیره تا سر زمین الائی شمالا میز یستند . این قبایل‌رابطه یی با حکمرانان انگلیس‌پشاور ودیگر بلاد تحت سلطهٔ مستقیم‌آنهابه‌وسیلهٔ پو لتیکل ایجنت های‌هندو ـ ستان داشتند . ولی قوانین پلیسی‌وامنیتی داخل صوبهٔ سرحد بر آنها جاری نبود و عمو ما برسم عنعنو ی‌جر گه اداره می شد ند و بنا بر یـــن پو لتیکل ایجنت انگلیسی حق‌نداشت،در امور داخلی آنها مداخلهٔ مستقیم نما ید

درحدود ۱۱۷۶ ق ۱۷۶۲ م‌درمرکز امپراتوری‌مغولیه دهلی ، یك حرکت بسیار مهم فکری و اصلاحی دینـــی‌بوسیلهٔ عالم مشهور آنعصر شاه‌ولی الله دهلوی بوجود آمد ه بود ، که ازطرف اخلاف این خانواده تعقیب شد واز اصول مهم آن اصلاحات اجتماعی‌واقتصادی و جهاد در راه حفظ‌حکومت اسلامی‌بود.وچون بعدازین‌لارد لیـــك Lord Lalke حکمـــــر ان انگلیسی در ۱۸۰۳ م دهلی را گرفت‌هم سکهان در پنجاب سلطهٔ خود را

استوار داشتند ، بنابرین مولوی اسماعیل دهلوی نواده شاه ولی الله بمعیت سیداحمد بریلوی ، باکاروانی از مجاهدین ، از راه سندو قندهار وکابل به پشاور رسیدند و هنگامهٔ جهاد را باسکهانی که پشاور راگرفته بودند وهم با سرداران بارکزائی (برادران امیر دوست محمد خان) گرم داشتند ویك حکومت شرعی را بتاریخ ۱۲ جمادی الاخری ـ ۱۲٤۲ ق ۱۰ جنوری ۱۸۲۷ م درچارسدهٔ پشاور اعلان کردند.
ولی هر دو پیشروان این حرکت در ۲٤ ذیقعده ۱۲٤٦ ق ٦ می ۱۸۳۱ م در بالاکوت کنار جیلم علیا در مقابل لشکریان سکهه بشهادت رسیدند و تبعهٔ آنها در آن کوهساران متفرق شدند ، تاکه یکتن از بازماندگان این خانواده سید نصر الدین دهلوی مرکزی را در ستهانه کوهستان صوبهٔ سرحد، برای مجاهدین آزاد ، در ۱۸٤۰ م ساخت واز اخلاف سیاسی او در موضع سمخ چمر کند، مولانا عبدالله متوفا ۱۹۰۲ م و بعد ازو برادرش عبدالکریم متوفا ۱۹۱۵ م ونعمت الله و رحمت الله نواسگان او بجایش نشستند واین سلسله به نشر جریده المجاهد و مدیرش مولانا محمد بشیر که تا حدود ۱۳۱۰ ش هم زنده بود دوام داشت وهمواره با دربار کابل و حلقه های روشنفکران اینجا مربوط بوده اند ، که برخی از اسناد این ارتباط در آرشیف ملی کابل هم موجود است و حکومتهای افغانی به آنها کمك پولی و اخلاقی هم میکرده اند .

در آغاز قرن بیستم میلادی ، حرکت آزادی خواهی کانگرس در هند و بعد از آغاز جنگ اول جهانی ۱۹۱٤ م حرکت خلافت و مهاجرت در آنجا باشدت جریان داشت ودرجوانان هند ، اعم از هند و ومسلم جذبهٔ تحصیل آزادی هندوستان ریشه می دوانید و تمام این گونه مردمیکه با حکومت اجنبی و استعمار انگلیس سازش نداشتند ومیخواستند درراه آزادی کاری کنند ، روی بقبایل آزادسرحدی پشتون و آشیانه های مجاهدین می نهادند وبوسیله این مردم زحمتکش و فداکار به مراکز افغانی در کابل معرفی می شدند ووسایل رسانیدن آنها ازراه سرحدات

قبایلی بکابل فراهم می آوردند . واین مردم بودند که زمینهٔ آزادی هند و تاسیس حکومت موقت آزاد هندوستان را در کابل فراهم آوردند ،که انگلیسیان دهلی و مراکز سراغ‌رسانی استعماری را سخت نا را حت ساخته بودند .

تحریك شیخ الهند ومراکز آزادی‌خواهان در بین قبا یل یا غیستا نو کابل:

بعد از قیام آزادی خواهی هند۱۸۵۷ م ۱۲۷۳ ق که استعمار چیان انگلیس آنرابنام‌غدر Mutiny

سرکوب ساختند ،برخی آز پیشوایان‌مسلمانان هند ، به اشاره و تلقین شیخ الهند مولانا محمود الحسن(اسیر ما لتا ۱۹۱۷ ـجون۱۹۲۰ م) حرکات آزادی خواهی را در داخل‌وخارج هند ادامه دادند که‌از آنجمله مو لانا ابو لکلام آزاد و مولانا محمدعلی جوهر و حکیم اجمل خان ونواب و قارالملك و دکتر مختار احمدانصاری و مو لانا تاج محمود امروتی و عبدالله هارون سودا گر کر اچی‌و غیره در داخل هند بصو رت‌مخفی و در سرحدات آزاد فضل واحد حاجی‌ترنگزئی وملاصاحب‌بابره (قا ید حمله بر شبقدر سپتمبر ۱۹۱۵م)وملا احمد جان صاحب سنڈا کی کوهستان‌اباسین (مجاهدین‌سرسخت‌با استعمار انگلیس در آغاز قرن۲۰) و بعد از آن خان عبدالغفار خان‌موسس جمعیت خدائی خدمتگا را ن بوده اند.

شیخ‌الهند در ۱۸ سپتمبر ۱۹۱۵ م۱۳۳۳ ق‌به‌حجاز رفت وازآنجایکی از همراهان مبارزه‌آزادی، مولاناعبیدالله‌سندهی (شاگرد نو مسلمان خو د) رااز راه کویته وپشنو راوك وقندهاربکابل فرستاد که‌در اکتوبر ۱۹۱۵م‌با ینجا رسید و به امد ا دسردار نصرالله خان و سردارعنایت الله خان وحاجی عبدالرازق اندړ،مرکزی در کابل برای فعالیت آزادی خوا هان هند ساخت وبا مراکزمجاهدین ستهانه و سمخ چمر کند

(سر حد آزاد) روابط خود را استوارداشت واز ین راه بود ،که بسا از علما و جوانان حریت خواه هند ، برای‌ادامهٔ تحریك خود بکابل می‌آمد ند و از ینجا برای تحصیل آزادی‌هنــد ،درکشور های آسیا واروپا مسا عی‌خود را دوام میدادند .

در همین او قات یکد سته طلبهٔ‌گور نمنت کالج لاهور ، از راه هری پور و سر حدات آزاد در فبــر وری۱۹۱۵ م به کابل هجرت کردند ، که درینجا جمعیت آزادیخوا هان هندی‌شامل شدند ،که‌درین دسته‌اشخا ــ صی مانند الله نواز خان پسر خــان‌بهادرب نواز (قوم بابر) مجستریت افتخاری ملتان هم بودند که بعد اطلاعات آزاد یخوا هان حقیقی هند را از کابل به منابع جا سو سی انگلیسی‌میداده اند . (۱)

بدین نهج کابل مرکز فعالیت های‌سیاسی احرار هندگشت ، و محمد میان‌بن‌عبیدالله(مولوی منصورانصاری) که از شا گردان فدا کار شیخ‌الهند بود ، از حجاز با اسناد مهم سیا سی‌بهند رسید(اپریل ۱۹۱٦م) واز آنجا از راه سر حدات آزاد در ماه جــون۱۹۱٦ م به کابل آمد . این شخص عالم با عملی بود که در سنه ۱۳۰۱ ق‌در سهانپور هند متولد ودر دلو۱۳۲٤ شس به عمر ٦۲ سا لگی وفات یافت‌ودر حضیرهٔ مهتر لملك لغمان مدفون است .

مولانا منصور علاوه بر کردارآزادی‌خواهی ، شخصیت فکور و مو لــــف بانظریات سیاسی خاصی بود.هژده‌جلد کتاب‌رابه زبانهای‌اردوو فارسی در سیاست و دین وحقوق از نظــــراسلامی نوشت که برخی طبع شد ه است و نگار ندهٔ این سطور او رادیده‌با او صحبت ها داشته ام . وی تاآخر

---

(۱) الله نواز که در دوره امــا نی‌شخصیت مشکوك بود واز معـــارف اخراج گردید ، در کا بینه محمدهاشم‌خان به وزارت و سفارت رسید و تا آخر عمر در کابل ماند ، که‌همدرینجابتاریخ ۱۲ سنبله ۱۲٤٥ شس بمرد . وی در جنگ جهانی دوم بعنوان‌سفیرکبیر افغا نستان در بر لین پهلــو ی هتلر نشسته بود .

عمر برمسلك آزاديخوايي ودرويشي با افكار ثابت‌ولايتغير « حكومت‌الهی»
باقی مانده وچون مدتهادرسرحدات‌آزاد با افغا نان محشور بود،زبــان
پشتو ودری را خوب حرف میزد و بازهرا نام‌بنت سیدمحمد امین‌بنوری
باجرړی ازدواج کرده بود ، که‌اخلا فشس تاکنون در ننگرهار وکا بــل
و هند باقی اند .

سه‌واقعه مهم

باشدت ووسعت جنگ جهانی‌اول،هندوستان مستعمره ثروتمند امپرا
توری انگلیسس ، از نظر آلمانهـــ وهمرا هان آن در جنگ دور نبـــود
و میخواستند که در آن نیم قاره ومخصوصا مسلما نا ن آنجا نفوذ کنند
واین کار به وسیله خلافت عثمانیه‌ـ‌که در جنگ باآنها متحد بودــمیسر
میگشت ، تا مسلمانان افغانستا ن رابجهاد با انگلیس تحریك کنندوبدین
وسیله قیامی رادر هند بوجودآورندو قوای انگلیسی را در خود هنــد
مشغول‌وازمیدان جنگ دور دارند .

ازین رو کابل ، مرکز فعالیت‌های‌سیاسی بر خی از مما لك اروپاوآسیا
گردید ولی امیر با خونسردی وتجربه‌یی که از ایام پدرش درینگونه‌موارد
داشت ، یك جرگه محدود مشایخ وسران افغانستان و سرحدات را در
کابل فراهم آورد (اپریل ۱۹۱۵ م۱۳۳٤ ق) و بــاز بیطـــــر فی
افغا نستان را تایید کرد ، در حالیکه‌مردم افغانستان عموما طــر فــدار
کمك با خلافت عثمانی و اتحاداسلامی‌بودند ومحمودطرزی مدیر سراج‌الـ
خبار بترجمانی احسا سا ت عـــامه،مقاله « حي علی الفلاح » را درشمارهٔ
ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ۱٦ جدی۱۲۹٤شس جریدهٔ مذکور انتشار داد و در
آن مردم را برای تحصیل استقــلا ل‌سیاسی وقیام ملی تحریك کرد، که
این مقاله سانسور گردید و به‌محمودگفته شد : مر غیکه بیوقت اذان دهد،
سرشس از بریدن است ، واو را ۲٦هزار روپیه‌جریمه‌داشتند ، که‌شهزاده
امان الله خان دامادشس ادا کـــــرد .انگلیسیان مراقب احوال و بیـــدار

بودند و با وسایل استخبارات ملکی وعسکری کــه در ممالك آسیاوهند ـ وستان داشتد ـ بوسیلهٔ انتلجنـــت سرویس و سی آی ، دی ونمایندگان سیاسی از تمام بلاد ومخصوصا کابل اطلاع میگرفتند که یك مجمو عهٔ این اطلاعات محرمانه ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ م اکنون از محرمیت بر آمده ودر اندیا آفس لندن موجود است و تر جمـــه اردوی آنرا درکتاب « تحریك الشیخ الهند » طبع دهلی ۱۹۷۵ م نشرکرده اند، که درین فصل ازآن سود برده ایم وحوالت آن به علامت اختصار یـــه « تحریك » داده شده است .

درین اوقات در کابل چند واقعهٔ مهم روی داده که بر او ضاع فکر ی مردم داخلی افغا نستان اثر افگنـــده و با مشروطیت دوم ارتباط فکـــری دارد، که باید در ینجا باختصار آورده شود:

اول : تنظیم هندیان .

طوریکه گفتیم مو لانا عبید اللـــه سندهی شاگرد رشید و آزادی طلب شیخ الهند در اکتوبر ۱۹۱۵ م به کابل رسید وتمام طلبهٔ هندی را که قبـــلا بسر حدات آزاد و کابل آمده بودند فراهم و تنظیم نمود (وباسردار نصرالله خان وسیله حاجی عبدالرازق اندر، مفاهمه کهازطرف امیر مامور بودند بـــه ۱۹۱۶ م مو لانا منصور انصاری هم و صحبت ها روی داد و در ماه جـــون الله خان و سردار عنایت الله خان در ین گروه شیا مل شد و هدا یات مهم شیخ الهند را باآنها رسانید.)

اندرین هنگام شخصی نو مسلـــم دیگر بنام مو لو ی عبدالر حیـــم (برادر کلان اچاریه کر پلانی لید رنامور هند) (۱) که از کار کنا ن فعال آزادی خواهان هند بود بکابل رسیدو بحیث ایلچی مجاهدین سر حـــد با نائب السلطنه ملا قا تهاداشت ووسیلهٔ ار تباط مهاجران هندی بـــا رجال افغانی بود ، که پول نقـــدامدادی واسلحه را از طرف نائـــب السلطنهٔ به قبایل آزاد میرسا ند .

---

(۱) متوفا در دهلی ۲۸ حـــو ت ۱۳۶۰ شس ۱۹۸۲ م

گروه هند یان زیر مراقبت شدیدحکومت و نما یند ۀ سیاسی بریتانیۀ در کابل بودند و چون نمیتوانستندبا مردم کابل دیدار کنند ، بنابرین اطاق دکتور منیر بیگ سر طبیب ترکرا در داخل شفا خانۀ ملکی کابل ـ که از طرف ترکان عثمانی همکار این حرکت بود ـ دیدار گاه یکد یگرقرار داده بودند و در ینجا با همدیگــــرمی دید ند و مشورت میکردند .

چون در اکتو بر ۱۹۱۵ م مولوی برکت الله بهو پالی (مر د انقلا بـی مفرور هندی) هم باوفدالمانی بــه کابل رسید ، باین گروه متشکـــل پیوست و در راس آن به اقدامـاتانقلابی پرداخت. (۱)

دوم: آمدن راجه مهندره پر تاب باو فدالمان :

جنگجویان آلمان و طرفدارانش دراروپا ، بشمول دولت عثمانیه کـــه سجاده نشین مقام خلافت بود، برای ایجاد شورشی و نا آرامی درهندو ـ ستان ، مملکت بیطرف افغانستان راتشخیص کرده بودند و بنابریـــن یك وفد مکمل که در آن منصبدارا ن آلمانی و استریائی و تر کی وهندیان آزادی خواه متوا ری شامل بوده‌اند،از راه استانبول و حلب و بغداد و اصفهان وقم و هرات به کابل فرستا دند که بتاریخ ۲٦ سپتمبر ۱۹۱۵م از راه هزاره جات به کابل رسیدند واز اکتوبر ۱۹۱۵ م تامـی ۱۹۱٦ م د ر مهمانخانه باغ بابر درکابل باقی ماندند ، و مهما ندار این وفد ازطرف دولت شجاع الدوله فرا شبا شی بود.

این وفد به قرار بیانیه که شجاع الدین ـ یکی از طلبۀ مها جر هند ی بکابل (گرفتار شده در ایران)حین استنطاق به پولیس هند و ستا ن داده عبارت بود از: ص (۲)

۱ـ راجه مهندره پرتاپ :

فرزند گهنشام سنگهـ راجۀ مرسان، از یك خاندان حکمرانان مو ضـع

---

(۱) در تحریك شیخ الهند بــه تفصیل آمده است .

(۲) همین ماخذ

مرسان علی گره ، برادر راجه‌دت‌پرشاد سنگه و دارای جایداد وسیع اراضی در آنجا بود، که‌در کالج علی‌گره‌درس خواند و کمیته ، اتحاد مسلمانان و هندوان و مسیحیان را به‌فکر هندوستان متحددر بندرابن بساخت . چون ذوق سیر و سیاحت‌داشت ، در امریکا بملاقات هرد یال واعضای جمعیت باغیان آزادیخواه‌هند رسید و با فکار انقلابی گروید وبتاریخ ۲۰ دسمبر ۱۹۱٤ م در راه‌هندوستان به مارسیلز آمد واز آنجا به برلین رفت و در اندیا سو سایتی‌شا مل گردید، که برای تحصیل استقلال هند میکو شیدند ومو لوی‌برکت الله بهوپالی وهرد یال‌هندی هم در آن شرکت داشتند .

راجه بعد از ملاقات با قیصرآلمان Wilhelm II ودیگر رجال جرمنی ، پلان کار خود را چنین طرح‌کرد ، که یك هیئت مشترك آزادی خواهان هندی و رجال ترکی والمانی‌را با خطوط قیصر و سلطان محمد رشاد خامس وانور پاشا و فتوای شیخ الاسلام‌استانبول، به افغانستان برساند تا به موجب آن رجال‌افغانستان بر علیه انگلیس قیام واعلان جهاد نمایند .

در خطوطیکه راجه از برلین‌آورده‌بود، مکاتیب‌رئیس دولت‌جرمنی بنام راجگان ایالات هند به زبان‌آلمانی و هندی و هم بنام امیر کابل و را نانیپال وجود داشت ، تا با مهندره پر تاپ کمك نمایند وهندوستان راازچنگ استعمار انگلیس‌برهانند ودولت آلمان حفظ آزادی هندوستان را تضمین مینماید .

چون وقد المانی و هندی و نیزحکومت موقتی هند در باغ بابر کابل ناکام ماند ، راجه بعد از انقلاب‌اکتوبر ۱۹۱۷ م از کابل بر آمد واز راه دولت شوروی به اروپا رفت وبعداز اعلان آزادی هند، حکومت جواهر لال نهرو او را در ۱۹٤۷ م به هنددعوت کرد و مدتی در مجلس اعیان هند عضویت‌داشت‌تا که درسن‌پیری دردهلی جدید بتاریخ ۹ ثور ۱۳۵۸ش ۲۹ اپریل ۱۹۷۹ م وفات یافت‌واین‌شعلۀ پر شور خاموش گشت .

۲ ـ فان هنتنگ Von Henting

وی کاپیتن تو پخانۀآلمان وپدرشں‌وزیر عدلیه ، جوان فعال نظامی بود، که در وفد مذکور سمت ریاســـت‌مشترك بانیدر مایر داشت . چون در مقاصد خود به پیروزی نرسید واپس‌به آلمان رفت و راپوری نوشت کـه متن آن در گوتن گن ۱۹٦۳ م طبـع‌شد.

وی در صفحات ۹۳ ـ۹٤ این‌رپوراعضای وفد خود را چنین معرفی‌کرده: Dr. Becrer و لفتننت Rdeher آلمانی وکاظم بی ترکی ومهندره‌پر- تاپ وبرکت الله هندی وشش نفرافریدی از عساکر انگلیسی که در جنگ بدست المانها افتاده بودند.دوتن افغان بنام عبدالرحمن وسبحان خان هم بمصارف خود درین‌وفـــدشرکت داشتند . (۱)

۳ـ ویگنر :

فرزند یك خانزاده آلمانی‌وکاپیتن‌مخابرۀ بی سیم .

٤ ـ لواری :

بحیث سکرتر وان هنتنگ .

٥ ـ ووکا تَ (هوخت)

سکر تروان هنتنگ .

٦ : نیدر مایر :

کاپیتن عسکر آلمانی و مرد نظا می‌فعال بود ، که‌نامش‌در تر جمۀاردوی ممسوخ بیانیۀ شجاع الله سیندیری‌مئر آمده (تحریك ٢٦٥) ولی اصلا در آرشیف ملی آلمان (بون) ودیگرمنابع Niedermyer است . وی در سپتمبر ۱۹۱٤ م عضو هیئت‌عسکری ۲۳ نفری‌آلمان زیر ریاست و یلهلـم واسموس ـ Wassmuss در استانبول‌بقیادت روف‌بی‌ترك‌بود. که به وفد مهندره پرتاپ پیوست وخودرا متعهدا مور نظامی و تربیـۀ

---

(۱) لودویگ ادمیك : افغانستان۲۲۳ طبع ۱۹٦۷م .

منصبداران جنگی در آسیایی میا نه‌میدانست ، در حالیکه همکاردیگرش هنتنگ برای ایجاد روابط سیا سی با افغا نستا ن ساعی بود .

نیدر مایر در کابل مفرزهٔ کوچکی‌عسکری افغان را زیر تربیه نظامی قرار داد که از جمله قوماندان عبد الحمید رئیس ارکان دورهٔ امانی‌بود، که در سنه ۱۳۰۳ شمسی در قضیهٔ بغاوت‌ملای لنگ در لوگر کشته شد .

۷ـ یوز باشی کاظم‌بی (ترک)

وی دگروال عسکر ترک واز هیئت‌منصبداران کار مند انور پاشا بود ، که تا عصر امانی در افغانستان مـاندودر جنوری ۱۹۱۹ م به بخاراوخیوا آمد.

چون در اپریل ۱۹۱۹ م هیئت فوق‌العاده سیار محمد ولی خان بمسکو فرستاده شد . کاظم بی‌هم درین‌گروه‌شامل بودوبعداز آن اورادرعشق‌آباد میبینیم که‌باجریدهٔترکی‌زبان« صدای‌مستمندان » Vioce of the poors همکاری دارد و خود را حکمران‌فعال‌آنجا ساخته‌است . در اکتوبر۱۹۱۹م به تشکیل جمعیت بخارای جوان د رکا گان همت گماشت ودر آن جنبش سیاسی سهم داشت و باافغانستا ن‌هم رابطهٔ خود را دوام میداد و بـه حکمران هرات می نوشت « که‌عنقریب قوای پان اسلامی به ایران داخل گردیده و لشکریان انگلیس را ا زآنجا بیرون خواهد راند و در بارهٔ دوستان بلشویك بشما اطمینـــا ن‌شخصی میدهم که ایشان دوستـا ن صمیمی مسلما نا ن اند و بـــــرای‌امیر غازی امان الله طیاره وتوپ وبسا سامان جنگی را تهیه خواهند کرد .»(۱)

۸ ـ مولو ی برکت الله :

فرزند منشی قدرت الله بهو پالی، یکی از علمای جید هندوستـــان،

---

(۱) آدمیك : افغانستان ۱۴۴ ،ازاسنادمحرمانه ۱۶۰ آرشیف ملی‌هند مورخ فبروری ۱۹۲۰ م .

که‌در توکیو پروفیسر زبان اردو وازمخالفان مبارز سر سخت بر یتا نیهٔ در هند بود . چون در سنه ۱۹۱٤م به‌اشـا ر ه سفـار ت بـر - یتانیه او را در جاپان از کـاربر طرف نمودند ، از آنجا به سان فرانسسکو رفت ودر جمعیت آزادی‌خواهان هند (غدر) شامل شد وبعد ازان به برلین آمد و عضو فعال پارتی‌ملی هند گردید . وی مقا لا ت‌دقیق دینی و تبلیغی جهاد را بفارسی به‌سراج‌الاخبار کابل ازجاپان‌میفرستاد (۱) ودر کابل بحیث عنصر فعال‌ملی‌آزاد یخواه هند شناخته شده بود .

بنابرین با وفدالمانی از بر لین بـه‌کابل فرستاد ه شد ودر ینجا با راجه مهندره پر تاپ و مو لانا عبید اللـه‌سندهی ،هنگامه ضد بر یتا نو ی زاگرم ساخت و درجنودر بانیه(عسکر نجات هند) رتبهٔ معاون جنرال‌داشت ودر حکومت مو قتی آزاد هند -که‌درکابل ساخته شد - صدر اعظم بود (۲٤ جنوری ۱۹۱٦م) وچون دراوخر۱۹۱۷م کمیساریت خارجهٔ تر کستان شوروی به امیر حبیب‌الله‌خان پیغا م‌تحکیم روابط دوستانه داد، برکت‌الله بمعیت کاظم بی سابق الذکر به‌جمهوریت ترکستان شوروی برای مذاکره فرستاده شد .

در سنه ۱۹۱۹ م هنگامیکه بعدازاعلان استقلال افغا نستان ، محمد - ولی‌خان‌سفیرسیار فوق‌العاده‌امان‌الله‌خان به تاریخ ۷ اپریل همین سال از راه تاشکند بمسکو و دیگر ممالـک‌اروپا فرستاده شد ، درین هیئت سیاسی ، برکت الله و کاظم بی هردوشرکت داشتند که‌در ۱۰ اکتـو بر ۱۹۱۹م در مسکو با احترام وگر می‌پذیرائی شدند .

برکت الله از مسکو به آسیا ی‌میان روسیه‌شوروی برگشت‌وتحر- یکات ضد بریتا نو ی را دوام داد ورساله یی بر موضوع بلشوو یزم و اسلام نوشت ودر آن سو شلیزم مارکسیستی را یکنوع باز گشت بـه

---

(۱) بنگرید : سراج الاخبـار ،ص ٤ شماره ۲ سال ۳ یکم ذیقعد ه ۱۳۳۱ ق ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۱ م

تصور بیت المال در اسلام خواند که‌خزانه ایست عمومی ومتعلق‌به‌تمام جامعه .

نویسندهٔ این سطور از عوا قب‌برکت الله بعد از ۱۹۲۰ م خبری ندارم . ولی باید گفت : این‌شخصیت‌پو یا و گویا و توانا عمری را درمبارزه با استعمار وامپریالیزم بر یتا نیاگذرانیده بود .



بهر صورت وفد مشترك در اواسطاکتوبر ۱۹۱۵ م در صیفیهٔ پغمان ، بحضور امیر پذیرفته و مذا کره آغازشد . و فد کوشش داشت که امیر را به اعلان جهاد بر خلاف انگلیس‌وطرفداری از متحدین آلمان وادارد و در مکتوبی‌که از انور پاشا آ و رده‌بودند ، چهار مطلب درج بود :

اول : چون سلطان عثمانی جهادرا اعلان داشته ، باید امیر هم چنین نما ید .

دوم : آیا امیر گذشتن عسا کرترکیهٔ عثمانی را از خاك‌افغا نستان بسوی هند اجازت مید هد ؟

سوم : باید افغا نستان روابطخودرا با انگلیس قطع نما ید .

چهارم : امیر باید تمام ملا ها ی‌متنفذ و بارسو خ را به اعلان جهاد بگمارد .

اما امیردرجواب این مسایل‌به‌وفدمذکورگفت: مردم‌افغانستان‌مسلمانان عقیده را سخنند ، ولی‌وسایل جنگی ندارند وبنابرین‌همواره فقط به دفاع ازمملکت خود آماده‌اند.

وفد به‌امیر وعدهٔ هر گونه امد ادنظامی واسلحه و دوازده صد هزار پوند تقاوی داد.ولی امیرجواب قاطع‌نداد و مسئله را به مجلس مشورهٔ خودوا گذاشت .

درینوقت درباریان امیر دو دسته‌بودند :

یکی طرفداران‌جنگ‌که در آن‌برادرامیر سردار نصرالله و دو فرزندش عنایت الله و امان الله شامل بودندکه‌از محمود طرزی (خسر شهزادگان

و عنصر مهم پیشوای روشنفکرا ن وحلقه های دینی و طرفداران ترك
واکثر یت قبایل افغان حمایت میشدند. دسته دوم طرفداران انگلیس که گرد
عبدالقدوس خان اعتمادالدوله فراهم می آمدند ودرآن حامیان بی بی حلیمه
(مادراندر امیر، که خواب امارت پسرخود محمد عمر خان را می دید) و
دسته های سوداگران معامله دار باهندستان وبرخی از نظامیان وبیو-
رو کراتان شا مل بودند . ولی امیرمیخواست با این دسته ، بازی سیا-
سی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حما یت نماید ،در
حالیکه انتظار عمومي چنین بود ، که امیر باوفد خارجی بسازد و جهـــاد
را اعلان کند .

درینوقت به حافظه سیف الله خا ن نمایندهٔ سیاسی دولت هندبریتانو ی
از طرف مردم اخطار های مخفی داددمی شد ، که مقر نما یندگی او مورد
هجوم مردم قرار میگیرد ،تاعملیا ت جنگی با بریتانیه صورت گیـــــرد
(مراسلهٔ ماه جون۱۹۱٦ حافظ مذکور)

ناگفته نماند که پیش ازسپتمبر۱۹۱۵ م هنگامیکه وفد آلمانی درراه
هزاره جات بین هرات و کابل بود وایسرای هند مکتو بی بامضای امپرا-
تور بریتانیهٔ ،بنام امیر حبیب اللهفرستاد واو را به اطاعت بریتا نیه و
حفظ بیطرفی فراخواند وتقاوی ماهانهٔاو را از یکنیم لك بدو لك حق السکوت
افزونی داد.

امیر در بین تمایل عمومی جهادبه دسته های مختلف درباری و خواهش
های وفد المانی مانند بازیگر ماهـردست بعمل می یازید . از یکطـرف
مهمانان آلمانی وترکی و هندی رابه مذاکرات مستقیم وغیرمستقیم مشغول

میداشت و به ترتیب یك معاهده ده ماده (۱) بین افغانستان و آلمـــان و
و متحـــد ین او نزدیك میشـــد ، ولی از سوی دیگر روزیکه باید فردای
آن معاهده امضاشود بتاریخ ۲۵ جنوری ۱۹۱۶م حافظ سیف الله نما ینـــد ۀ
بریتانیا را احضار کرد ودر یـــك مصاحبۀ خصوصی او را به ادامـــۀ
سیاست بیطرفی اطمینان داد وگفت: که علاوه برین در دربار عمومی دوام این
سیاست را اعلان خواهد کرد . ولـی سخنان وی برای تسکین احسا سات
عامه خواهد بود و دولت بریتانیا نباید از کلامش مشوش گردد . واین در
بار موعود بتاریخ ۲۹ جنوری چهار روز بعد تشکیل شد و چون امیر دوام بی
طرفی را اعلان داشت ، مردم کابل وقبایل که منتظر اعلان جهاد بودند ،

---

(۱) قراریکه در روز نامچۀ مخفـف نویسی Seiler محفوظ در اندیا
آفس (لندن) آمده، این مسـودۀ معاهده ده ماده داشت ، که در مقدمۀ
آن تحکیم دوستی بین آلمان وافغا نستان و حکمداران طرفین و متحدین
دیگر آلمان و بر سمیت شناختـــن استقلال افغانستان مذکور بود وباید
طرف افغانستان به تجهیز قـــوا ی عسکری و تنظیم اساسی آن بپردازد
و روابط سیاسی را با مردم پارس، هند و ترکستان روسی ایجاد کنـــد
وآلمان یکصد هزار تفنگ عصری و ســه صد تـو ب و دیگر تجهیزات
عسکری را باده ملیون پوند سترلنگ به افغا نستان میدهد و همچنین المان
راه خودرا به مملکت پارس میکشاید تا ازین راه به افغانستان کمك رسا
نیده بتواند .

بین طرفین روابط سیاسی برقرارو هنتنگ بحیث نمایندۀ آلمـــان در
افغانستان شناخته می شود ونمایندۀ افغان به پارس فرستاده می شو د،
تا در آنجا بانما یندگان سیاسی دول متحد آلمان (قوای مرکزی) مذاکره
نماید . در بارۀ افتتاح سفارت خانه و قونسلگری آلمان در کابل عنقریب
مفاهمه لازمه صورت خواهد گـرفت (ادمیك: افغا نستان ۹٤)

عموماً رنجیده‌ندووفد مشترك‌آلمان-ترك -هندیان ناکام شد و بنا برین اروپائیان اعضای وفد در ماه مئی ۱۹۱۶م عزم کردند تا کابل را پدرود گویند .

قرار اسناد یکه در آرشیف ملی‌موجود است : سردار نصرالله می-کوشید تا آنها نروند وو عده میدادکه‌قبایل سرحدی را بر خلاف میل امیر، برای جنگ با بریتانیا آماده خواهدساخت . ولی اعضای هیئت بدین‌وعده اعتباری ندادندو نیدرمایر ازراه‌آسیای‌مرکزی روسیه خودرا به‌تهران‌وکر-مانشاهان رسانید و درین راه ا فرقه بهائی کمك دید. ولی‌هنتنگ‌از راه چین وامریکا به جرمنی بازگشت.در حالیکه اعضای دیگر وفد درهرا ت تا وقتی باقی ماندند ،که انقلاب‌اکتوبر ۱۹۱۷ م شوروی ، راهی برای کار کنان مخالف بریتانیامساعد میساخت . (۱)

بچنین عملیات ماهرانه سیاسی ،امیر خود را از خواهشهای مشترك آلمان و ترك رها نید و بتاریخ۶ سپتمبر ۱۹۱۶ م سیف الله خان نمایندهٔ بریتانیا راباز دفعتاًاحضارکرد و تنها با او نشست و اغراض ومقاصد و فدرا نا پسندیده خواندوگفت که آنها با یأس ازکابل‌برآمده واز مرز کشور ما گذشته با شند .فقط سه نفر کاظم بی و برکت الله‌و مهندره پر تاپ در کابل باقی مانده‌اند ، که موجب نگرانی اوست .چون اینها مهمان اند او نمیداندکه چگونه‌از چنگ آنها خود را رهایی دهد ؟ ولی خود ایشان هم عزم دارند، تاعنقریب از اینجا برایند .

امیر اطمینان‌داد، که‌بر بیطرفی‌ووعده‌های‌دوستی‌ووابستگی خودبابریتانیا استوار است و دو نفر بنا م خیر الدین واحمد که قبا یل تیراه را در مقابل انگلیس بر می انگیزا نندنما یندگا ن ترکیه نیستند . شخص اول در مکتب حربیهٔ کابل استاد بود،چون طلبه را به سیاست میکشانید بر طر ف گردید ونفر دو م آشپزمطبخ شاهی بود، که بنابر نا اهلی رانده شد .

---

(۱) ادمیك : افغانستان ۲۲۵

هر دو بدو ن اطلاع واجازۀ امیر به‌تیراه گریخته اند واز هیچ طر فی‌نما-
یندگی واختیار ی ندارند وبا ید که‌نمایندۀ بریتانیا بدو لت خود ، از ین
طرف اطمیتان کامل دهد . (۱)

سوم : تاسیس حکو مت مو قتــی‌آزاد درکابل :

طوریکه گفته شد راجه مهنــدره‌پرتاپ ومولو ی عبید الله سند هــی
قبلا مقد ما ت مفا همه بار جا ل‌افغانی‌را به وسیله حاجی‌عبدالر ازق چیده
وسر دار نصر الله نا ئب السلطــنه‌را راضی ساخته بو دند که تشکیــل
یك حکو مت موقتی هند را در کابــل‌اعلان دارند . چون بر کت الله با وفد
المانی به کابل آمد ،قراریکه‌عبدالباری‌ولد مولوی غلام جیلانی (یکی از طلبۀ
مهاجر هند ی گرفتار شده درایران) به حیث گواه سلطانی به پو لیس‌هند
بیان داده ، سرکرد گا ن گروه‌هندی‌وکاظم بی به اجازت نائب السطنــه
در خانه‌حاجی عبدالرازق فراهم‌آمدندتازمینۀ تاسیس حکو مت آزاد هندرا
آماده سازند ودر ابتدا در نظر بودکه‌این حکو مت به صدار ت یــــکی از
شهزادگان خاندان شاهی کابل تشکیل‌گردد، ولی بعداًبرین متفق شدندکه
صدر حکو مت راجه مهندره پر تا پ‌ووزیر اعظم او مولو ی بر کت الله و
وزیر هند (داخله) مولو ی عبیــدالله‌سند هی باشد (۲) واین حکو مــت
آزاد ازمقر آزادی خواهان(باغ‌بابــر کابل) اعلان گردید (سپتمبر ۱۹۱۶م).

---

(۱) تحریك ۱۱۸

(۲) طوریکه گفته شد و ی یکی ازهمراها ن شیخ‌الهند بود ، کــــه در
کودکی بنام بوتا سنگه شهر ت‌داشت‌وچون مسلمان شد عبیدالله نا مــیده
شد ودر دیو بند علوم اسلا می‌خواندودر اکتوبر ۱۹۱۵م به کابل رســید
که‌از سرا ن مبارزا ن ملی بشما رمی‌رفت . این شخصیت فعال وسرسخت
انقلابی از شار حان دانای فلسفــه‌شاه و لی الله دهلو ی و عالم متبحــر
علوم اسلامی ومرد پویا و کــوشا ءفکور آزاد مشر بی بود که‌علاوه‌بر*

اطلاعیکه درین باره از طرف دفترامور خارجهٔ ویسرای هندبه تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۱٦م ضبط شده ودردنیای سیاست بنام (قضیه مکاتیب ابریشمین)شهرت دارد چنین‌است :که عبیدالله سندهی خطوطی را بر دستمالهای ابریشمین‌مینوشت که ظاهراً دیده نمیشد ، ولی‌مکتوب‌الیه میتوانست بعداز انجام یك عمل کیمیاوی آنرا بخواند. این‌نامه‌ها به وسیله عبدالحق جاسوس گماشته‌خان بهادر رب نواز خان ملتان که‌دو پسرش الله نواز وشاه نواز درگروه‌طلبهٔ مهاجر هندی در کابل جاز ده بودند ، به لاهور آورده شد وبوسیلهٔ‌خان بهادر مذکور ، بدست حکومت هند رسید ومسئله فاش گردید .

درین نامه‌های ابریشمین که‌مولوی عبیدالله سندهی از کابل نوشته

---

*سیرت آزادی خواهی وکارنامه‌های‌سیاسی وعضویت در ارکان‌حکومت موقتی هند وتاسیس جماعت خدام‌خلق (جنودالله) آثار برگزیده بزبان اردو وعربی تالیف کرده ، که از آن‌جمله کتاب التمهید (عربی)وتحریك سیاسي شاه‌ولی الله بزبان اردو وهفت سال درکابل (اردو) است .وی تا اوایل عصر اماني هفت سال درکابل ماند وازان شاه اجازهٔ تاسیس یك درسگاه هندی گرفت که بمداخلهٔسفارت بریتانیا افتتاح نشد و در سنه ۱۹۲۳م از راه تاشکند به ماسکوواستانبول رفت وبا انقلابیون‌شوروی ولینن ملاقاتها کرد وتجارب انقلابی‌اندوخت ودر ترکیه مصطفی کمال‌را دید واز آنجا به مکه معظمه اقامت‌گزید ودست به تالیف وتحریرافکار دینی وانقلابی خود برد .

چون هند آزاد گردید ودر سنه۱۹٤۹م زمینهٔ عودتش میسر شد به هند باز گشت وبنام ((هندسا گراکادیمی))موسسه علمی را تاسیس کرد وآخرین ایام عمرش رادر نشروتبلیغ وتفسیر فلسفه شاه ولی‌الله گذرانید ودر قصبهٔ امروت شکارپورسند نزدیك مرقد مولانا تاج محمود سندهی میزیست تا که درآنجا وفات ودفن شد .

گفته میشود که وفدالمانی در کابل بااحترام پذیرفته شد ، ولی در مذاکرات خود به جایی نرسید . زیرا افغانستان خواست که عساکر ترکی باافسران واسلحه وامداد نقدی به مدد افغانستان بیایند و متحدینش درجنگ ، تضمین حفاظت وسالمیت این مملکت را بنمایند . آنگاه افغانستان در جهاد بر علیه انگلیس قیام خواهد کرد . ولی چون این شروط رادولت عثمانی نپذیرفت ، بنا برین وفدالمانی ناکام ماند .

دولت موقتی آزاد هند ، که اعضای آن در باغ بابر کابل نشسته بودند با قدامات ذیل دست زد :

اول : ارسال هیئت سفارت به روسیه تزاری وخواهش جلب سفیر از آنجا بکابل (۱)

دوم : ارسال سفارتی به هندوستان (که کامیاب نیست) .

سوم : ارسال سفارتی از راه پارس به استانبول وبرلین . (۲)

---

(۱) در آخر اطلاعیه ۱۵ سپتمبر ۱۹۱٦م دفتر امور خارجه هندگوید : که دکتر مهترا داس بنام شمشیرسنگه وهم خوشی محمد وعبدالقادر از طلبهٔ لاهور ، جز وهیئتی بودند ، که در مارچ ۱۹۱٦ به تاشکند رفته و در می همین سال به کابل واپس آمده اند . (تحریک ۱۱۷)

(۲) برای این مقصد دو تن ازطلبهٔ مهاجر لاهور ، عبدالباری پسر غلام جیلانی وشجاع الله پسرحبیب الله لاهوری از طرف مولاناعبیدالله سندهی از کابل فرستاده شدند تاازراه ایران به ترکیه بروند . ولی درماه اگست ۱۹۱٦م در محمود آباد ایران بدست لشکریان ایران گرفتار و به گارد روسی تسلیم کرده شده ند، تاکه در تربت جام هردو رابه مامورین انگلیسی سپردند واز آنجا ایشا نرابه هند بردند تاکه به حیث گواه سلطانی ، تمام معلومات فعالیت های حکومت آزاد هندرا به حکومت انگلیسی سپردند که تفصیل آن درکتاب تحریک شیخ الهند آمده است.

چهارم : ارسا ل سفار تی به چین‌وجاپان . (۱)

پنجم : به هندوستا ن وبر لــیــن‌مکرراً هیئت دیگر سفارت فرستاده میشود . (۲)

ششم: حکو مت مو قتی هند ، بنام‌جنود ربانیه (لشکر نجا ت مسلم سالویشن آرمی) تشکلی رادر مدینه، استانبو ل ، تهرا ن وکابل ، برو ی کاغذ بوجود آورد ، که تما م عا لــم‌اسلام رااز هند تا مصر واستا نبو ل دربر میگرفت ومربیان‌آن‌خلیفه‌مسلمین‌واحمدشاه قاجار ایران وامیر حبیب الله خان بوده‌اند ، که مردا ن کار وسالا ر ا ن آن مشتمل بر رجا ل تما م اسلام، بشمو ل رجا ل مبارز قبا یل‌افغانی قرار داده‌شده بودند و شر ح تما م این ما جرای غیّر عملی درمکتوب‌های‌ابریشمیـــــن مولوی عبید الله سند هی (که‌بدست جواسیس‌انگلیس‌افتاد) آمده است. (۳)

---

(۱) در ین هیئت متهرا سنگـه‌وشیخ عبدالقادر باخطو ط مهندره‌پر ـ تاپ وبر کت الله ، عنوا نی دکـــترسن یا ت سین (چین) و میـــکا دو شهنشاه جاپان ،در ماه جو لا یـــی۱۹۱۶م از راه ترکستا ن رو سی‌سفر کردند . ولی در آنجا بدست حکـا م‌تزار ی گرفتار ودر مشهد به‌جنرال کونسل بریتانیا سپرده وبه لا هو رآورده شدند ودر یك محکمهٔ خصوصی عسکر ی متهرا سنگه محکو م ودر ۲۱مار چ ۱۹۱۷م اعدام شد (تحر یـــك ۳۴۲) .

(۲) تحریك ۱۱٦ .

(۳) ترجمه اردوی این نامه‌های‌ابریشمین در کتاب تحر یك ،ازروی اسناد اند یا آفس طبع شده است وعبدالحق آور نده این نا مه ها ،اصلا جیون داس ولد لور ندارام سا کـــن‌جنجیال ضلع شا هپور پنجا ب‌بود، که‌درسنه ۱۹۱۲ م مسلما ن شـــد ومدتی درخانهٔ خان بهادر رب نواز خان ملتان معلم دو پسرش بود ودرفبروری۱۹۱۵ به همرا هی الله نوا ز وشا ه نواز پسرا ن خان بهادر مذکوربکابل‌رفت ودرجولای ۱۹۱٦م نامه های*

ولی تما م این تر تیبا ت بر روی کاغذ ماند و جنبهٔ عملی ندا شت و بنابر ین رجا ل انگلیسی در هندآنرامضحکه یی بیش نمی شمرده اند .

امااز طر ف شر ق :

جریان دیگر سیا سی که افکـــا رمردم* پشتو ن راتکا ن میداد وبیداری سیاسی رابار می آورد وبر مـــرد م افغا نستان نیز تاثیر عمیق میکرد همانا حرکا ت آزاد یخواها ن هند واحزا ب سیاسی آن سر زمین بود ، که در اوایل قرن بیستم با نـشاط فراوا ن درسرتا سر هند به آن دست زده بودند ، همواره میخوا ســتندکه از نیرو ی مرد م سر حد شما لی غربی هند وقبایل نیمه آزاد نیز کاربگیرند وچنا نچه گفته شد ، مرد م آزادیخواه این سر زمین از اوا یـل قر ن بیستم بااحزا ب سیا سی ودینی هند آشنا شدند وجا ی تعجب است که در اواخر عهد بریتا نو ی ،هنگا میکه هیئت ارسالی دولت بریتانیـه برای سرو ی و مطالعه او ضـــا ع سیاسی هند می آمدند در یا فتند که بیداری سیاسی وفعا لیت منظم آزادی خواهی ، در صو بهٔ شما ل غر بـــی از تما م ولایا ت دیگر هند (حـــتی بمبئی هم) افزونتر است (ر جـــو ع به راپور کر پس ،ســا ل ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶م) .

حزب الله :

او لین حر کت سیاسی واصلاحی که مطلع بیدار ی سیاسی مرد م پشتون سرزمین محکو م بریتانیا ست ، ازطر ف فضل واحد مشهور به حا جی صا حب تر نگز یی وهمکار ش مولوی عبدالعزیز اتمانز یی (متو فا ۱۹۳۴م) بوجود آمد .

---

*ابریشمین رااز عبیدالله سندهی بنام شیخ عبدالرحیم سندهی گرفت که آنرا در عربستا ن به مو لانـــا محمود الحسن برساند. ولی عبدالحق آنرا در لاهور به خان بهادر دادتا به حکو مت هند رسید .

گویا این شخص وپسرا ن خا ن بهادربرای اینکار به کابل هجر ت (!) کرده بودند وعبدالحق در پاداش خد متش در پولیس راه آهن پنجا ب مقررگردید (تحریك ۳۰۲)

وجمعیتی که مرامهای اصلاحـــی وسیاسی داشت بنا م حز ب اللهسا ـ
خته شد ، که مو لانا سیف الر حمن‌الکوزا یی (متوفا در دوا بهٔ چارسده
بعمر ۱۱۰ سالگی روز شنبه ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۶۹ق) ومولوی فضل‌ربـی
(متو فا در لـو گر کابل‌حدود۱۳۴۵ش) و فضل محمود مخفی (متو فا ـ
۱۹۴۷م) شا عر مشهور پشتـــو ازپیشوایا ن این حزب بودند .

حزب الله دو مرام مهم داشــت :یکی اصلاح اجتما عی و مبارزه‌بارسوم
وعادات مضر .

دوم کوشش برا ی تحصیل آزادی‌وتعمیم جهاد بر ضد استعما رانگلیس
که‌دران وقت‌خانزادهٔ جوان اتمانزیی‌چار سده جنا ب خا ن عبدالغفا رخا ن
ولد بهرا م خا ن نیز درین راه مـــی‌کوشید وچو ن در آغاز جنگ جها نی
او ل ۱۹۱۴م امر گرفتار ی حا جـی‌ترنگز یی صادر شد ، وی مر کـــز
حزب خودرا به سرحد آزادسور کمرباجور انتقا ل داد وقر یه غاز ی آباد
رابنا نهاد ، که آرامگاه حا جی هـم‌در انجاست .

طوریکه گفتیم حا جی با حز ب‌اللهخود مصدر مبارزه های طو لانی برضد
استعما ر انگلیس در سر حد بود ورفقای خو ن گر م مبارزی دا شت ،
که‌از آن جمله میرسید جا ن مشهوربه بابری ملادر شبقدر شمال پشاور
در ۱۹۱۱م بالشکر یان انگلیس درآویخته بود (متوفادر چار منگـــک
۱۳۴۲ق) و ملا احمد جا ن مشهوربه‌ملاصاحب سندا‌کی‌درچکدره وملـه‌کند
بـا انگلیس جهاد کرد (۱۹۱۴ م)ویکسا ل بعد در ۱۹۱۵ م نیز قبا یـل
وزیرستا ن باقوا ی استعما ر دســت‌به جهاد بردند وقبایل مو مندبقیاد ت
حاجی تر نگز یی بر مقر عســـکر ی‌انگلیس در شبقدر شبخو نها زدند
واین آویز شها ی قبایل در ۱۹۱۸ ۱۹۱۹م هم دوا م داشت ، ما نـــند
جنگهای مغول کوت، تانك، اپوزی، توچی ، کسیی غر ، کاور،مانجی‌گری
ژژی، درابن، ترکـــی، قلعه دوه وغیره ، که تما م این حر کا ت رستا ـ
خیز آسا درشر ق مملکت ما ، مرد م‌رابیدار میساخت ودر عوا م رو حیه

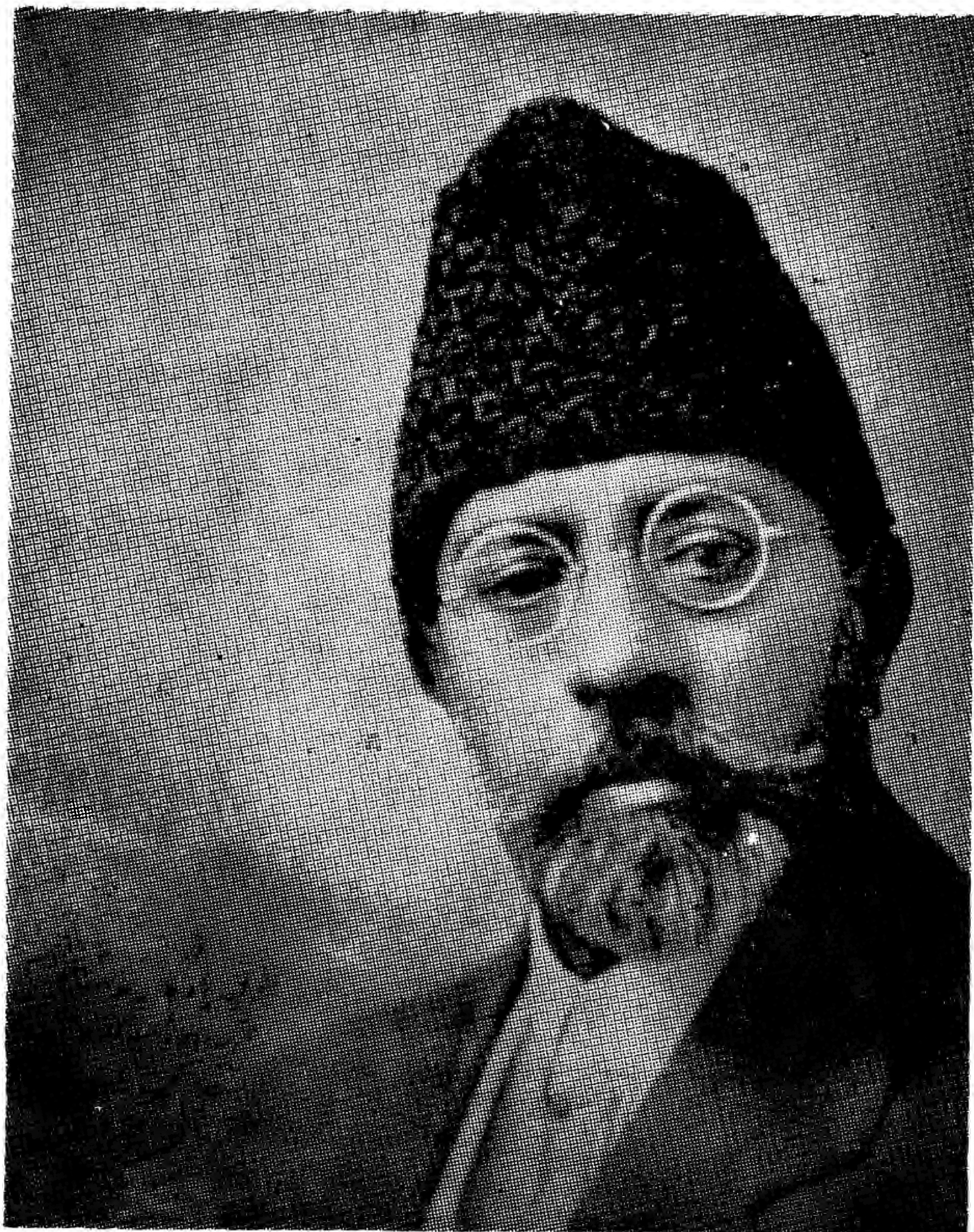
آزادی رانیرو می بخشید ، در حالیکه جنگ استقلال افغانستان نیز با پیروزی سپری شده و مردم افغانستان راهم بیدار ساخته و مشروطیت دوم به ثمر رسیده بود .

اوضاع شمالی و غربی مملکت :

جنگ بزرگ اول جهانی که درآگست ۱۹۱٤ مشتعل شده بود تا ۱۱ نومبر ۱۹۱۸ م مدت چهار سال دوام کرد و اوضاع سیاسی واجتماعی برخی ازممالک و ملل را تغییر داد . در حالیکه در جوار افغانستان شرقا یك رستاخیز ملی مردم آزادی طلب هند وقبایل سرحدی - طوریکه اشاره رفت - قایم بود .

درشمال نیز در کشور پهنا ور روسیه تزاری ، کارگران روس قیام عظیمی نمودند و نخستین با رایدیالوژی سوشلزم را به مرحله عمل رسانیده وبا انقلاب کبیراکتوبرحزب کمونست (بالشویك) دولت استبدادی تزاری راسرنگون ساخته زمام دولت جدید روسیه شوروی را در دست گرفت (۷ نومبر ۱۹۱۷ م) ودرسال ۱۹۱۸م کمیسار امورخارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب‌الله پیغام داد، تابا همدیگر روابط دوستانه را استوار سازند .

ناگفته نماند که بین دولت روسیه تزاری وبریتانیه در ۱۹۰۷م قرار دادی امضاء شده بود ، که در مادهٔ اول آن افغانستان ،خارج منطقه نفوذ روسیه شمرده شده و در مادهٔ چهارم اصل مساوات را در امور تجارتی بریتانیه وروسیه در افغانستان پذیرفته بودند وبنا بر ین در دهه عشره اول ودوم قرن بیستم افغانستان ومخصوصاً هرات و قندهار وکابل گذرگاههای تجارتی روس وایران با هندوستان بوده اند وداد وستد اموال تجارتی ورفت وآمد مردم به بخارا وتاشکند و مشهد وپشاور و کراچی و بمبئی فراوان بود . در حالیکه جنبش مشروطیت درایران قاجاری باوج خود رسیده و منجر بصدور فرمان



علامه محمود طرزی پدر ژورنالیزم افغانستان

مظفرالدین شاه قا جا ر(۱۹۰۷م)راجع‌به قانون اساسی و کشا یش مجلس شورای ملی شده بود .

تمام این او ضا ع از عوامل محرکه‌علم خا موشی شعله مشروطه‌خواهی در افغانستا ن بود ودر روشنفکرا ن‌این سر زمین در ك وسنجش سیاسی وبینشس عینی نشو ونما میکرد .

باقسا وتیکه در صفـر ۱۳۲۷ ق‌نهضت اول مشروطه در کابل سر- کو ب شد ، باز هم او ضا ع‌سیاسی‌و بیدار ی ملی در سه سمت افغا - نستا ن ،و هم باز تابی از عوا مـــل‌محر که داخلی جامعه افغا نی نمـــی گذاشت که‌این شعله به کلی خامو ش‌گردد وبنا برین می بینیم که مشرو- طیت خوا هی دو م با رو حیه انقلابی‌متکا ملتر ی دربین جوانا ن روشن - فکر افغانستا ن نشو و نما یا فت ومنجر به تغییر او ضا ع اجتما عی و باز ستانی استقلال افغا نســـــتا ن‌گردید .



(۳)

محمود طرزی وسراج الاخبار

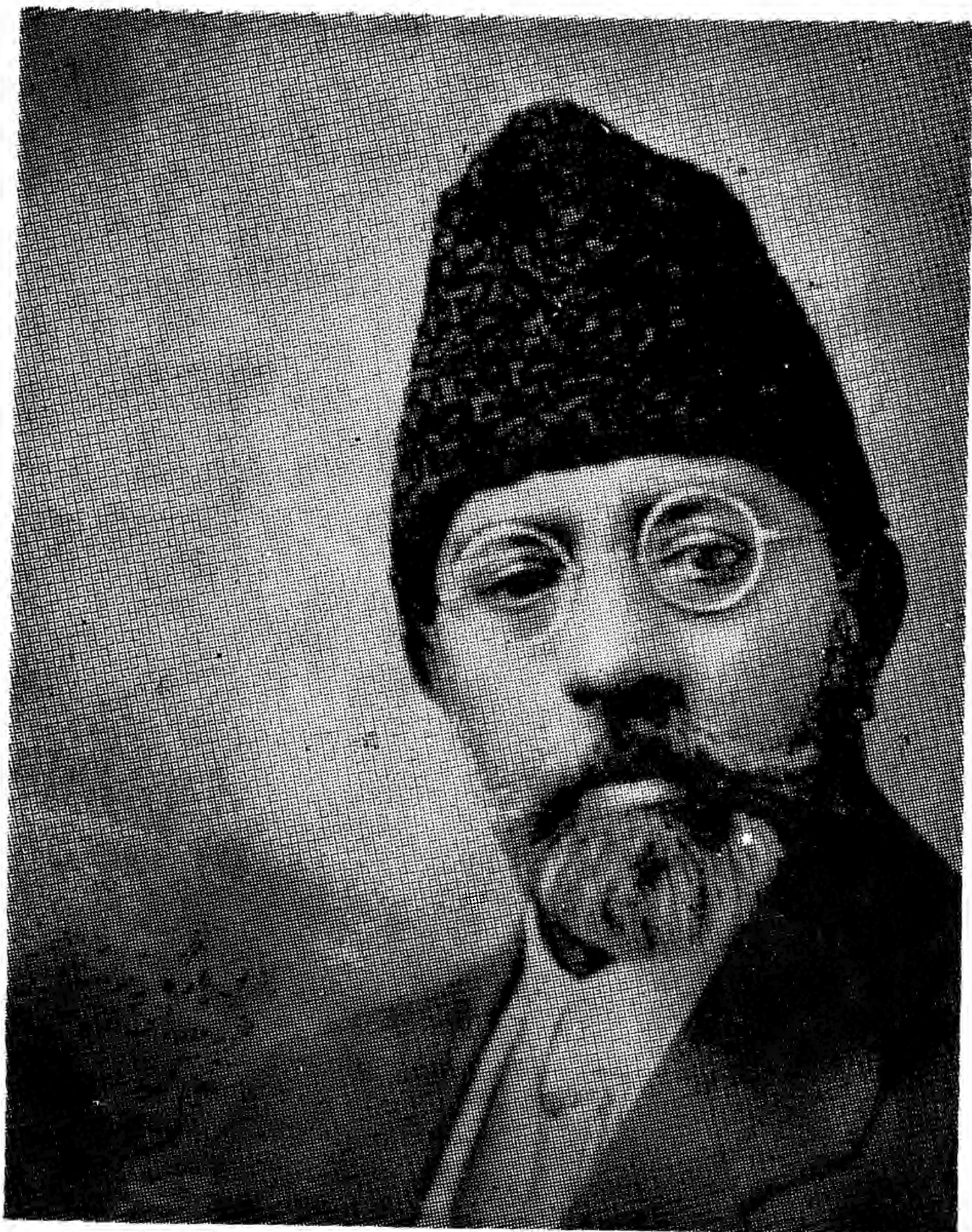
بعد از قتل وتاراج صفر ۱۳۲۷ق که امیر ودربار یانش بر مشروطه خواهان روا داشتند، ظاهراً از ترس حاکمان ستمگر ومنابع جاسوسی داخلی وانگلیسی ، این صدا خاموش ماند ، ولی :

زین قصه هفت گنبد افلاك پرصداست
کوته نظر نگر، که سخن مختصر گرفت

جامعه های مظلوم استبداد زده،خاصیت آب روان دارند ، اگر مانعی پیش روی نداشته باشند ، جریان طبیعی خودرا ادامه میدهند . ولی اگرسدی رادر مقابل آن ایجاد کنند،موقتاً بیحرکت مانده وروی همدیگر متراکم میشوند وبافشار و نیروی فوق العاده ، موانع را از پیش خود بر میدارند .

سر پنجهٔ استعمار ، گلوی سراج الاخبار اول رادر ۱۳۲۳ق فرا گرفت وجز یك شماره بیشتر نشر نشد .ولی شش سال بعد امیر به تقاضای عصر واجبار محیط سر فرو آورد ودر سنه ۱۳۲۹ق باز اجازهٔ نشر همان جریده رابه محمود طرزی داد ، که منبع بیداری سیاسی و زمینهٔ پرورش تخم مشروطه خواهی- بلکه آزادی خواهی- گردید .

این حرکت میمون که در سنه ۱۳۲۷ق اختناق یافته بود ، دوسال بعد با نشر مجدد سراج الاخبار ونفس مسیحایی یك افغان مخلص



علامه محمود طرزی پدر ژورنالیزم افغانستان

ووطندوست دانشمند ونو یسنـــــده‌نیرومند محمود طرزی پس زنده وپویا گردید واین مرد عا قل و مد بـــربدو ن ایجاد هیا هو وتر سانید ن‌در بار حقا به جا ی مولو ی محمدسرورواصف (علیه الر حمه) نشســـت ونخل مشرو طه خوا هی را به ثمـررسانید .

محمود طرزی کی بود ؟

در دهه ی نخستین قـــر ن ۱۹ م‌امپرا تور ی احمد شاه ابدا لی ــ که بین اخلاف او اختلاف شدید ی رو ی‌داده‌بود ــ از هم پاشید وسر دارا ن بارکز یی (پسرا ن سر دار پا ینـده‌خان محمد زایی) به مو جب عهد نامهٔ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲ ق ۱۸۲٦م کـــه‌اصل آن در آرشیف ملی کابل موجود است سر زمین های باقی ماندهٔ‌امپراتوری درانی را مانند ما ل مورو ثـی شخصی ، ترکه و تقسیم کردند ، که‌ولایت قند هار وسیع از شاه جو ی تافراه وشکار پور به پنج برادر(ازبطن‌مادر غلجی ایدوخیل هوتك) تعلـــق گرفت : پردل خان ، شیرد ل خا ن ،کهندل خان ، رحمد ل خا ن ، مهردل خان متخلص به‌مشرقی .

رحمد ل خان که در سنه ۱۲۷۵ق‌در ایرا ن مرد و در نجف اشـــر ف دفن شد ، پسر ی بنا م‌غلام محمد خان‌داشت که شاعر صا حبدیوان درسبك هند وکاتب هنر مند متخلص به‌طرزی‌بود (متولد قند هار ۱۲٤۵ق ومتوفا در دمشق جمعه ۱۵ شعبا ن ۱۳۱۸ق)این سردار خوش ذوق صو فی مشرب هنر دوست قند هاری ، در رقا بتی‌که‌بر امار ت افغانستا ن بین‌دوعمزاده سردار محمد ایوب خان فاتح‌میو نـدوسردار عبدالرحمن خان خوا ستـه وگماشته لیپل‌گریفن (نمایندهٔانگلیس)روی داده بود، متمایل به شخصـــی سر دار ایو ب خا ن(عنصر مخا لـف‌استعمار انگلیس) بود ، و چو ن‌سرـ دار عبدالرحمن خان به امارت برداشته شدجنوری ۱۸۸۰م) جواسیس امیر اطلاع دادند ، که در محفلی‌یکتن‌هراتی با سردار غلام محمـــد خا ن طرزی نشسته و میگفتند : اینـــك‌سر دار محمد ایو ب خان ــ‌که بعداز

جنگ پیر پایمال قند هار وشکست در مقابل لشکر انگلیس با یرا نرفته بود ـ فاتحانه پس می آید .

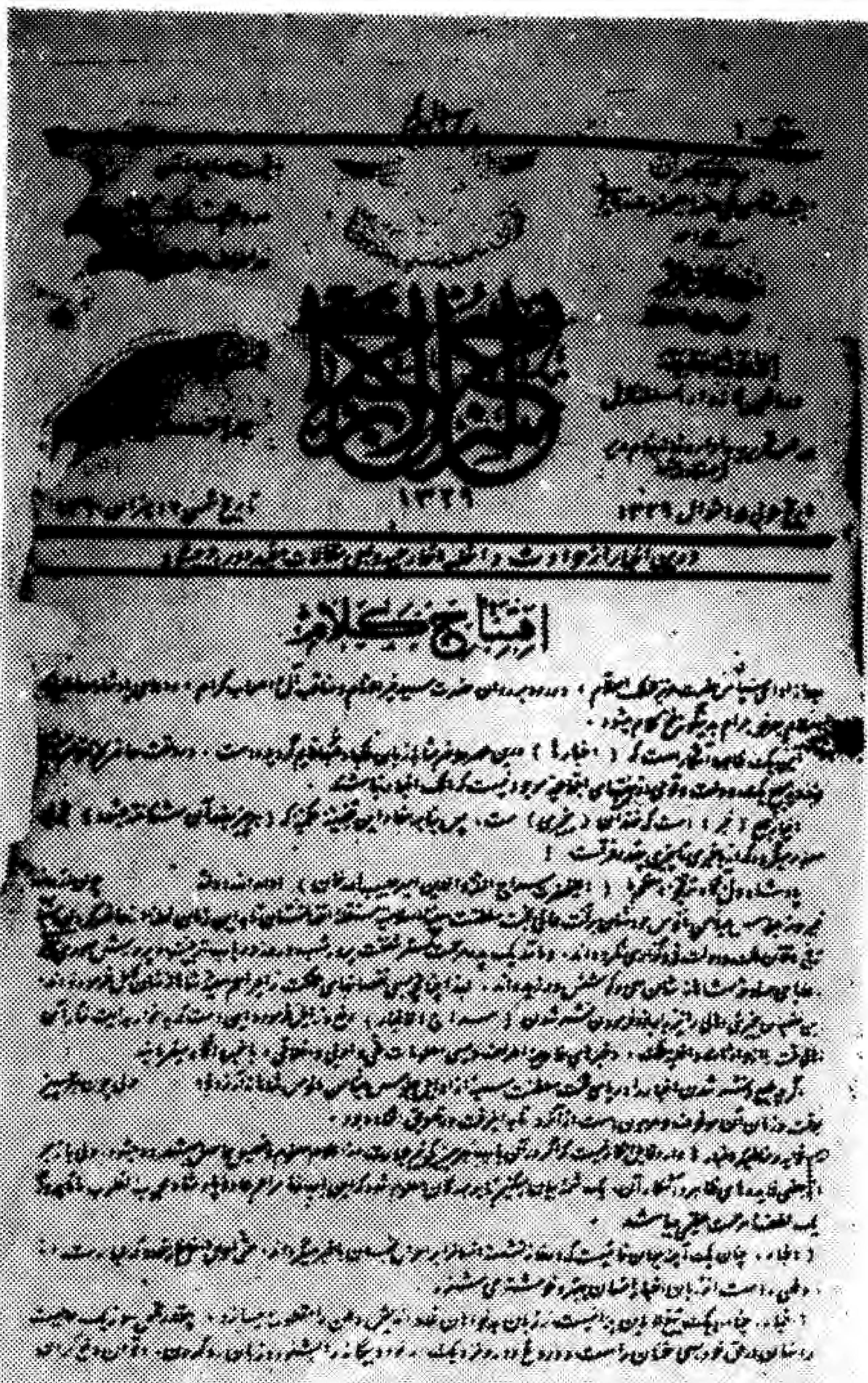
گویند : امیر پس از گر فتـــن این اطلاع، امر به مصادره اموا ل و تبعید طرزی به هند داد و آن هرا تی‌دیگر رادر غل وزنجیر کشیده بر دند ودر سرحدا ت غوریا ن هرا ت بر درختا ن سر به فلك کشیدهٔ نا جو ی آنجا قفس محکم بساختند و آن‌مظلوم‌رادران قفس‌انداختیندتا استخوانش در آن پوسید وبه قو ل امیر «تاببینندکه چگونه موکب سر دار ایو ب خان از ایران باز میگردد !!» (۱)

گویند که سر دار طرزی را ازمرزهای‌قندهار به اسوء خال با ۳٦ تن از افراد خانواده‌اش‌به کویته وکر چی فراری ساختند (جنوری ۱۸۸۱ م ۱۲۹۹ق).

در میا ن این کاروا ن فرار یا ناجبار ی از و طن ، فر زند ۱٦سا له سر دار غلام محمد خان بنا م محمودهم بود ، که روز او ل ربیع‌الثا نــی ۱۲۸۲ق اول سنبله ۱۲٤٤ ش ۲۳ اگست ۱۸٦۵م در جوار مر قــد سلطا ن محمود در غزنه تو لد یا فته‌وبدین مناسبت اورا ((محمود)) نا م گذاشته بودند .

محمود جوان ۱۷ ساله با سواد ودارای ذوق ادبی ، همراه پدر وخاند۔ انش از سنه ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ م وعمر ۲۰ سالگی خوددر کراچي زندگی کرد و زبان اردو آموخت . ولـــی‌پدر ش باوجودیکه دولت هند بریتا۔ نوی معاش میداد ــ نخواست دردارحرب زندگی‌کند . بنابرین‌درتابستان همین سال به وسیلهٔ کشتی بحری‌باپسرش محمود و خانوادهٔ خودببغداد رفت و در ینجا محمود جوان زبـــان‌ترکی‌رانیز آموخت وچون در۱۳۰٤ق ۱۸۸٦م به دمشق رفت، در آنجـــا عربی را هم کاملا فرا گرفت وتاسال ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ ق که ایام عمر ش۳۵ سال بود و اندکی فرانسوی‌راهم

(۱) مهد ی فر خ : تاریخ سیا سی۳۵۱



۱۳۲۹

افتتاح کلام

نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانیه» که‌در سال ۱۲۹۰ ه.ش بمدیریت علامه محمود طرزی نشر گردیده

آموخته ، مطالعات وسیع خودرا د رادبیات و حقوق و سیاست و اجتماـ
عیات و مبادی علوم طبیعی ادامه‌دادو نویسنده و مترجم و سیاست‌مدار
مدبر و شاعر وطن خوا هی بر آمد وبسا کتب‌به زبان دری تالیف‌یاترجمه
کرد و به بلاد مملکت وسیع عثمانیو عربی سفر ها نمود و با رجال با
ثقافت ترکیه و عرب محشور گشت .

سردار غلام محمد خان طــرز یدر ۷ دسمبر ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ ش در
دمشق شام در غربت وطن چشـــم‌از جهان بست ودر آنجا بخاك‌سپرده
شد . محمود طرزی ۳۵ ساله از همین‌هنگام در صدد عودت بوطن افتا د و
در فبروری ۱۹۰۲ م ۱۲۸۰ ش درحالیکه امیر عبدالرحمن خان‌از جهان
گذشته بود، به کابل آمد ونه مـاه‌سکونت گزید که در ینجا به « بیگ
صاحب » شهر ت داشت .

چون امیر حبیب‌الله خان او را به‌باز گشت وطن دعوت‌کرد ، به دمشق
رفت و با تمام عایلهٔ پدری بعد ازتبعید ۲۳ ساله در سال ۱۹۰۵ م به
کابل بر گشت ودر خانهٔ ملا عمو یتوخی ده افغا نان (مقابل شار والـی
کنونی) سکونت کرد و از ین وقت‌است که‌این جوان دانشمند و پر کار
و مدبر ، دست به خدمت وطن یازیدو علاوه بر نشر هشت سال سراجـ
ا لاخبار افغانیه ، سیو یك کتـا بورسالهٔ منثور و منظوم بزبان د ر ی
تالیف یا ترجمه کرد ، که تنها یك‌کتاب تاریخ محاربهٔ روس و جاپان
او درچهارجلد درحدود ۱۲۷۰صفحه‌حجم دارد (طبع کابل ۱۹۱۶ـ۱۷م).

زندگی محمود در عین خاموشی وخون سردی ، پر از شور و تـــلاش
و تدبیر بود . وی کار میکرد ، پویاوجویا بود و با عقیده و ایمان کامل به
« معالی و مفاخر افغانیت » برای‌وطن‌خود خدمات مهم و ارزنده انجام داد
مثل :

۱ـ تحکیم‌بنای‌ژور نالیزم‌وفکرجدیددرافغانستان ، که او را « پدر صحافت
و تجدد » افغانستان می نامیم وایـن‌کار از ۱۵شوال ۱۳۲۹ق (۱۶میزان
۱۲۹۰ ش ۱۹۱۱م)

که شماره اول سراج الاخبارافغانیه نشر گردید آغاز یافت و تاشماره(٦) سال هشتم مورخ ١٥ ربیع ١٣٣٧ ق ٢٧ قوس ١٢٩٧ ش ١٩ دسمبر ١٩١٨ م دوام کرد .

٢- استوار ساختن سبك نثرنویسی دری و رواج تالیف و ترجمه وترتیب مطبعه مطابق اصول ومعاییرجدید عصر (١٣٢٩ - ١٣٣٧ ق).

٣- رهنمایی موثرجوانان مشروطه خواه دوم و توسیع فکر آزادی وتجدد خواهی . یعنی احیای مجدد تحریك سرکوب شدۀ مشروطیت اول وپرورش جوانان فداکار مانند امان الله خان و عبدالرحمن لودین و عبدالهادی و امثال ایشان .

٤ - بعد از اعلان استقلال ١٩١٩ م وانتصاب او بحیث اولین وزیر خارجۀ کابینۀ امان الله خان ، تشکیل وزارت خارجه در قصرستوری کابل وریاست مذاکرات تحصیل استقلال (اپریل ١٩٢٠ م در کوه مسوری هند و ١٩٢١ م در کابل) و بعد ازین تاسیس سفار تهای افغانستان در لندن، پاریس و مراکز دیگر جهانی و رهنمایی سیاست خارجه به جانشینان و شاگردان خود در وزارت خارجه .

٥- توجه وی به نهضت نسوان وگشایش مکاتب زنانه بوسیلۀ دخترش ملکه ثریا ورفع نقاب ونشرجریدۀ ارشاد النسوان کابل بوسیله اسما زوجۀ محمود وروح افزا برادرزاده اش (اول حمل ١٣٠٠ش) باین کار نامه های ارزشمند ،محمود در سنه ١٩٢٢ م وزیرمختار افغانستان در پاریس و در سنه ١٩٢٤ م بار دوم وزیر خارجه بود و در سنه ١٩٢٧ م جهت علالت مزاج در اروپا به تداوی پرداخت و در جولای ١٩٢٨ م بکابل بازگشت وچون در برخی موارد با عمال حکومت امانی اختلاف داشت و سنشش به ٦٠ رسیده بود ، از مشاغل رسمی کناره گرفت .

محمود طرزی تا آخر دورۀ امانی ،شخصیت محترم پاکدامن و رهنماباقی

ماند وچون ملکه ثریا زوجه امان الله خان دخترش بود و در بار امانی بر محور ضد انگلیسی میچرخید ، منابع پرو پاگندی بر یتانوی ، دست به تبلیغات زهر آگین بر ضد شاه و ملکه ودربارزده بودند ، که علت اصلی آن سیا ـ ست ضد انگلیسي امان الله خان ورفتنش به مسکو بود . بنا بر یـــن اغتشاشی را در خزان ۱۳۰۷ شـــ ۱۹۲۸ م بوجود آوردند، که شورشیان در جلسه هفــت فـــقره پیشنهاد ی خود ، اخراج خاندان محمود طـرزی را هم تقاضا کردند .

چون امان الله خان هم کابل را به سر دسته شورشیان ، حبیب اللـه کله کانی (مشهور به بچهٔ سقاو) گذاشت ودرجدی ۱۳۰۷ ش به قندهار رفت ، محمود طرزی هم در طیا ر ه از قندهار به هرات و ایران رهسپار شد که هشت ماه در ایران بود ، وازآنجا از راه باطوم اتحاد شوروی (۲٦ اکتوبر ۱۹۲۹ م) باز به مملکت ترکیه پناهنده شد ودر استانبول مسکـــن گزید ، تا که بتاریخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م به سن ٦۸ سالگی در اثر سر طا ن جگر ، چشم از جهان پوشید و د رمزاری نزدیك ابوایوب انصاری بخاك سپرده شد (رحمة الله علیه) گویـاوی در زند گا نی خود ملهم بود، که مرگش در فراق وطن عزیزش واقع میشود و گفته بود :

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من | آیا کی کند قبروکی دوزد کفن من ؟
تا بوت مرابرسر کوهی بگذارید ! | تا باد وزد بر سر آن از وطن من

بعید نیست که بقدر دانی نســل جدید افغان از خدمات گرانما یه اش بوطن ، وقتی عظام رمیم او را مانند استادش سید جمال الدین افغانی ، به وطن باز آرند ، و او را در د ل پوهنتون کابل ، در کنار سید مذکور ، آرامگاه ابدی بخشند :

« تاباد وزد برسراو ازوطن او »

از پیلوت افغانی که محمود را به قصد خروج آخرین ازوطن بهرات میبرد

روایت است که محمود دران پـروازسخت نا راحت بودو اشك میریخت وباخود این بیت پشتو را زمزمـــهمیکرد :

دااستا پهمینهپهشپو شپوزهکړیدلیيم

اوس دی پرین دمهچیانگریزدرتـه غندلی یم

او میگفت که در مصرع دوم اصلا «چی رویبار درره غندلی یم» بود . واین بیت را ملا محمد اکرم هو تكاستاد وفادار محمود کهباخاندانش در دمشق فراری بود ــ حین تـــركوطن گفته بود .



ساختمان فکری محمود طرزی

چون اندیشه محمود طرزی برتمام جوانان افغان در مشروطیت د و م تاثیر عمیق داشته و رهنما وپیشوای همگان بود بیجا نیست درینجا بنیاد های فکری اوراهم قدری توضیح بدهیم :

۱ ـ ضد انگلیسی بودن خاندان او:

پدر محمود سرداز غلام محمد خان طرزی فرزند سردار رحمدل خان یکی از حکمرانان بار کزائی (محمدزئی) قندهاربود، که درایران مرد وپسرشس برخلاف تمایل برخی از افراد خاندان اعمامشس مانندسردارشیر ـ علی خان ولد سبردار مهر دل خان مشرقی ، از سلطه نفوذ انگلیس متنفر بود و بنابرین درجنگها ی ۱۲۹۷ق ۱۸۷۹م طرفدار سردارمحمد ـ ایوب خان فاتح میوند بود و هم بدین سبب ، امیر عبدالرحمن خان او را از قندهار به کراچی تبعید کرد .

طرزی زیر بیرق انگلیس درکراچی زندگی کرده نتوانست وطور ـ

یکه گفته شد ، به بغداد و دمشق به‌دولت اسلامی عثمانی پناه بردو تا آخر عمر شس در آنجا ماند .

محمود که از سن کودکی بدین‌روحیه پرورده شده بود ،تا آخر عمرشس برین مفکوره استوار ماندودر هر جائی که کردار و گفتار و خامه اشس کار میکرد ، بر ضد نفوذاستعمار بر یتا نو ی مقاومت‌ومبارزه کرد.

پدرشس طرزی هنگام سکو نت‌در قندهار در عصر امیر شیر علی‌خان به شعر وادب و دانشس و فرهنگ‌شهرت یافته و با علمای عصر شس دوست و محشور بود . در آرشیف‌ملی یك مکتوب بسیار فصیح عربی با خط بسیار زیبای نسخ در دو صفحه‌به خط قاضی طلامحمد پشاوری موجود است که بنام مولوی عبدالرحیم‌بن مولوی حبیب الله محقق قندهاری نوشته شده و نویسندهٔ آن طلا محمدیکی از اعضای خاندان قاضی خیل پشاور و علمای صاحب تالیف‌وشاعرو هنر مند است ، که درآن سلام و احترامی به سر دار طرزی نیزاهدا شده و معلوم است با طرزی ارادت و روابط علمی و ادبی داشته‌است . ولی هنگامیکه سردار از وطن به جرم مخالفت به انگلیس تبعیدشد ودر هند دریافت که قاضی‌مذکور از کار مندان دستگاه استعماروما نندعمو زاده اشس قاضی قادرو (جاسوس در در بار امیر شیر علی خان)است ، اورا هجو کرد ، که این‌هجویه در دیوان مطبوع طرزی (کراچی۱۸۹۲م) موجود است .

باوجودیکه سردار طرزی ، پیرمرد زاهد خدا پرست‌و بیغرضی بود ، ولی دراثر سعایت ما مو رین‌سفارت‌انگلیس ،نظر گماشتگان‌دولت عثمانیه در شام ، نسبت به پدر و پسر شس‌تغییر کرده بود و مشکلاتی را درامور زندگانی محمود ایجاد میکرده اند .ولی‌پدر و پسر هردوبر عقیده ضد بر یتانوی بدین جهت استوا رماندند ، که‌سیاست استعماری وروبهٔ امپراتوری بریتانیه را باملل اسلامی‌ومخصو صاًدر دو جنگ‌باافغانستان در خور نفرت وخصومت میدانستند.

در تاریخ صحافت افغانستان واقعهٔ شنیدنی است ، که خودنویسندهٔ این سطور آنرا دیده و خوانده ام و بسال ۱۳۰۱ شس تعلق دارد ، که در آنوقت جریده بلو چستان گزت۱۵ سپتمبر ۱۹۲۲ مقالتی بالهجه ومطالب طعنه آمیز راجع به بیداری افغان نوشت ،که گویااستقلال افغا نستان نتیجهٔ عقد معاهده با حکومت هندبریتانوی (۲۸ اسد۱۲۹۸شس)است وهمین رابطه با این دولت بود ، کـه افغانستان قدامت پسند رامتمایل به اصلاحات و مدنیت جدید ساخت .

جریدهٔ طلوع افغان‌قندهار، در جواب این مقاله از شماره ۱٤ تا ۱۷ سال دوم ۱۰ قوس ۱۳۰۱ شس ۱ دسمبر ۱۹۲۲ م مطالب مفصلی را در چهار بخش نگاشت و با لهجهٔ درشت به پاسخ بلوچستان گزت پرداخت مثلا: « استقلال افغانستان یکچیز اعطـاکردهٔ انگلستان نیست . . .ورنه اگر تکوین استقلال بر مواعید سیاسیون بر طانیه و معاهدات قرطاس منتج می بود ، آیر لیند باید صد سال وهندوستان یکنیم صد سال قبل‌دارای استقلال می شدند ، ولی :

آزاده گی بقبضهٔشمشیر بسته اند

مردان همیشه تکیهٔ خودرابدوکنند...

بلی میخواهم بالفاظ واضح تـربگویم که ما از افکار سیا سـیو ن انگلیس بکلی‌واقف‌هستیم که‌در مشرق‌وسطی ، برای استحکام نفـو ذ و اقتدار حکومت بر طانیه تسخیر کابل،آخرین و مهم ترین نقطهٔ خیال آنهاست . لیکن سیاسیون انگلیس‌بایدبدانند که آن قدح بشکست و آ ن ساقی نماند . . . برای سیا سیو ن‌و پراپیگند یستهای انگلیسی بهترین راه عمل فقط همین است ،که دیگـرخیالات پیشرفت پالیسی (فار ورد پالیسی) را طرد نموده ، با پا لیسی‌رجعت قهقری عمل پیرا شونـــد .

تصور میکنم که پراپیگند یســتانگلیس در ضمن پیشرفت پا لیسی، به غرض عوام فریبی ،دیگر اقـدا م به اشاعه اینگونه لغویات نخواهنـد

نمود از ریشه دوانیهای و دسیسه‌های خارجه دست باز داشته‌ودررفع اغتشاشی خانگی خود ساعی باشند .

بدریا در ، منافع بیشمار است　　　اگر خواهی سلامت برکنار است.»

در مقالهٔ مفصل جوابیهٔ طلوع افغان به سوء نیت و دسایس سیاسیو ن انگلیس در ممالك شرق و اسلا م اشاره های زننده موجود و لهجهٔ آن هم خشونت آمیز بود .

قرار یکه حبیب‌الله طرزی - یکی از مامورین زیر دست محمود در وزارت خارجه مینویسد : چون وظیفهٔ او ایجاب میکرد ، مکتوبی به قندهار نوشت که تحریر چنین مقالات د ر مناسبات سیاسی جنجال بارمی آورد، پس راجع به نشر این چنین موضوع‌ها باید با وزارت خارجه مشوره شود. مدیر آن جریده (مرحوم عبدالعزیزخان بعدا مشهور به بابا جان) د ر جواب این نامه مکتوب شدیدی به وزارت خارجه فرستاد و شا غلی حبیب الله طرزی هم به جواب آن چنان مکتوب شدید تری تسوید کرد وخواست که امضای وزیر خارجه (محمودطرزی) را برآن بگیرد .

حبیب الله طرزی مینویسد: چون وزیر نامه را سرا پاخواند، بسو ی من نگریست و گفت: میخواهی که این مکتوب را من امضا کنم ؟ بلی! زیرا بر وزارت خارجه تعرض سخت کرده ! وزیر گفت : « نزد من این چوکی و این مقام ارزشی ندارد و درمقابل مسلك من که ژور نالیزم است به توتی نمی ارزد . من هم مثل او یك جریده نگارم و هرگز خود را اجا ز ه نمیدهم که در مقابل « کولیگ» خودم چنین یك چیزی رابنویسم . » (۱)

این نوشتهٔ حبیب الله طـر ز ی درست است و خود نویسندهٔ این سطور که مدتی مدیر طلوع افغان بودم ، مکتوبی را در آن اداره دیده‌ام، که محمود طـر ز ی به قلم خو د نوشته و امضا کرده واز مدیر طلوع

---

(۱) محمد کاظم آهنگ : سیر ژور نالیزم در افغانستان ۷۹ طبع کابل ۱۳۴۹ شس.

افغان به خطاب « عزیز جان‌عزیزم »معذرت خواسته و گفته که جـــواب خوب دندان شکن به یاوه سرایی آن‌جریدهٔ انگلیسی داده ای ! بارك‌الله»

باینطور محمود طرزی تا آخریـن لحظه زندگانی، برنفرت‌ونکو هشس سیاست استعماری انگلیس استوار بود.

۲ـ تاثیر محیط ایام جوانی

محمود در حدود ۱۵ سالگی وآغازایام بلوغ باپدر و خاندا ن مظلو مشس به اسوء حال از وطن تبعید گرد یـدواین مظلومیت او بسببی بود ، که پدرشس با امیر گماشتهٔ استعمـــارانگلیس (دولت متهاجم در دو جنگ با افغانستان) اختلاف داشت .

بچنین حال در ذهن و روحیـــهٔاین جوان مردم دوست افغـــا ن که اجباراً از وطنش اخراج مـی شود ـ چه‌تأثراتی راجع به آن قوه قـــهار نقشس بسته باشد ؟

محمود چون از وطن فراری شد ،چشمش نخستین بار به‌آثار مد نیت اروپا مانندراه‌آهن، چراغ‌برق،جریده‌و مطبعه و غیره ـ که بوسیله همان قوهٔ استعماری در هند ایجاد شده‌بودآشنا گردید واز آثار ایام جوانی او معلومست که از همان وقت آ ر ز و داشت که‌وطنش نیزازآن‌مدنیت بـر خوردار باشد .

در قدم دیگر چون به بغـــداد واستانبول و دمشق رفت، در آن‌وقت قلمرو خلافت عثمانی نهایت وسیـع‌بود و آثار مدنیت صنعتی و نهضـت های علمی اروپا هم به این مملکـت‌وسیع رسیده بود ، ولی ملت هـــای ترك وعرب و بالکان که داخل قلمروخلافت بودند ، در یك نوع استبداد سخیف وقاهر سلطان عبدالحمیـــدخان میسو ختند و دسایس درباری وکجروی های گماشته گان خلا فت‌وفعالیت ناروا ی جوا سیس‌ما بین همایونی (!)

به درجه یی بود ، که ازممیزا ت خاص اجتماعی آن دوران بشمـــار

میرفت و جرجی زیدان مورخ و نویسندهٔ معروف عرب ، آنرا درانقلاب عثمانی به نحو مو ثری تصو یـــر کشیده است .

در آن وقت سید جمالَ الدیـــن افغانی هموطن محمود ، کمر به بیدار ساختن ملل اسلامی از ترك و عـــرب وایران و هند بسته وبه استا نبو ل آمده بود .

محمود طرزی در دیوان پدرقصیده یی در ستایش سید خوانده و پـــدر و م لامحمد اکرم هو تك بار ها از آن مرد دانشمند و پرشور سخن گفتـــه بودند . در سنه ۱۳۱٤ ق (۱۸۹٦م)در جراید خواند که سید از اروپا به استانبول آمده است .

سردار غلام محمد خان فرزندخودمحمود را به استانبول فرستاد ، به دستش نامه یی بنام سیدجمال الدین داد. محمود رفت واین جوان پرشور افغان با پیشوای آزاد یخواهان شرق، چندین ماه در استا نبول محشورشد واز دم مسیحائی آن مرد گرانمایه، شوروبیداری او افزو نترگردیـــد . و ی مینویسد :

«علامه سید جمال الدین یك معد نعرفان بود . این هفت ماهه مصا حبت من با او بقدر هفتاد ساله سیا حـــت در بر دارد . . . مباحث علميهٔ، حکمیه، فلسفه ،سیاسیه اجتماعیه وغیر ه که هرروزدرمحفل بزم حضورآن علامه دهر جریان می یافت ، هر جمله وعبارهٔ آن کتابها، رساله ها تحر یربکـــار دارد ......» (۱)

مبارزه سید جمال ا لـــدیـــن افغانی که بسطح جهانی آغاز شـــده و پیروان فکری او در ترکیه ،مصر ،ایران و هند و دیگر نقاط اروپا آنرا تعقیب میکردند ، مبنی بر دو اصل مهم بود :

اول: مبارزه با استبداد داخلی شـــا هان وحکمرانان در ممالك اســـلامی

دوم : مبارزهٔ عنیف باایمپریالیزم، مخصوصاً بااعمال شهنشاهی انگلیس وتعدیات آنها در ممالك شر قـــی .

محمود که از کودکی نفرت شدیدرا از انگلیس به ارث برده بود ،

---

(۱) محمود طرزی : مقالات ٤٤٣ طبع کابل ۱۳۵۵ ش

در صحبت هفت ما هٔ خودبا سید ا فغا نی برین نفرتو نکوهش استوار تر گردید و ضمنامتوجه شد . که استبداد دا خلی و خود سری شاهان وحکمرانان‌شرق نیز ازآن‌بلیه خارجی کمتر نیست.وی دید که احر ا ر وجو ا نان‌تر ك بقیا د ت ابو الا حرار مد حت پا شا و انور بی درمقا بل‌سر پنجهٔ بی اما ن استبدادخلیفه‌قهار و جاسوس مشرب سلطان عبدا لحمید، به‌فداکاری‌وسربازی ایستاده اند و انقلاب عثمانی ــ که جرجی‌زیدان صحنه های آنرا مصورساخته با پیروزی پیشس میرو د ومشروطیت‌در قلمرو خلافت وهم در سر زمین ایران ومصر وغیره ریشه میدواند.تمام این‌مناظر‌بیداری‌با تلقینات‌سحر آمیز سید جمال ، در مفکو ر هٔمحمود طرزی نقشس می بست و با این اندیشه های رستخیز آسا،به‌فکروطن واستبداد امیر عبدالر حمن و پسرشس امیر حبیب الله‌می‌افتاد ،که ما بعد ازین کار نامه و مبارز هٔ بسیار عاقلانه پر تدبیر خامو شس ــاما مهیج او را ــ در آینده روشن می سازیم .

۳ ــ تلاش و مجا هد ت شخصی‌اودرتکمیل نفس :

محمود در ایا م جوانی زبا نهای‌پشتو، در ی اردو ، عر بی ، تر کی واندکی فرانسو ی میدانست و ازادبیا ت وسیعی که در ین زبا نها بود، استفاده میکرد . وی از ملا محمداکرم‌هوتك ، استادیکه از قندهارباخاندان طرز ی همراه بود ــ دروس دینی وعربی خوانده واز پدرش ادبیا ت دری را باندازهٔ شاعر ی ونو یسند گی‌درین زبا ن آموخته بود . و چون‌تر کی وعربی وارد و را هم فرا گرفت و به‌پیشرفت ادبی وتر جمه های علمی و آثا ر علوم جد یده درعربی وترکی وصحافت زبان عر بی در شا م ومصر وبه جنبش های‌فکری‌ترك و عر ب آشنا شد ، شخصاً به مطالعا ت جدید در ادبیا ت وعلوم‌پرداخت وبه تکمیل نفس کو شید این تلاش و ذوق شخصی او بـرچیز ها یی که از پدر و معلم اندوخته

بود،خیلی افزود و چو ن همـــوا ره‌در صدد باز گشت بو طن بود میکو-
شید ، تااز آنجا ار مغا نها یی بو طن‌ومرد م خود آرد ، که بدرد ایشا ن
بخورد وچیزی رافرا هم ســازد ، که‌قبل از ونیاورده باشند .

در مثنو ی عشق وطن که در سنه۱۳۲۵ق ۱۹۰۷م سروده میگوید:
پس عشق توچسان زسرمن‌بدر شود؟

«باشیر اندرون‌شد وباجان‌بدرشود »

شد سالها که‌دا غ جدایی وفر قتــت
میسو خت همچو شمع،دل‌وجان‌عاشقت

شبها بیاد وصل تو بیخواب‌مانده ام
در روز هابفکر تودر تــاب مانــده ام

هر علم وفن‌که‌خوانده وتحصیل کرده‌ام
نیت برای خد مت ونفع توبـــوده ام

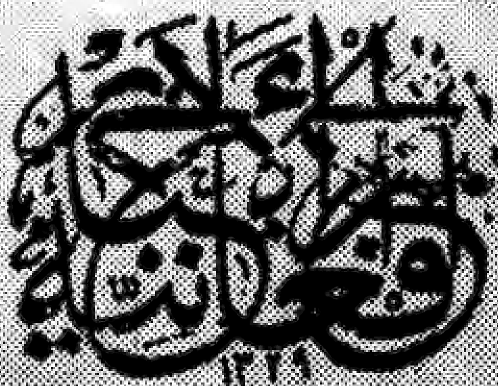
ای‌خا ك پاك وایو طن خوش‌زمین من !
معشوق من ، حبیب‌من ودلنشین من!

مسعود باش وشاد بزی ، تاابد بمان!
در حفظ و در ترقی ومعمور ی واما ن

رشك آور بلاد تمد ن نشا ن‌شوی !
درشرق همچو شمس درخشان عیان‌شوی!

(در دارالسلطنهٔ کــابل ۱۳۲۵ق ،سراج الاخبار ، سا ل ۲ شماره ۷ص ۱۳) در حقیقت حب وطن ومتمد نساختن آن از مفکوره های اساســی محمود بود ، که برا ی این مقصـــــدنیکو شخصاً در تلا ش افتاد وازهمه اولتر به تکمیل معلو ما ت ومطا لعات‌خود کوشید و با فرآورده های جدید خودرا مجهز گردانید ووقتی بو طن‌باز گشت ،اولین منادی تلقین وطن-
دوستی واصلاح طلبی و خیر خواهــی‌عمومی گردید .

نویسندهٔ این سطور اعترا ف‌دارم‌که بعد از ۱۳۰۰ش چو ن مـــعار ف توسعه یافت واو لین مکتب ابتدایی‌در قند هار تاسیس گردید ودا را ی



حی علی الفلاح

سواد وخوانش ونگارش شد م،اولین بارمفهوم ((حب وطن)) را ازآثارمحمود طرزی دریافتم واین احساس شریف تاکنون که ۷۵ ساله ام ، در خا طر م ازان وقت باقی مانده که محمود گفته بود ((شبها بیاد وصل تو بیخوا ب مانده)) وقس علی هذا هــــزاران جوان افغا ن رابه فکر و طن و آباد ساختن آن پرورده بود .

من محمود طرزی رادر عمر خــودیکبار دیده‌ام و آن هم در و قتی بود، که‌بعد از تخلیهٔ کابل در زمســـتا ن۱۳۰۷ ش منهز ماً در قند هارتوقف داشت وبعد از چند روز و طن رابرای‌ابد پدرود گفت : در آنو قت من‌جوان ومعاو ن جریدهٔ طلو ع افغا ن‌قند هاربودم .

وی از آیندهٔ وطن سخت نگرا ن وغمگین بود ومیگفت : من ناچار اکنون میروم وباز به هجران و طن مبتـــلامیشوم. و لی از خدا میخوا هم که‌این دیدار آخر ین من ازان نباشد و پس‌بر گردم.در حالیکه استقلال‌وطن‌بجا مانده واز نعمت امنیت بر خــور دارباشد .

((الای جوانان وطن! بیدارباشیدکه استقلال وطن را از دست ندهید! زیرا با بذل جانها ، ما لها و مسا عی‌فراوا ن متمادی بدست آمده است.))

در پایا ن سخن به زبان پشتو گفت :((ماله خپله قند هار ی استاد ملامحمد اکرم ښخه دغه‌زده‌کړی‌وه، چی وطن‌مه هیروه !))

تاثیرفکری سراج الاخبار درخارج

سراج الاخبار تنها در داخل‌مملکت‌یگانه منبه وجنبش بخشا ی فکــــر نو جوانا ن ومشرو طه خواهان نبود، بلکه در محافل آزادی خواها ن هندو مشروطه طلبا ن ایرا ن و جـــوانا ن‌آسیا ی میانه ـ که در شعله های‌آتش استعما ر یا استبداد شا ها ن خودسر وخودخواه میٔ سوختند، نیـــز جنبش آفرین وروان بخشا بود .

بچشم کم منگر عاشقا ن صاد ق را

که این شکسته بهایان متاع قافله‌اند

بلی ! کاروا ن یغما زدهٔ ملل مشر ق‌از حر کت باز مانده بود .سکـــو ن مرگ آسیا حیات مردم را تـــهدیـــدمیکرد. استعما ر انگلیس ، نیم قاره هندرا گلو می افشرد ، که از آنـجاحد ی خوانا ن خوش آهنگ برا ی بیدار ی ملی بز مز مه سرا یی آغازکردند . جراید ی امثال الهــــلال (ابو الکلام آزاد) و حبل الـ متیـــــن(سید جلال الدین) از کلکته وزمیندار (مولانا ظفر علی خا ن) از لا هور به‌نشر وتبلیغ آغاز کرده بودند . کاوه اقدا م ،وصور اسرافیل و غـیره راایرانیا ن بیدار و حق طلب نشـــر میکردند . پیروا ن سید جما ل الدین‌افغانی در کشور های عر بی وتر کیه صحافت مترقیٔ جدیدرا وقف بیداری‌ملی‌ساخته بودند . در چنین هنگا مـــهٔ رستخیز آسیا ، کشور افغا ن نیز ازجنبش وکوشش و تپشی تهی نبود.

محمود طرزی حد ی خوا ن کار وا ن‌ملی مابود ودر بیدار ساختن مرد م، مخلصانه میکوشید و حر کت فکر ی‌نوینی رابوجود آورده‌بود ،

مثلا می نوشت :

حی علی الفلاح

نوا را تلخ تر میزن ، چو ن ذو ق‌نغمه کم‌یابی !

حدی راتیز تر میکن ، چو محمـــل‌راگران بینی!

آری ، آری ! هر آنقدر که میتوانی‌نوا را تلخ‌تر بزن ! هما نقدر که در حنجره ات بگنجد،حدی راتیزتر بکن.

چراکه منزل خیلی دراز اســـت ومحمل بدر جه یی سنگین میرود ، که صدا های حد ی با آواز های در اهادمساز آمده ، شر ق و غر ب را دریک اهتزاز سامعه خرا شی درآورد ! اماهزارا ن افسوس ! که شتران بار بردارمحمل یارغمگساررا از کسالت‌وعطا لت وانمی رهانند و قد م ازقدم برنمیدارد ...

صبح شد بر خیز ! ساز راســـتی‌آسا نواز !

شام حر ما ن در عقب با شد چووقت از دست شد ...

علی الفلاح! ای ملـت نجیبـه افغانیه! شرافت ملتی و عظمت قو می خودرا محافظه کنید! استقلال و حا کمیت دولتی خودرا صیانت نمایید ! افغان که بد یانت ودیندار ی ،بشجا عت وبهادر ی ، به غیر ت ونا مو س شعار ی درتما م دنیا مشهور شـده باشد ، آیا این رابرو جدا ن وایمان وشر ف وناموس خود، چسا ن گواراکرده میتواند که نا م حمایت وتابعیت دولت اجنبی غیردین وملت بروبوده باشد ؟... معنی صا ف و صر یـح تابعیت وحما یت اینست که یـــک دولتی بدیگر دولتی بگو ید که بغیراز من دیگر ی راشناس ! بغیر از مـن بدیگر دولت نه سفیر بفرست و نـه سفیر قبول کـن !معنی صـا ف وصریح استقلال تامه وآزادی کا ملـه نیز اینست که هر دو لت در همـــه چیز هایی که دربا لا مذکور گردید ، مستقل وآزاد باشد ... تا به حا ل هر چه که بودبود ، هر چه که شدشد! لکن بعد از ین افغا ن آن افغا نـــی نیست که از حقو ق خود چشم پو شی بتواند ....»

(تلخیص از سر مقاله سنسر شدهٔ شماره ده سا ل پنجم سرا ج الاخبار ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ۱۷ جنوری ۱۹۱٦م) با چنین نشرا ت تنبیهی و صرا حت لهجه ،تاثیر سرا ج الاخباردر داخل کشور منجر به احیا ی حرکت مشروطیت دو م ونهضت استقلال وتجدید بنیا ن دو لت افغا ن گردید. اما در خارج مملکت هم صریرخامه محمود طرزی در گوشها ی مرد م ، سامعه نواز بود وچشمها ی خوا ب برده گا ن راباز میساخت .

برای مثال : در فبرور ی ۱۹۱۷ مجنرا ل کورا پا تکین حکمرا ن روسیه تزاری در تر کستا ن ، تلگرا می بـه نمایندهٔ روسیه تو میسکی که درهند بود فرستاد : که شماره های سرا ج الاخبار در بخارا وبلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد واز مقا لات آن احساسا ت ضد روسی وبریتانو ی درمردم به جنبش آمده است ، بنا بر ین بایددولت هند بریتانو ی برامیر افغا ــ نستا ن فشار آورد ، تا این جر یده خطمشی تبلیغی خود را تغییردهد (۱)

---

(۱) این تلگرا م در کتا ب آبی(ص۱۱۵) نشر شده (تاریخ افغا نستا ن جلد دو م ص ۳۵۱ طبع مسکو ۱۹٦۵ تالیف ماسون ورو مادین .

تصدیق این سخن را نویسندۀ این سطور از مرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماوراء النهر و اولین رئیس اکادیمی علوم تاجکستان در سنه ۱۳۲۵ ش درشهر قدیم سمر قند شنیدم ، کــه در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم .

شادروان عینی که مرد محتـــرمی بود و به لهجه شیرین تاجیکی حرف میزد میگفت : « درایام حکمرا نـــی امیر اخیر بخارا ، جوانان تا جیـــک بیدار شده واو را باصلا حـــــا ت جدید و تاسیس مکاتب وآزادی مطبو-عات واداشته بودند . چون سراج الاخبار کابل ونوشته های محمود طرزی هم بما میز سید وآنرا اندرخفا می خواندیم، گما شتگان امیر بخارا نمی گذاشتند وخوانندۀ سراج الاخباررا تعقیب و تنبیه میکردند .

خوب بیاد دارم که روزی فطرت بخارائی یك شمارۀ سراج الا خبـار را در حجرۀ مدرسۀ بخارا بمـــــن رسانید ودر همان دم جاسو س امیر بخارا به تعقیبش آمد. ولی من آ نشماره را در لحاف پیچانده وازنظرها مخفی داشته بودم . اکثر شعرای جوان تاجیك به پیروی اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرها می سرودند وجوانان تاجیك آنراازبرمیکردند. پیام سراج الاخبار در جوانان ماوراءالنهرخیلی تاثیرات نغز ونیکوداشت . »

اما در هندو ستان

قراریکه از اسناد محرمانه ۲۱ جولائی ۱۹۱۶ م محفوظ در آرشیـــف ملی هند (شعبۀ داخلی سیاسی) برمی آید : شماره های سراج الاخبار علاوه بر ینکه در بازار هـــای بلادافغا نستا ن و قبایل پشتو زبـــا ن سر حدی دست به دست میگشت .در جراید هند و پارس و کشـــو ر عثمانی نیز مطالب آن اقتباس میشد. بنابرین درسپتمبر ۱۹۱٤م W.M. Haily چیف کشمنردهلی به سرماموراطـلاعات جنائی Sir Charles clive land نوشت : چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافی منافع ماست، بایدورودو توزیع آنرا در هند ممنوع قــــراردهیم .ازینرو ست که نائب السلطنه هند در دسمبر ۱۹۱٤ م عدم نشـــرچنین مقالات را از امیر افغا نستا ن خواستهٔ و امیر هم وعده داده بـــودکه چنین خواهد کرد . ولی لهجه پان

اسلامی جریده تغییر نکرد ودر شمارۀ ۱٦ اپریل ۱۹۱۵م شعر پشتوی (مولوی صالح محمد (قندهاری) رابه نشرسپرد ، که تماما مبنی بر پیغام اتحاد اسلام بود وگفت : که کفار درپیکاریکدیگر تماما نیست و نابود خواهند شد .

اگر چه حکومت هند بار ها درین باب، به امیر هوشدارهاداد، ولی سراج الاخبار بر نگشت و بنابرین مستر A.H. GRANT ناظر امورخارجه وسیاسی نائب السلطنه یاد آور ی کرد: «مانباید انتظار داشته باشیم که این جریده دفعتا طرفدار انگلیس خواهد شد ، ولی با تکرار این هو ـ شدار ها، امیر را بارعایای خوددست بگریبان خواهیم ساخت .یك جرید ۀ که در کابل نشر میگردد ، بایدتما یلات اتحاد اسلامی ومخالفت باخارجی ها داشته باشد. اگرشماره های دیگراین جر یده هم اینچنین تند باشد ، ما باید امیر را بروضع دوستانه یی که خودش درین با ره اختیار نموده بگذاریم . . . »

این یادداشت را گرفت بتاریخ ۲۱ جولائی ۱۹۱۵م نوشته که د ر آرشیف ملی هند محفوظ است .ولي چون سراج الاخبار در شماره ها ی بعدی همان روش راادامه داد ، بنابر آن گرانت سیاست نرمش درمقابل آن اتخاذ کردو نوشت :« اگر مادر مقابل سراج الاخبار ، روش تندی را عملی سازیم ، موجب شدت عمل گروه طرفدار جنگ در کابل خواهد بود . بنابرین اگر امیر بر سیا ست بیطرفی خود مستقیم باشد ، با ید درینگونه مسایل زیاده ازین نه پیچیم . »

بالاخره سیاست حکومت هند بریتانوی تقاضا کرد ، که مانع توزیع تمام شماره های سراج الاخبار د رهند نگردد و تا وقتی که خود امیر یا کار گزاران افغانستان درین باره چیزی نگویند ،حکومت هند نیز خاموش ماند واین پالیسی درنوشته‌های ۳۱ اکتوبر ۱۹۱٦ م ضبط شده است . (آرشیف ملی هند، دهلی)

(۴)

نتایج مساعی مشروطیت دوم

مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی وکمی، یك حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبـــود. ولی به لحاظ نتیجه واثر افگنی وتغییر سیمای سیاست و طرز اداره ، د رنهایت اهمیت بود زیرابفحوای «دو صدمرد جنگی به از صد هزار» جوانان مبارز این حرکت ملی ، سر چشمـهٔ امور مملکت را تصفیه نموده و بعـداز کشتن امیر حبیب الله ، زمام اداره را به اعلان امارت شهزاده امان الله خان و استقلال افغانستان بـــدست گرفتند .

این انتقال اقتدار سیاسی و اداره از دست یك گروه نادان کهنه پرست وسرداران مرتجع فرسوده مغـز ، به جوانان فی الجمله دانا و بینا و جویا، کار ی بود نیکو و میمون و مثمــــر، که تا سه چهار سال اول دورهٔ امانی به نفع مردم و مملکت جریان یافت . ولی این گروه کوچك و مخلص ، خالی از عناصر مغرض وفرصت طلب نماندو دستهای خرابکاران در آن به فعالیت افتاد . میدان خاندان پروری وپاره ستانی و جمع اموال و عقـــار وحتی فحشا و منکر گرم گردید ومرامهای نیکوی پادشاه و طرفداران اصلاح امور و حرکت جدیدراسیمای مکروهی داد ، که منجر بسقوط ایـن رژیم در زمستان ۱۳۰۷ ش واغتشاش ارتجاعی گرد ید . واین محل عبر ت است برای جوانان مملکت، که همواره باید باچشم بازو تفکرواحتیاط قدم بر

دارند و عناصر مغرض و خرابکـــاررادر بین خودنگذارند و بدانندکه‌برای پیشبرد مملکت و تطبیق مقاصدنیکوو خیر خواهی ، تنها جذبه و خلو ص وحسن نیت کافی نیست ، بلکه‌تدبیروجامعه شناسی و سیاست مدار ی و رفتار مطابق موازین عقلی‌واجتماعی‌نیز اشد ضرورتست .

بهر صورت ما نمیتوانیم از کا رهای نیکویی که بدست این گــروه مخلص و خیر خواه انجام یافته ، به‌اعتبار سوء عاقبت آن رژیم‌وناکامی بعدی آن چشم بپوشیم . زیرا فصلی‌مهم تاریخ اجتماعی افغانستان است که درتشکیلات مدنی افغانستان آزادچنین سهم گرفتند :

اول : در باز ستانی استقلا لافغانستان پیشقدم‌ودر جنگ‌استقلال رهنمائی نمودند و ضد استعماربودن

دوم : بعد از تحصیل استقـــلال،افغا نستان را بحیث یك مملکـت آزاد ومستقل بدنیا معرفی نمـودن‌وار تبا طهای سیاسی آنرا با ممالك دنیا قایم نمودن .

سوم : الغای‌رسم‌اسارت درمملکت‌وامحای بقایای آن .

چهارم : تعمیم معارف و کشایش‌مکاتب و مدارس و نشر جـرا یـد برای تربیه عامهٔاولادمردم درسراسرافغانستان وآغاز به پرورش ز با ن

پنجم : تشکیلات جدید در دوایرو دفاتر دولتی بر اساس تفکیـــك وظایف و تغییر سیستم مالیه ستانی‌و تاسیس گمر کات و دیگر دوایــر مالی و حسابی بر اساس محا سبا تطرز جدید و تر تیب بودجهٔمملکت .

ششم : فراهم آوری لویه جرگـه‌های عنعنوی ملی و نشر قوا نیــن انتخابات شورای دولتی و ملـــی.

هفتم : تشکیل کابینه مسئو ل وتفکیك قوای ثلاثه تقنین و قضاواجرا تعیین مراکز نظارت امور (وزار تخانه ها) .

هشتم: رواج برخی از مبانی‌ضروریه مدنیت جدید مانند پست،تلگرا ف تیلفون، موتر ، طیاره ،راههای موتررو، شهر سازی و مصنو عات وطنی

نهم : ارسال طلبه به خــا ر جمملکت برای تحصیلات عالی .

دهم :ترتیب وانتشار قانون‌اساسی بر اساس حقو ق مردم و دولت

و دیگر قوانین برای اجرای امـــورادار ی و قضائی و آفریدن روحیهٔ قا۔ نونیت در مملکت .

تلك عشرهٔ کامله ، این کار های نیك وآغازحرکت میمون دورهٔ امانیست که تا ر یخ و قضاوت بیطر فانـه انسانی فراموش کرده نمیتوانـــد . ولی سر انجام حسرتناك آنرا هـم برای عبرت آیندگان در نظر بایـــد گرفت که بگفته مولانا بلخی ص

هر هلاك امت پیشین که بود زانکه بر جندل گمان بردند عـــود

اگرچه انجام این حرکت باپیدایش اغتشاش اسفناك ۱۳۰۷ ش میمون نیفتاد ، مگر وجدان بینندهٔ صدا داردکه :

گرنبودی کوشش احمد توهم می پرستیدی چو اجدادت صنم

(مولانا بلخی)

مرامهای مشروطیت دوم:

روشنفکران افغان در مشروطیت دوم عیناً همان ده مرام مشروطیت اول را ـ که در سابق گذشت ـ پیروی میکردند . تنها به تاکتیك قدری وسعت بخشیده ودر برخی از حلقه هـــای تیز رو رادیکال آن اقدام به تر و ر واستعمال سلاح گرم هم جایـــزشمرده شد . چنانچه یکی ازجوانان آتشین این گروه بر موکب امیـــرحبیب الله آتش تفگنچه هم کشود (شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش)

از ادبیات همین عصر که نمایندهٔ تندروی و روحیهٔ انقلابی روشنفکران آنوقت باشد، این ابیات ازیك غزل (جلوه) شاعر جوان آنزمان است که گفت : •

تاکی از جور وستم شکوه وفریاد کنید!

سعی برهم زدن منشأ بیداد کنید!

ننگ دارد بشریت زچنین کهنه رژیـم

طرح ویرانی این بنگه بیداد کنید !

آشیان همه مرغان، زستم آتش ز د

قصدآتش‌زدن خانهٔ صیاد کنید!

غازه سازیدز خون شاهد آزادی را

تاز خودروح شهیدان‌وطن‌شاد کنید!

خانمان کردتبه ، تا شودآباد خودش

خانهٔ ظلم وستم یکسره برباد‌کنید!

کبریت شاعر جوان تیز رو دیگـرخطاب به امیر چنین گفت :

ای غافل‌ازز‌مانهٔ وشاغل به لهو گلف

با دشمن خبیث‌کسی‌کرده اســت حلف

خود فکر کن عدونه کند چون زعهدخلف

بایدگریست برسراین احمقی وجلف

تاچند بهر دیدن حق کوروکر شوید!

در نتیجه چنین افکار و تلقینا تموثر بود ، که بالاخر در زمستـــان همین سال ، امیر مذکور بدست یکی‌از جوانان این گروه مقتول گردید ، درحالیکه در مرامنامهٔ مشروطیت‌اول‌دهشت افکنی واستعمال سـلاح‌وزور نبوده است .

یکی از خصایص خط مشی گروهی‌این جمعیت ، توجه به تعمیم نوشت وخواند در زبان پشتو بود که‌مکاتبه‌های شخصی خود شانرا هم بایــن زبان میکرده اند و نویسنده ایـــن‌سطور مکاتبه های شخصی پشتـو را بقلم محمد ابراهیم خان چنداولـی‌هم دیده ام ، که بدون تعصب لسانی یا مذهبی به رفقای پشتو زبان‌مانـنـدمولوی غلام محی الدین وعبدالهادی۔ داوی وغیره نوشته بود (علیه‌الرحمه)

نکتهٔ سوم که‌درخطمشی انقلابـــــی‌جوانان افغان بنظر می آید اینسـت که در مادهٔ دوم مرام مشروطیت‌اول حاکمیت ملی و حکم قانون مطـــر ح بود. چون این کار به انتخابات آزادو ترتیب قوانین تعلق داشت‌وفرصتی

و مدتی را متقاضی بود ، بنابرین جمعیت اجازه میداد که یك شاه انقلابی ـ که بعد از امیر حبیب‌الله زمام امور را به کف بگیرد ـ میتواند که مدتی کار را موافق مصالح مملکت دوام دهد ، تا زمینه را برای حاکمیت ملی و حکم قانون مساعد سازد و از اینروست که امان الله خان غازی در سالهای نخستین شاهی خود به جدیت و خلوص کار کرد، تا اکثر قوانین ضروریه را در مدت چند سال ترتیب و حکم نفاذ داد و برای این کار یك مرکز ترتیب قوانین را در شورای دولت ، تحت نظر بدری بیگ و مولوی عبدالواسع قندهاری کشوده بود .

وسعت نظر و حرکات انقلابی این گروه ـ که شخص امان الله خان عامل و فراز آورندهٔ آن بود ـ بدرجه‌یی جلب توجه دنیا را کرد ، که لینن اولین سازندهٔ حکومت سوسیالیستی در بارهٔ آن گفته بود : یك شاهزاده زمامدار مطلق مشرق زمین ، امروز نسبت به کابینهٔ کار گر انگلستان مترقی تر است !

جوانان روشنفکر مشروطیت دوم، در خط مشی خود ، یك نوع وسعت و کشش و کوششی را جای داده بودند، که مطابق ایجابات عصر بود و خود را در قالب محدود مرامهای رفقای سابق مشروطیت محدود نمی ساخته اند .

اگر چه این وسعت فکر و عدم محافظه کاری از یك طرف برای پیشبرد امور سود بخش بود ولی بقول غبار :

« دربین روشنفکران وطن پرست، یکدسته عناصر مرموز ، به شکل « حزب نقابدار » و مصنوعی رخنه کرد . این نقابداران شار لتان ، در مرکز و شرق کشور ، جهت فریفتن مردم ، شعار های دروغین « انقلابی» میدادند و ظاهراً ازجمهوریت دم میزدند . اما اینها معنا دشمن جدی دیموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده، برای دیگران خدمت میکردند . . . و زیر عنوان جمهوری خواهی ، برای از پا در آوردن رژیم امانی کوشیدند (افغانستان در مسیر تاریخ ۸۱٤)

بهر صورت تغییر کلی در مرام اول روی نداد و آنچه در سالهای اول دورهٔ امانیه با خلوص و وطن دوستی اجرا شد، بحال مملکت و حرکت جدید آن مفید بود ولی انزوای سیاسی شخصیت های مانند محمود طرزی و عبدالرحمن لودین وداوی و میر قاسم خان و دیگر عناصر فکور جامعه شناس وطنخواه و تخلیهٔ میدان عمل برای دستهای مشکوك یامغرض پول پرست ، بنیان رژیم امانی راسخت تکان داده بود . زیرا زمام امور بدست نادانان منفعت جوی که بر بنای خاندان پرستی یا حب شخصی به میان آمده بودند ـ افتاده بود ،و هم اینان مسئول سقوط رژیم امانی اند ، که فساد ورشوه ستانی و پول اندوزی و مردم آزاری را رواج داده بودند .

خزب سری در بار:

در بارهٔ این مطلب نویسندهٔ این سطور از اشخاصیکه در آن وقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند، بدین تفصیل چیزی نشنیده ام . ولی غبار در مسیر تاریخ (ص ۷۲۵) شرحی مینویسد که در ینجا (العهدة علی الراوی)گفته اقتباس میکنم . چون مطابق اطلاعات منابع سراغ رسانی انگلیسی که در کتاب تحریك شیخ الهند ترجمه و چاپ شده، نائب السلطنه سردار نصرالله خان و پیشکار شس مو لو ی عبدالرازق اندر (ظاهرا) مبداء بسی ازحرکات ضد انگلیسی شمرده می شده اند ،اگر چنین داستانی را واقعی ودر خوریقین بدانیم بعید نیست . غبارمینویسد :

« بعلاوه این جنبشهای فکری سری وعلنی ، هستهٔ تحول در نفس دربارنیز نشو ونمامیکرد. اصلاح طلبان لبرال در باری ازروش امیر حبیب الله منزجر بودند . چون خودقدرت حرکتی نداشتند ، باید دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند . این شخص سردار نصرالله

بزرگترین فرد خانوادهٔ شاه نبود،زیرا او باآنکه مردضداستعماروخوا-
هان استقلال کشور بود (؟) درادارۀدولت دلبستگی بنظام قرون و سطائی
وسلطنت مطلق العنان داشت ..... پس یگانه شخصی که در آن خانواده،
مورد توجه لبرالهای در بار قـــرارگرفت ، عین الدوله امان الله خان ،
جوان صاحب نظر و ترقی خواه‌زحمت‌کش متواضع بود ، که بزودی د ر
راس یك حلقهٔ متجدد در بار قـــرارگرفت و او توانست نائب السلطنه را
بحیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتائی نماید ، که امیر را در
جلال آباد بکشند و بجایش نائـــب السلطنه را بنشا نند . گویند برای
اجرای این عمل ده دوازده نفـــر ازاعضای جمعیت سری بر قرآنی تحریر
وامضا نموده به سردار سپردند (؟)ولی در روز معین ، سردارازخانه‌نبر
آمد و باکشتن برادر مخالفت کـــردو نسخه قرآن شریف پیش اوماند.
ولی معاهدین خود را در معرض هلاك قرار نداد . . . تاکه امان‌الله خـــان
بعد از جلوس خود واسارت عمش ، شجاع‌الدوله‌را بطلب‌همان عهد نامه
پیش او در محبس ارگ فرستاد.ولی سردار جواب داد : نمیدانم آ ن
قرآن شریف کجاست ؟ . . . این‌قرآن شریف با تمام تلاشی که د ر
جلال آباد و کابل در خانه های سردار بعمل آمد ، پیدانشد . » (۱)

این داستان را مرحوم غبار درسنه ۱۹۲۱م۱۳۰۰ش درهرات ازشجاع-
الدوله شنیده بود واین حزب سر یدربار غالبا همان گروه رجال در بار
و غلام بچه گان مربوط شهزاده امان الله خان اند لاغیر، که درین کتاب
چند بار از آنها ذکری کرده ایـــم

---

(۱) غبار امیسر ۷۴٦

(۵)

رجال سهم در حرکت دوم مشروطیت

۱- عبدالهادی داوی «پریشان»:

فرزند عبدالاحد اخوند زاده طبیب‌قوم داوی قندهاری و متولد ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش در باغعلی مردان کابل است ، که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۹۰ ش در مدرسهٔ حبیبیه تا درجهٔ رشدیه تحصیل کرد و شاعر و نویسندهٔ هر دو زبان پشتو ودری بر آمد و زبانهای اردو ، ترکی‌راهم یاد گرفت . عربی وانگلیسی رانیز بدرجه یی که ترجمه کرده‌میتوانست میدانست ودر سنه ۱۲۹۰ ش بمعیت‌عبدالرحمن‌لودین در اداره‌سراج‌الا - خبار به شاگردی و زیر دستی محمودطرزی کسب افتخار کرد ، تا حدیکه آن شخصیت بر جستهٔ مملکت ، این‌دو نو جوان فاضل را « دوشهبال» خود میگفت واو گاهی به امضای‌واضح و گاهی به تخلص پریشان مضامین انتباهی و سیاسی در سراج‌الاخبار نشر میکرد و عضوفعال و فکور جمعیت رفقای مشروطیت‌دوم و سر بر آوردهٔ جوانان متجدد وطندوست بود و بدو مرکزپرورش فکری جوانان افغان که یکی اطاق مولوی غلام محی الدین افغان‌در سرای پشاوریان شور بازار و دیگری حجرهٔ مولوی عبدالرّب درمدرسهٔ شاهی بود رفت و آمدداشت واین هردو از رهنمایان حبس‌دیدهٔ مشروطیت اول بودند .

پریشان کسی است که‌درنهضت‌ادبی و فکری جدید، بعد از استاد

خود محمود طرزی در صف اول‌قرارمیگیرد واز ایام جوانی به آثارواشعار شاعر و فیلسوف مسلمان هنـــــدعلامه اقبال ولعی داشت ودر جنگ اول جهانی هنگامیکه جوانان افغان ،مقارن با مرام مشروطه خواهی ، بــه غرض استفاده از فرصت مساعد ،صدای استقلال طلبی افغا نستا ن را هم بلند ساختندو وفد آلمانی وترکیه‌به کابل رسید ، محمود طرزی مقاله سیاسی حی علی الفلاح را در شماره‌غره ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ۱٦ جد ی ۱۲۹٤م نو شت (که سانسور شد)عبدالهادی بامضای پریشان ،منظومهٔ مسدس بر انگیزندهٔ « بلبل گرفتار»را درشمارهٔ ۱۲ سال ٦ سراج‌الاخبار ٥ دلو ۱۲۹٥ ش ۲٥ جنوری۱۹۱۷م‌به نشر سپرد . چون ترجمهٔ‌پشتوی آن از طرف مولوی صالح مـحـمدقندهاری در شماره ۲۰ سال ٦ مورخ ۲ جوزا ۱۲۹٦ ش ۲۳ می ۱۹۱۷ م‌هم منتشر شد ، مو جب نگـــرا نی نما یندهٔ سیاسی بریتانیه در کابـل‌گردیده و خودش بدیدن پریشا ن و صالح محمد به مدرسهٔ شاهی‌ومجمع‌این جوانان سرکشی کرد ، که سر گذشت این قضیه در آرشیف ملـــی‌دهلی موجود است .

نویسندهٔ این سطور خوب بیـــاددارم، هنگامیکه همین شماره‌سراج‌ـ الاخبار بقندهار رسید ، آنرا درمحافل جوانان وپیران و حـــتی در مجـــاـ مع نسوان نیز بامراق ودلچسپـــی‌فراوان میخوانده اند و گاهی باخواـ ندن آن اشك هم میریخته اند .

پریشان باوجودیکه جوان منـوروشاعر و دانشمند و مشروطه خـواه بود ، در گپ و سخن مانند محمـو دطرزی آهسته وسنجیده ومتین‌میـ نمود ، باشور و حرارت سخن نمی‌گفت . ولی میتوانست با خونسردی وتحمل شنونده را زیر تاثیر عمیق‌بگیرد واز ینرو در طبقه جوان آ ن وقت نفوذ ژرف و استادانه یـــی‌داشت و چون در سالهای طولا نی حکمرانی کابینه محمد هاشم خـان‌در حبس نگهداشته شد ، وقتـــی سید احمد خان قندهاری مشاورصدارت به محمدهاشم خان‌یاد آوری کرد: که اگر یك فرقهٔ منظم با توپ‌وتفنگ‌بدست این‌آدم بی‌آزار(مراددادویست) بدهند ، وی از استعمال آن قـــو ه‌عاجز است . پس چرا او را درزندان



اعلیحضرت شاه امان الله (۱۲۹۷ـ ۱۳۰۷ ش) پادشاه محبوب افغان. بالباس سربازی وشمشیر برهنه ـ در روز اعلان جهاد علیه استعمار انگلیس واعلام استقلال تامه افغانستان

نگهداشته اند ؟ محمدهاشم‌خان در جواب گفته بود«شمااورانمی‌شناسید، بااین قیافت آرام و صالح ، یك گپ‌او از یك گلولهٔ توپ زیاده تر مو ثر است ! » (۱)

پریشان با سجایای خوب ره‌آموزیو رهروی و رهبری با محمود طر زی در ادارهٔ سراج الاخبار باقی ماند وبا تمام جوانان‌مشروطه‌خواه‌و شخص امان الله خان‌آشنا ومحشور بـــود.چون شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش در جشن تولد امیر حینیکه موکب او به‌سواری موتر به شور بازارکابــل رسید ، یکی از همکاران پر شو رونوجوان داوی ، عبدالرحمن لودیـن بر امیر بضرب گلولهٔ تفنگچه حمله‌کرد که به آماج ننشست وخودلود ین شدیدا در ارگ در غل و زنجیـــر کشیده شد ، فردای آن پریشان راهم بااو برندان انداختند ، که این‌دورهٔ‌حبس بسیار پر آزار را مدت هفت‌ماه درغل و زنجیر گذرانید و یکی ا ز یاران محبوس اومیر یار بیگ‌خان بدخشی در آنجا میسرود:

بندی یی رابسی بود زولانه یی   این همه زنجیر در زنجیرچیست؟

پریشان میگفت که یکی از یا ران‌بیرون محبس چنیـن نوشته بود :

به شب‌نشینی زندانیان‌برم حسرت!

که‌نقل‌مجلس شان دانه های زنجیر است.

در باریان امیر این دو جوان رامحکوم به اعدام میدانستند و لی‌خود امیر حکم کشتن نداد و چون در اواخرخزان ۱۲۹۷ ش به جلال آباد رفت، این کار را به باز گشت خود دربهارآیند ه مو کول نمود و خودش شــب ۱۹ د لــــــو ۱ ۲ ۹ ۷ شـــــ ۲۰ فبروری ۱۹۱۹ م در کله گــوش لغمان کشته و شکار اجل شد .

تمام زندانیان جوان ،بعداز جلو س امان الله خان ۹ حوت ۱۲۹۷ ش رها شدندوچون‌درحرکت مشروطیت‌با شخص‌پاد شاه جدید آشناوهمکار

---

(۱) شنیدگی نویسندهٔ این سطوراز خود مشاور مو صوف .

بودند ، در ساختن افغا نستا ن‌نوین‌و تحصیل استقلال نیز بااو همنوا و همدست گردیدند وعبدالهادی‌پریشان‌بحیث اولین سردبیر جریده نوبنیاد امان افغان منصوب شد، کـه‌شمارهٔ‌اول آنرا در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش‌اپریل ۱۹۱۹م نشر نمود و مدتی بدیـــن‌وظیفه باقی ماند و بعد از ین مراتب ذیل راطی کرد :

۱ـ عضو هیئت سیاسی افغانستان درکوه مسوری هند تحت ریا ست‌محمود طرزی ۱٦ اپریل تا ۱۸ جولائی۱۹۲۰م ۱۲۹۹ ش .

۲ ـسفیر افغانستان‌در بخارا۲۱دلو ۱۲۹۹ ش ۱۹۲۰ م

۳ـ عضو هیئت مذاکرات افغـــان‌بادابس نمایندهٔ هند بریتا نوی در کابل (۵ جنوری تا ۲۲ نومبـــــر۱۹۲۱م) ـ ۱۵ جدی ۱۲۹۹ تـــا عقرب ۱۳۰۰ ش .

٤ـ مدیر شعبه هند وار و پا دروزارت خارجه ۱۳۰۰ ش ۱۹۲۱ م .

۵ ـ مستشار وزارت خـــا رجه۱۳۰۱ ش ۱۹۲۲ م

٦ ـ رئیس هیئت سفارت فوق العاده به بخارا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳م

۷ ـوزیر مختار نخستین افغـــانستان در لندن و افتتاح سفـــار ت خانهٔ افغانی در آنجا ۱۳۰۲ ش۱۹۲۳م

۸ـ استعفا ازسفارت لندن ووزیرتجارت در کابل ۱۳۰۵ تا زمستـــان ۱۳۰۷ ش (۱۹۲٦ ـ ۱۹۲۸ م)

۹ـ وزیر مختار افغانســتان د ربرلین ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ش (۱۹۲۹ ـ ۱۹۳۲ م)

۱۰ـ استعفا از سفارت برلیـــن‌و باز گشت بوطن ۱۳۱۱ ش۱۹۳۲م

۱۱ـ عضو افتخاری انجمن ادبی‌کابل ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م

۱۲ـ دورهٔ حبس ۱۳ ساله درارگ‌کابل ۱۳۱۲ ـ ۲۵ قوس ۱۳۲۵ شـــ ۱۹۳۳ ـ ۱۹٤٦ م)

۱۳ـ سر منشی در بار شاهـــی۱۳۲۷ ش ۱۹٤۸ م

۱٤ـ وکیل ده سبز کابـــل ورئیس گماشتهٔ شورای‌هفتم ۱۳۲۸ـ ۱۳۳۲ ش (۱۹٤۹ ـ ۱۹۵۳ م)

۱۵ـ سفیر افغانستان در مصـــر۱۳۳۲ ش ۱۹۵۳م
۱٦ـ سفیر افغانستان‌در اندونیزیا۱۳۳٤ ـ ۱۳۳۸ ش(۱۹۵۵ـ۱۹۵۹م)
تاریخ وفات در کابل ۲۷ اسـد۱۳٦۱ ش ۱۹۸۲ م‌بعمر ۸۸سالگی .
۱۷ـ رئیس گماشته مشرانوجرگه (مجلس اعیان) بعداز ۱۳۳۸ش

تالیفات :

۱ـ زما رسول پاك : ترجمۀ پشتوی کتـاب اردو پیغمبـر ا سـلام تالیف عبدالمجید قرشی طبع لاهور۱۳۳۸ ق از طرف جریدۀافغانستان .

۲ـ تجارت ما با س ،س ،ر : رساله بزبان دری در بارۀ تجارت‌دو مملکت که در اوقات تصدی و زار ت‌تجارت نوشته شده ودر ۱۹۲۷ م در مطبۀ انیس چاپ شد .

۳ـ غیاصه: نظم پشتو در۱۳٦۵ق

٤ـ لالی ریخته: ترجمه منطـــوم‌اشعار اردوی دکتر اقبال بـــز با ن دری، که جلداول ودوم آن‌در کابل۱۳۵۵ ش طبع شده است .

۵ـ نغمات : مجموعۀ اشعـــا رخود او.

٦ـ گلخانه ـه مجموعۀ اشعار پریشان با منتخبات اشعار شعـــرای دیگر .

۷ ـ رجال وطن : شرح احـــوال‌و آثار برخی از مشاهیرافغانستان .

۸ ـ زیست نامه : مشتمل برشرح‌حال خودش .

۲ـ عبدالرحمن لودین متخلصـــ به کبر یت :

پسر کاکا سید احمد لودین‌قندهاری که درنمره (۷) رجال و محبوسین مشروطیت اول ذکر شس گذشت .کبریت در حدود ۱۲۷۲ ش درشهر کابل بدنیا آمد ودر ایام کودکـــی‌سواد خوانی را از پدر خود یاصو ل مرتبۀ پدرش « طرز کاکا» آموخـت‌ودر مدرسه حبیبیه تا نهایت متوسط (رشدیه) درس خواند .درحالیکـه‌علاوه بر زبان دری و پشتو ، زبـا ن ترکی واردو و اندکی عربی‌و انگلیسی‌راهم فرا گرفته بود واز ین زبانها به

دو زبان داخلی وطن ترجمه کـــرده میتوانسیت و نو یسلدهٔ نیرومنددری و پشتو واز پیشروان جوانان تیزروافغان بود.

کبریت بعداز تکمیل تحصیـــلات خود تا درجهٔ رشدیه مکتب حبیبیه در سنهٔ ۱۲۹۰ ش درادارهٔ سراج الاخبار به حیث محرر پذیرفته شد و چنـــد سال زیر تربیهٔ فکری وادبی محمـــودطرزی کار کرد ودر ینوقت بود ، که چند زبان آموخت ودز ادبیات واجتماعیات و حقوق مطالعه کردواز آن استاد، بسا چیز ها فرا گرفت و مقالات اودرسراج الاخبار نشر می شد .

کبریت جوان آزاده ظریف و نقـ‍ـا و کوشا ونهایت دلیر و صریح اللهجه بار آمد و همواره تمایلات دست چپی داشت ودر مشروطیت دوم ،گروه تند رو دست چپی را رهنمائی میکرد وطوریکه گفتیم شب ۱۲ سرطـــــان ۱۲۹۷ ش بر موکب امیر حبیب الله آتش تفنگچه کشود . چون گلوله اش به آماج ننشست او را بگر فتنـــــدودر غل و زنجیر کشیدند ، ولی مدت این زندان و محکومیت به اعدام ا وکوتاه بود . زیرا بعد از کمی ۸ ماه خود امیر در شکار گاه کله گو ش کشته شد .

عبدالرحمن که به قول غبـــار :جوان چهار شانه دارای چشمـــان سیاه ونافذ وموی مجعدوقدری بهفـــربهی متمایل ودر زبان دری نویسندهٔ وشاعر مبتکر و مستقلی بود . بمجردجلوس امانی در اوخر حوت ۱۲۹۷ ش از زندان بر آمد و با همان روحیهٔ جدی و دلیر در راس جوانان متجدد پیشرو ایستاد و مدتی در ادارهٔ جریده نوبنیاد امان افغان کار کرد و بعد از آن به مشاغل رسمی ذیـــل پرداخت :

۱ــ عضویت مرکز قانون گذار ی ۱۳۰۰ ش .

۲ عضویت هیئت سیاسی فـــو ق العادهٔ افغانستان در بخارا ۱۳۰۲ ش.

۳ــ رئیس ثانی مرکه پشتو ۱۳۰۲ ش .

٤ــ رئیس اول مرکه پشتـــــو ۱۳۰۲ ش .

۵ـ کفالت سر منشی شاه ۱۳۰۳ واستفعا از ان و کناره گیری درقندهار ۱۳۰۴ ش

٦ ـ رئیس بلدیهٔ قندهار ۱۳۰۵ ش

۷ـ رئیس گمر کات کابل ۱۳۰٦ تا ۱۳۰۷ ش (حبس اودر دوره سقوی)

۸ـ رئیس بلدیهٔ کابل ۱۳۰۸ ش. آویزش با نادر شاه وقتل او بیرون قصر دلکشا بحکم پاد شاه مذکـــور بعمر ۳۷ سالگی ۱۳۰۹ ش ۱۹۳۰ م.

کبریت که مرد نقاد و دارای صراحت لهجه بود ، همواره در دســت چپ کردار های عمال ناپاك دولـــت امانی واقع میگردید و حتی مو جب استعفای او از سر منشی گـــر ی شاه در ۱۳۰٤ ش همین سجیه ا و بود . وی عملا از « میدان فساد » به قندهار کناره گزید وطوریکه خودش در همان سال به نویسندهٔ این سطور گفت : سازمان دولت مانند لجن زاری بود، که هر کس در داخل آن آلوده دامن شدی . بنابرین از آن « میـدان فساد » خود را بر کران ساختم .

در ایام فراغی که کبریت در بازاربردرانی و کوچهٔ لودینان درخانهٔ پدری کناره گیری کرده بود ، نو یسندهٔ این سطور گاهی بخدمتش میرسید م و او در مقالهٔ نویسی ومطالعات ادبـــی بمن رهنمائی ها میکردو آنوقت جوانی من بود، که از صحبتش سودها برد می وحظ ها اندو ختمی .

چون شاه امان الله خان در سنه ۱۳۰۵ ش به دیدن اوضاع قندهار آمد، بخواهش مکرراوریاست بلدیه (بنارو الی) قندهاررا تاسیس کرد، ولی بعداز یك سال در کابل به ریاست گمرکات مقرر شد ، که با پاکدامنی و تقوای اداری آنرا پیش برد. وقتی که ازقندهار به کابل حرکت میکرد ،بـه یاران خود میگفت :ادارات دولتـــی (مخصوصاً گمر کات) مراکز فساد و پول ستانی است ، خدا یاری دهد، که گمرك کابل را ازین آلودگیهـــا پاك سازم .

کبریت در لویه جرگه هــــای پغمان ۱۹۲٤ و ۱۹۲۸ م برخی خوا- هش های مردم را نمایندگی کرد ودرمجلس قصر ستوری ۱۵ میـــزان

۱۳۰۷ ش ۱۹۲۸ م هنگامیکه شاه‌امان الله برخی ریفورمهای افراطی خود را اعلان داشت‌و خود را«پادشاه‌انقلابی » خواند . کبریت گفت : اعلیحضرت خود را شاه انقلابی‌معرفی‌نمودند . پس توقع میرود ، که انقلاب در دستگاه دولت‌رابپذیرند .ده سالست که اعلیحضرت وظیفهٔ صدارت عظمی را شخصاً بدوش‌گرفته اند. در حالیکه انقلاب‌متقاضی آنست که شخص مسئول دیگری به‌حیث صد اعظم تعیین گردد ،تامردم او رامسئول‌اعمالش قرار داده‌بتوانند. (۱)

در همین مجلس چون شاه رفع‌نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه ثریا بازوی باز دران شرکت کرد ودر بارهٔ این حرکت رای خواسته شد، همه تایید کردند الا دوتن عبدالرحمن‌رئیس گمرك کابل و عبدالهادی وزیر تجارت . این دوتن میگفته‌اندکه ما از اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم، ولی نه در این موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است‌واز همین حرکت مصلحانه هم یک فتنه می‌سازد (و چنین هم شد)این بودکه‌فردای آن‌میرقاسم خان‌سر- منشی از طرف شاه گماشته شد. تااز هردو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هردو استعفا نامه را با استعفای‌خودش بحضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ ش بود ، که بااین حرکت‌ناسنجیده ، اغتشاش نا میمون ارتجاعی‌هم آغاز شده‌بود...

عبدالرحمن از ایام جوانی رویهٔ‌ضد انگلیسی را در سیاست داشت و همواره در ین راه گام میزد و حکم‌قتلش هم غالبا از همین رو صادر شد . در اوایل شاهی نادر شاه که‌او را رئیس بلدیهٔ کابل گماشته بودند، روزی در دلکشا برسفره شاهی نان خورد وشاه با او بنر می سخن میگفت . چون از نان خوردن‌فارغ شدند شاه به سپاهیان حاضر

---

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳

یاش ، بدون مقدمه امر داد ، تا اورابگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند.
این امر در چند لحظه در پای یکی‌ازدیوار های دلکشا بمعرض عمـل گذاشته شد و جوانی را که دارای‌سجایای عالی شجاعت و مقـداری از دانش و بینش وطبعی دراك‌وظریف‌ووطن خواه راستین بود ، بگلو لهٔ ستم و جفا کاری زده و بکشتند وطومار زندگی پر افتخارش‌را درنور دید ند .

از عبدالرحمن برخی منظو ما ت‌سیاسی واجتماعی تندو زنندهٔ با یك رساله بیو گرافی رجال عمـدهٔافغانی و قاموس بزرگ لغـات پشتو بزبان دری باقی مانده بود ،که‌متاسفانه نسخ آن با کشتنش ازبین رفت.

از یك مخمس انتقادی او قوهٔسخن‌وری وصراحت‌لهجه‌اش آشکاراست، که راجع به ارباب اقتدار و مغروران‌عصر خود چنین میگفت :

هریك نشسته است بزین‌آنچنا ن‌تلك
کش‌نیست‌غم زملت وپرواش از ملـك
با صد غـرور و کبر همی تازداسپ دك
کس‌نیست‌تا بسینهٔ ایشان کنـد شلـك
خوب ای خران چرید که تا چاغترشوید!

باری کبریت‌لودین‌در حرکت‌جدیدفکری که بعد از ختم جنگ اول و نهضت استقـلال در افغا نستا ن‌پدیدآمده بود ، شخصیت پیشرو و نقاد وظریفی داشت و بین جـو ا نان‌معاصر خود ، محبوب و گا هـی پیشوا بود ، که کهنه پرستان‌محافظ‌کار او را دوست نداشته اند .

۳ــ میرغلام محمد غبار :

میر غلام محمد غبارولد میر محبوب‌خان کابلی (اصلا فرملی) که درحدود ۱۲۷٦ ش در دروازه لاهوری شهـر‌کابل بدنیا آمد ودروس ابتدائی رادر خانوادهٔ خود که اهل سواد و دانش‌و کار مندان دفاتر حکومتی بودند

فراگرفت ودراواخر عهدامیرحبیب‌الله‌خان با جوانان افغان مشرو طیت دوم محشور گردید و مطالعات خود ر ادر تاریخ و اجتماعیات دوام داد، تا نویسنده‌نیرومند صاحب‌ذوق‌زبان‌دری‌برآمدوبه‌نوشتن مقالات ادبی وسیا-سی پرداخت .

وی درحدود ۱۲۹۶ش‌در خان آبادماموریت گمرک‌داشت ودر۱۲۹۸ش کارمند کوتوالی کابل بود، بعدازآن‌جریدهٔ ستارهٔ افغان را بتـاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ ش از جبل‌السراج نشرکرد ودرسنه ۱۳۰۰ ش بحیث عضو ریاست تنظیمه‌شجاع الدوله به‌هرات رفت‌وبعدازان درسنه۱۳۰۳ش درمسکو نما ینـدهٔ تجارتی بـود. چون‌در ۱۹سرطان۱۳۰۳ محمدنادر-خان به حیث سفیر افغانی در پاریس‌مقرر شد ، غبار باا‌و سکر تر آ ن سفارت بودو پس ازان به کابل آمدو در لویه جرگه های پغمان ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش بحیث وکیل مردم کا بـل‌شامل شد و افکار جوانان افغـان را مانند یك عضودست‌چپی نما یندگی‌میکرد ومبلغ دیمو کراسی وحکومت قانونی بود ، تاکه در سنه ۱۳۰۹ش به سر کتابت سفارت‌افغانی دربرلین مقرر شد .

در سنه ۱۳۱۰ شس چون‌انجمن‌ادبی در کابل تاسیس شد ، غبـار یك عضو فعال این انجمن بود وسلسله‌مقالات « افغانستان و نگاهی به‌تاریخ آن » را می نوشت ، تاکه در سنـه ۱۳۱۱ شس‌درمحبس‌سرای‌موتی کابل زندانی سیاسی گردید ومدت ایـن‌حبس رنج افزا تا ۱۳۱۵ ش دوام کرد واز آنجا بیکی از قرای دوردست‌ولایت فراه تبعید گردید که تا سنه ۱۳۱۷ ش در آنجا ماند ودر سنـه۱۳۱۸ ش به قندهار آورده شد ،که در آنجا کتاب احمد شاه بابا راتالیف‌کرد ودر سال بعد از ۱۳۲۰ ش پس بسکونت در کابل اجازت یافت ودرینجا عضو انجمن تاریخ بود و مدتـی هم جریدهٔ انیس را نشر میکرد .

در انتخابات شورای دورهٔ هفتم۱۳۲۸ ش به حیث وکیل مردم شهر کـا بـل منتخب گـر د یـد ودرمبارزه‌های قانونی دسته کوچك

وکلای روشنفکر ومبارز شرکت کرد وبه تاسیس حزب و طن و نشر جریدهٔ هفتگی وطن پرداخت هنگامهٔ حق طلبی و دیمو کراسی وقانونیت و حکومت مشروطه را گرم داشت ودر انتخابات دورهٔ هشتم ۱۳۳۱ ش باز داوطلب و کالت مردم کابل درشوراگردید ، ولی در ضمن مظاهره عامهٔ مردم کابل که به طرفداری او میکردند گرفتار شد و بزندان افتاد که این دورهٔ حبس او در ولایت کابل تا ۸ سال دوام کرد ، و چون از ین زندان ولایت کابل در ۱۳۳۹ ش رهایی یافت در ریاست مطبوعات مشاور بود ، و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را مینوشت .

غبار در آخر عمر خود به مرض معده گرفتار ودر سنه ۱۳۵٦ ش در یك شفاخانهٔ برلین بستری بود تاکه بعد از عملیات بطنی بتاریخ ۱٦دلو همین سال ، چشم از جهان پوشید وروز ۲۲ دلو در مقبرهٔ خانوادگی در شهدای صالحین مدفون گردید ، در حالیکه مدت نیم قرن درحرکات اجتماعی و سیاسی وادبی مملکت سهم بارزی گرفته بود .

غبار که در ایام سالخوردگی بسن بیش از هشتاد از جهان رفت مرد خوش قیافت بلند بالا و ظریف گویاوجویای گربزی بود ، که با نفوذ کلام واستدلال قوی میتوانست جوانان را بدور خود فراهم آورد ، وچون قلم روان و نیرومندی داشت میتوانست در تاریخ وادبیات وسیاست واجتماعیات مباحث دلچسپی بنویسد ، که از آنجمله نمونهٔ کارو افکار و تحلیل و نظرش بو قایع ، در کتاب مسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را باوجود برخی لغزشهای تاریخی و عمدی و بعضاً ارادی ، با قوت بیان و ظرافت ادبی ، دلچسپ ودر خورخوانش ومطالعه ساخته است .

وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنابرین در تاریخ نگاری خود ناظر بیطرف بنظر نمی آید و لو به استعداد های

مختلف مردم افغانستان ـ که درطول تاریخ نشان دادانند ـ ایمان کامل داشت واین (ملت) را می پرستیدوهمواره میخواست بدین مقصد گام بر دارد و حتی گاهی تظاهر هم نماید.

روی همرفته غباردررجال سیاسی وادبی دورهٔ معاصر ، چهرهٔ نقادو شخصیت رادیکال دیمو کراسی طلب دانا و گربزی بود ، که در مراحل ترقی خواهی و تجدد و حرکات ادبی وسیاسی سهم کافی داشته ودر ین راه بحیث فرد ترقی خواه پیشرو ، رنجهای فراوان و محرومیت ها دیده ودوبار در حدود زیاده از ۱٤ سال حبسهای طاقت فرسا را تحمل کرده است. وی گاهی این بیت را زمزمه میکرد :

شمعها برده ام از صدق بخاك شهدا
تا دل ودیدهٔ خونابه فشانم دادند

روانش شاد باد !

آثار غبار :

۱ـ افغانستان و نگاهی بتاریخ آن ، مقالات مسلسل در جلد اول و دوم مجلهٔ کابل انجمن ادبی ۱۳۱۰ ـ ۱۱ ش

۲ـ احمدشاه بابا افغان طبع کابل ۱۳۲۲ ش

۳ـ افغانستان در مسیر تاریخ ، مشتمل بر رویداد تاریخی سیاسی افغانستان از گذشتهٔ دورتا ۱۳۰۷ش طبع کابل ۱۳٤٦ ش ۱۹٦۷م

٤ـ خراسان (رساله) طبع کابل ۱۳۲٦ ش .

۵ـ افغانستان بیك نظر طبع کابل ۱۳۲٦ ش

٦ـ تاریخ افغانستان جلد سوم از ظهور اسلام تا سقوط طاهریان طبع کابل ۱۳۲٦ ش .

۷ـ تاریخ ادبیات دری افغانستان در قرون اخیر (کتاب درسی وزارت معارف) طبع کابل ۱۳۳۱ ش .



محمد ولی خان دروازی

٤ محمد ولی خان دروازی:

از اشراف زادگان بد خشان وسر گروه دستهٔ غلام بچه گان خاص، جوان دراك و هوشیار کار دانی بودکه بدربار امیر حبیب الله خانقرب خاصی داشت ووابستهٔ گروهی بودکه شهزاده عین الدوله و خاندانشاغاسی (۱) بارکزائی علیا حضرت سرور سلطان سراج الخواتین مادرش هم بدان متعلق بودند وافراد خاندانسپه سالار غلام حیدر خان چرخی مانند غلام نبی خان وغلام جیلانی خان و غلام صدیق خان پسران چرخی و دیگران نیز بااین گروه بستگی داشته اند.

چون دختر خالهٔ سراج الخواتین صبیه فقیر محمد خان شاغاسی در حبالت محمد ولی خان بود (۲) دروقایع جلوس امانی، فعالیت شایانی بهاثبات رسانیده که به تاریخ دهم حوت ۱۲۹۸ ش برتبه جنرالی ونشان حسن خدمت نواخته شد و بعد ازان به حیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در راس هیئتی به دولت شوروی و دیگر ممالك اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و باموسس دولت شوروی لینن وسران انقلابیون اکتوبر ۱۹۱۷ م ملاقاتها نمود و روابط سیاسی افغانستان مستقل را باآن دولت قایم داشت ومعاهدهٔ نخستین دولتین را باچیچرین وقره خان در ۱۲ ماده امضا نمود (۲۸ فبروری ۱۹۲۱ م ۱۰ حوت ۱۲۹۹ ش)

این هیئت سفارت سیار بهریاست محمد ولی خان بعد از سفر اروپا و

---

(۱) شاغاسی شکل مغفن کلمهایشیك آقاسی ترکیست کهرتبهدولتی موازی وزیر دربار بود وشاغاسی شیردل خان ملقب به لوی ناب در عصر امیر شیر علی خان این مقام راداشت که نائب الحکومه ترکستان افغانی نیز بود و پسرش خوشدل خان لوی ناب دوم پدر اندر سراج الخواتین، مدتی نائب الحکومگی قندهار داشت که پدر والی علی احمد خان باشد.

(۲) مهدی فرخ: تاریخ سیاسی افغانستان ۳۶۰

امریکا و معرفی افغانستان مستقل بدنیا و مذاکرات سیاسی باوزار ت های خارجهٔ ممالك اروپا به تاریخ ۱۱جوزای ۱۳۰۱ش ۱۲می۱۹۲۲به کابل برگشت در حالیکه شخص امان‌الله‌خان از خدمات محمد ولی خان قدر دانی نمود واو را بجای محمود طرزی بحیث وزیر خارجه مقرر داشت (پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۰۱ ش) وپس از یکماه بموجب فرمان یکشنبه ۷ اسد ۱۳۰۱ ش نشان اول مملکت لمراعلی با املاك مزروعی و باغی و عمارات قلعه مرادبیگ باو بخشیده شد و بعد از ین دوره های وزارت خارجه ووزارت حربیه ۱۳۰۲ ش راهم طی کرد ودر اغتشاش ۱۳۰۳ ش پختیا درانطفای بغاوت قبایل، قوماندان آن محاذ بود وچون درسنه ۱۳۰۶ش شاه افغانستان عزم سفر اروپا نمود ، وی بحیث کفیل وزارت خارجه ووکیل مقام سلطنت باقی ماند، که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات یك جمهوریت بوده است (!)

محمد ولی خان از آغاز جوانی در حلقه های ضد انگلیسی کابل محشور بود و تا آخر عمر ش چه درسفر اروپا وامریکا ۱۹۲۱م وچه در ایام وزارت خارجه و کفالت مقام شاهی بهمین صفت باقی ماندوهنگامیکه در میزان ۱۳۰۸ ش کابل فتح گردید وی بامحمود سامی قوماندان قوای کابل در عصر امانی -که هردواز مقربان در بار امانی بودند- محاکمه ودر اواخر ۱۳۰۸ ش در کابل اعدام شد .

۵- شجاع الدوله :

اصلا ازخانزادگان غوربند ودرجمله غلام بچه گان در بار بود ، که به عنوان فراشباشی ، متصدی فرشهای ارگ شاهی ودر سفر منتظم خیمه های موکب سلطانی شمرده می شدو بارجال مشروطیت او لهم رابطه داشت . ودر حرکت دوم وابسته به حلقه جوانانی بود که شهزاده امان الله خان از آن سر پر ستی میکرد .

طوریکه قبلا در شرح حال جوهرشاه غور بندی (یکی از شهدای



شجاع الدوله خان با بکرخیل غور بندی

مشروطیت اول)نوشتم ، گویاقاتل امیر حبیب الله خان همین جوان مشروطیت طلب از گروه امان الله خان بود که به اشاره همین گروه امیر راکشته باشد. یعنی حادثه قتل ، علت سیاسی و عامل حزبی وگروهی داشته است.

اما برخی این قتل را مبنی برانتقام شخصی دانسته و سراغ پای ملکه سرور سلطان (سراج الخواتین مادر امان الله خان) را در آن دیده اند . مثلا امیر شبی در قصر چهلستون محفل عیش و نوش آراسته وجمعی از دختران زیبا را بوسیلۀ اخت السراج خواهر خود ، در ان فراهم آورده بود که سراج الخواتین دران محفل عیاشی و سرور وارد شد امیر وتمام گلرویان رقصان را مورد شتم و ضرب وهتاکی قرار داد چون امیر ازین حرکت عصبانی شده وملکه را طلاق داد، وی و پسرش عین الدوله به همدستی خاندان لوی ناب (بارکزئی) وخاندان غلام حیدر خان چرخی وطبقه رادیکال در بار (غلام بچه گان خاص) ودیگر روشنفکران کمیته یی تشکیل دادند تا امیر را بکشند ودرین گروه شجاع الدوله فراشباشی در بار هم شرکت داشت . چون امیر درصفر ۱۳۳۷ ق بعادت همه سا له در شکار گاه آهو به کله گو ش لغمان رفت ، در آنجا بسبب اعو جاج دیرك خیمه، شجاع الدوله فراشبا شی راسخت زد و دندانها یش شکست و این عمل مو جب گردید ، که شجاع الدوله انتقاماً اورا بکشد . (۱)

مهدی فرخ نویسندۀ ایرانی که تمام تاریخ افغانستان را با نظر سطحی نوشته واراده داشته تا هرچیز مهم راهم کوچك وناچیز ، بدون عمق تاریخی مبنی بررقابتهای قبیلوی وخاندانی نشان دهد ودر تاریخ نو - یسی خود، بههیچگونه عوامل وموثرات زمانی و روحی و تکامل اجتماعی و مراحل تسلسل سیر طبقا تی قایل وناظر نیست ، طوریکه در بالااقتباس

---

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳۶۰

شد، قتل امیر راهم مبنی بر انتقام‌جویی مردی یازنی دانسته و سخت بخطا رفته است .

اگر ما این کوته نگری وسطحـی‌نشان دادن تاریخ اجتماعی و فکری ملتی را چنین بپذیریم ، پس‌سوال‌خواهند کرد ، که آیا آن حرکـت مشروطیت اول و بخون تپیدن های‌مردان افغان که ده سال قبل واقـع شد ،هم اینچنین یك علت شخصیو سطحی داشت ؟ آیا در قیامهـای عمومی ملت افغان در جنگ اول‌ودوم‌افغان و انگلیس و کشتاروا خرا ج یغما گران انگلیسی ، هم فقط دست‌انتقام جویانهٔ کدام ملکه یا فراشباشی در بار کار میکرد ؟ آیا حمله قاتلانهٔ‌عبدالرحمن لودین ، چند ماه پیشـ ازین واقعه هم یك عمل انتقا مــی‌شخصی مردانه یا زنانه بود ؟

تا جاییکه نو یسنده این سطـو راز اشخاص راستگوی دخیل یاناظران نزدیك واقعهٔ شنیده ام ، تر تیبا ت‌قتل ، قبلا در مرکز سری مشروطیت دوم گرفته شده وحتی برادر امیر ،نائب السلطنه را هم‌با خود همنوا و هم قسم ساخته و بر مصحفی امضــاکرده بودند ، که شرح آن را مرحوم غبار از قول شجاع الدوله داده‌است (۱)

مرحوم میر قاسم خان که درمشروطیت دوم هم سهیم وحاضر وناظر وقایع بود میگفت : عوامل موجبـــهٔ نفرت از روش سیاسی و عیاشی امیر قبلا مهیا گردیده بود ، که آویزش‌علیا حضرت باامیر یاکجی دیرك‌خیمه و تنبیه و ضرب شجاع الدوله ،جزویا تــــی بو د کـــــه بعد اً آن عوامل را تشدید بخشید و شجاع‌الدوله (مطابق پلان مطروحهٔ‌قبلـی) داخل خیمهٔ امیر گردید واورا بضر ب‌تفنگچه بدار الحساب فرستاد .

باری شجاع الدوله که عضـــو‌فعال گروه شهزاده امان‌الله خان‌بود، بعداز قتل امیر به فعالیت پرداخت وظاهرابرای تبلیغ امارت‌نصرالله خان

---

(۱) بنگرید !افغا نستان درمسیر تاریخ ۷۴۶

که در جلال آباد از مردم بیعت گرفت - وباطناً برای اجرای نقشه کار خود بکابل آمد و در وقایع جلوس امان الله خان واز بین بردن رقیبانش ودیگر امور دست داشت . چون درمی ۱۹۱۹ م کابینهٔ اول امانی تشکیل یافت ، همین شجاع الدوله و زیرامنیه بود و بعد از ان در راس هیئت تنظیمه بهرات مقرر گشت (۲۰جدی ۱۳۰۰ ش) واز حوت ۱۳۰۳ ش تا ۱۳۰۷ ش سفیر افغانستان در لندن بود و بعد از ۱۳۰۸ ش از آنجا بر طرف ودر برلین مقیم گشت و هم درآنجا در سنه ۱۳۲٤ ش مرد (بشرح احوال جوهر شاه دررجال مشروطیت اول رجوع کنید)

در کتاب معرفی رجال افغانستان طبع امریکا تولد او را در ۱۸۹٦ م در غور بند و شمولش را در جمله غلام بچگان ۱۹۱٦م و هم او رامهمان دار هیئت المانی نوشته اند .

در سنه ۱۹۲۹ م هنگام سقوطدولت امانی ، رئیس تنظیمهٔ هرات شد ، که از حملهٔ عبدالرحیم نائب سالار کوهستانی به مشهد و تاشکند گریخت ودر بر لین مقیم شد .

٦- محمدابراهیم خان جمشیدی :

از خانزاده گان او یماق جمشیدی هرات و غلام بچه در بار و شخص صالح ومردمداری بود که درمشروطیت دوم در صف دوم قرار داشت و بعد از جلوس امانی ، در قندهارمدیر گمرك (حدود ۱۳۰٤ ش)

۷- آدم خان :

از پشتو زبانان لوگر ومربوط بیك خاندان مقتدر و غلام بچه در باربود که در صف دوم مشروطیت دوم شمرده میشد و بعداز ان در عصر امانی در حدود ۱۳۰۳ ش حکمران گرشك و پشت رود مقرر گشت ودر دورهٔ نادری بعد از ۱۳۰۹ش ازاعضاء وزارت دربار و مصاحب بود.

۸- میر یار بیگ خان دروازی:

برادر مهتر میر زمان الدین خان والی کابل وهرات وازخواهرزاده گان

محمد ولی خان ، شخص ادیب وشاعر منوری بود ، که در جمعیت مشروطیت دوم شامل وبا عبدالرحمن لودین وعبدالهادی داوی زندانی شدو با جلوس امانی رهایی یافت ودرهیئت سفارت فوق العادهٔ سیار بریاست محمد ولی خان عضویت داشت ،ولی روزیکه این هیئت از کابل حرکت میکرد ، باسکتهٔ قلبی ازاسپ افتادواز جهان رفت .

وی هم شعر میگفت وهم شاعرشناس بود و تذکره یی بنام « آتش فشان » نوشته بود، که متاسفانه بعداز مرگش از بین رفت و بدست باز نیامد .

عبدالهادی داوی که از یاران هم زندان او بود ، بعد از مرگش در بارهٔ سیرت و صورتش مقالتی در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او را ستود . در ایام محبس هنگامیکه سختی های تحمل فرسای زندان را بانرمیهای مزاج شاعرانه ولطیف احباب می سنجید میگفت :

ماتنك ظرفان حریف اینقدر سختی نه ایم

دانهٔ اشکیم وماراگردش چشم آسیا ست

(بنگرید : فصل ٥ رجال مشروطیت دوم، شرح حال داوی عدد اول)

٩ـ میر زمان الدین خان دروازی:

از میر زادگان درواز بدخشان ومردی هوشیار و کار گزار از غلام بچه گان دربار و مامور بار چالانی ارگ بود که درحلقه های روشنفکران در باری نفوذ و با شهزاده امان الله بستگی فکری و سیاسی داشت وازینرو در آغاز عهد امانی ۱۳۰۰ ش والی کابل شد ودر سنه ۱۳۰۲ ش نائب الحکومهٔ هرات مقرر گشت تا که بتاریخ ۱۹ قوس ۱۳۰۳ ش بمرض سکته در آنجا در گذشت .

گویند وی شخصیت خلیق وبامردم مهربان و کار دان فعال بود ، ودر ایام حکمرانی اش کسی را نیازرده است .

۱۰ـ غلام احمد اعتمادی :

از فرزندان عبدالقدوس خـــان اعتمادالدوله است که در مدرسـه حبیبیه تا درجهٔ رشدیه درس خوانده و جوان فهمندهٔ روشن فکری بـود، که مدتی در وزارت خارجه بحیثمنشی سفارت افغانی در انقره کار کرد در حدود ۱۳۰۶ ش جنـرال قونسل افغانی در بمبئی بود و بزبان دری و پشتو واردو وکمی انگلیسی می‌فهمید ومینوشت وباادبیات این السنه آشنایی داشت . وی مجموعهٔ اشعار تنبیهی واجتماعی فضل احمد غر شاعر پشتو زبان مردان پشاوررا بنام دغره گل در بمبئی طبـع و بران مقدمهٔ همدردانه بزبان دری نوشت (۱۹۳۰م)

از مرحوم داوی شنیدم که غلام احمد ذوقی بدیع داشت و نثر دری را روان مینوشت ودر جمعیت جوانان مشروطیت دوم مقام ارجمند داشت.

۱۱ـ جمعه خان :

فرزند سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله ودر محافل روشنفکران محشور واز رجال کار دان دورهٔ امانیه بود ،که در اواخر میزان ۱۳۰۱ ش بـه سفارت افغانی به در بار بخـــارا فرستاده شد و بعد ازان حـاکم اعلای میمنه بود، که بتاریخ ۱۰ ثور ۱۳۰۲ ش وفات یافت .

۱۲ـ سید غلام حیدر پاچا :

از خاندان معروف سادات کنـرساکن چهار باغ لغمان و لد محمـد سرور متولد ۱۲۶۶ ش .. جوان روشنفکر دلیر گویا وپویا بود ، کـه در حلقه های جوانان مشروطیت دوم با میر قاسم خان و داوی همکـاری و همفکری داشت ودر عصر امانی از جوانان آزاد یخواه به شمار میـ آمد ودر سنه ۱۳۰۰ ش به ترکیـه فرستاده شد و بعد ازان در ادارهٔ زراعت ومعادن مامور بود، تا که در ۱۳۰۷ ش به وزارت خارجه رفت . وی در ایام اغتشاش ۱۳۰۸ ش درقلعه بابریهای جلال آباد بمعیت فرقه

مشر سید حسن خان شیون و محمدگل خان موmند ، جمعیتی بنام جمهو-
ریت ساخت وجریده یی بنام (دکور غم) نشر نمود ودر جراید هندو ستا ن
مانند زمیندار و افغا نستان لاهورتبلیغاتی بر ضد رژیم حبیب الله بچه
سقاو میکرد . چون در اواخر سنـــه ۱۳۰۸ ش به کابل بر گشت ، بـــه
طرفداری امان الله خان پرداخت ودرسرای موتی مدت ۱٤ سال زندا نی
شد ، تاکه همد ران محبس به عمـر ٥٥ سالگی جان بجان آفرین سپـرد
(۱۳۲۱ ش)

۱۳ــ غلام محی الدین ارتی :

ولد شیر ارتی از جوانان تندروکابل و مرد گویا و نقاد و با جوانان
افغان محشور بود ، که در لویه جرگه پغمان ۱۹۲۸ م به حیث نمـــایندهٔ
انتخابی کابل شمول داشت و د رموقعی خطاب به شاه فریادکرد وگفت:
اعلیحضر تا ! ما دامیکه این و زرای مشهور بالفساد شما تاپای محاکمه و
دار برده نشده اند ، هیچگو نه اصلاحی در مملکت ممکن نیست . (۱)
این جوان دانا وتوانا علناً باوزیران وکارمندان فاسد دولت می آو یخت
وعنصر مخالف رشوه خـــوا ران وانگلیس مشربان بود، تاکه بعـداز
سقوط رژیم امانی در حدود ۱۳۰۹ ش در پشاور آماج گلولهٔ قاتل نامعلومی
قرار گرفت وجان داد .

۱٤ــ احمد رحمانی:

پسر عبدالرحمن مستشاروزارت خارجه ــ که ذکرش در مشرو طیت
اول گذشت ــ واز جوانان تندروعصر امانی بود، که برای تحصیل به اتحاد-
شوروی فرستاده شد ودر آنجازبان روسی رایاد گرفت و خانم روسـی
داشت وازینرو او را در کابل (احمدروس) گفتندی. دخترش ما گـه-
رحمانی از پیش قدمان نسوان نویسنده ومتجدد بود که کتابی بنام « پر د ه
نشینان سخنگوی » تالیف کـــرد، طبع کابل ۱۳۳۱ ش .
احمد در سنه ۱۳۰۸ به اتهام مخالفت با سیاست انگلیس و تما یـــل

---

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳

شدیدش به رژیم ساقط شدهٔ امانی‌مدتهای طولانی در محابس کا بل زندانی ماند وچون‌درحدود ۱۳۲۵ ش‌از زندان برآمد در کابل وفات یافت .

۱۵- کریم نزیهی (جلوه)

فرزند ملابابا مرادقاضی‌کابل‌ازمردمان‌صاحب نفوذ ازبیك ، دارای نام‌و مقام در اندخوی میمنه است ، که درکابل در حدود ۱۲۸۵ ش بدنیا آمد ودر مدرسهٔ حبیبیه تا درجه رشدیه‌درس خواند وعلوم و ادب عربی را در خاندان علمی خود تحصیل کــــرده‌است و بزبان عربیّ وترکی و دری واندکی انگلیسی آشناست .

نزیهی در جوانی با امثال میــــرقاسم خان وداوی وعبدالرحمن‌لودین محشور بود ودر راه‌تجددو مشروطه‌خواهی و نو یسندگی قدم میزد ود ر تاریخ واجتماعیات وشناسا ئی رجال‌خراسانی واسلامی مطا لعاتی داشت و عضوانجمن ادبی کابل بود، از آثاراومقالات مسلسلی است که دریـن باره درمجلهٔ کابل انجمن‌ادبی‌انتشارمی یافت . وی بزبان دری‌اشعار نابی میسرائید که تخلص او « جلوه» است نزیهی در سنه ۱۳۱۰ ش بـــه عضویت انجمن ادبی درآمدوبعداز ان‌به امور تجارتی پرداخت ودرشورای هفتم ۱۳۲۸ ش و هشتم ۱۳۳۲ ش‌وکیل مردم اندخوی بود، که‌درفرا- کسیون ترقی پسند روشنفکــــران‌موقف دست چپی داشت ، وی بعد ازان مدتی کار مند صدارت عظمـــی‌ووکیل التجار افغانی در مشهد بود، که بعد از ان متقاعد گردید واکنون‌ایام پیری و ناتوانی رابسر می برد و ما نمونهٔ افکار و اشعارش را کــه‌در ایام جوانی میسرود ، درمرامهای مشروطیت در صفحات سابق‌نوشته‌ایم .

نزیهی با فضایل علمی و ادبی ،شخصیت محترم روشنفکر و پیرمرد پخته کار جامعه شناس است ، که‌او قات زندگی خود را با نیك نا می سپری نموده ودر طبقهٔ ترقی پسندافغانستان وحرکات‌ادبی‌نفوذ وسهمی داشته است. وفاتش در دهلـی درزمستان ۱۳۶۲ ش .

۱۶- سید قاسم خان :

از محصلان مکتب حبیبیه واعضای مهم مشروطیت دوم بود، که از۱۲۹۸ش دروزارت خارجه زیر دست محمـودطرزی کار میکرد و چون دامادطرزی بود ، در اکثر محافل روشنفکران وزمامداران عصر امانی شرکت داشت و مدتها مستشار سفارت افغـــانی درمسکو وبعداز آن جنرال قو نسل افغانستان در بمبی ودر سفر اروپااز همرکابان شاه امان الله بود .

بعد از اغتشاش۱۳۰۸ ش دراروپاماند وچون درجریان قتل امیرحبیب‌الله و جلوس امان الله خان وو قایع سالهای نخستین عصر امانی شرکت داشت ، کتابی در آن باره نوشتـــه بود ، که جزویات وقایع سیاســـی و مذاکرات رجال افغانی را هم شرح داده بـــود . این کتاب چاپ نشده و متاسفانه به دسترس عامه نرسید .

۱۷- سید عبدالله خان :

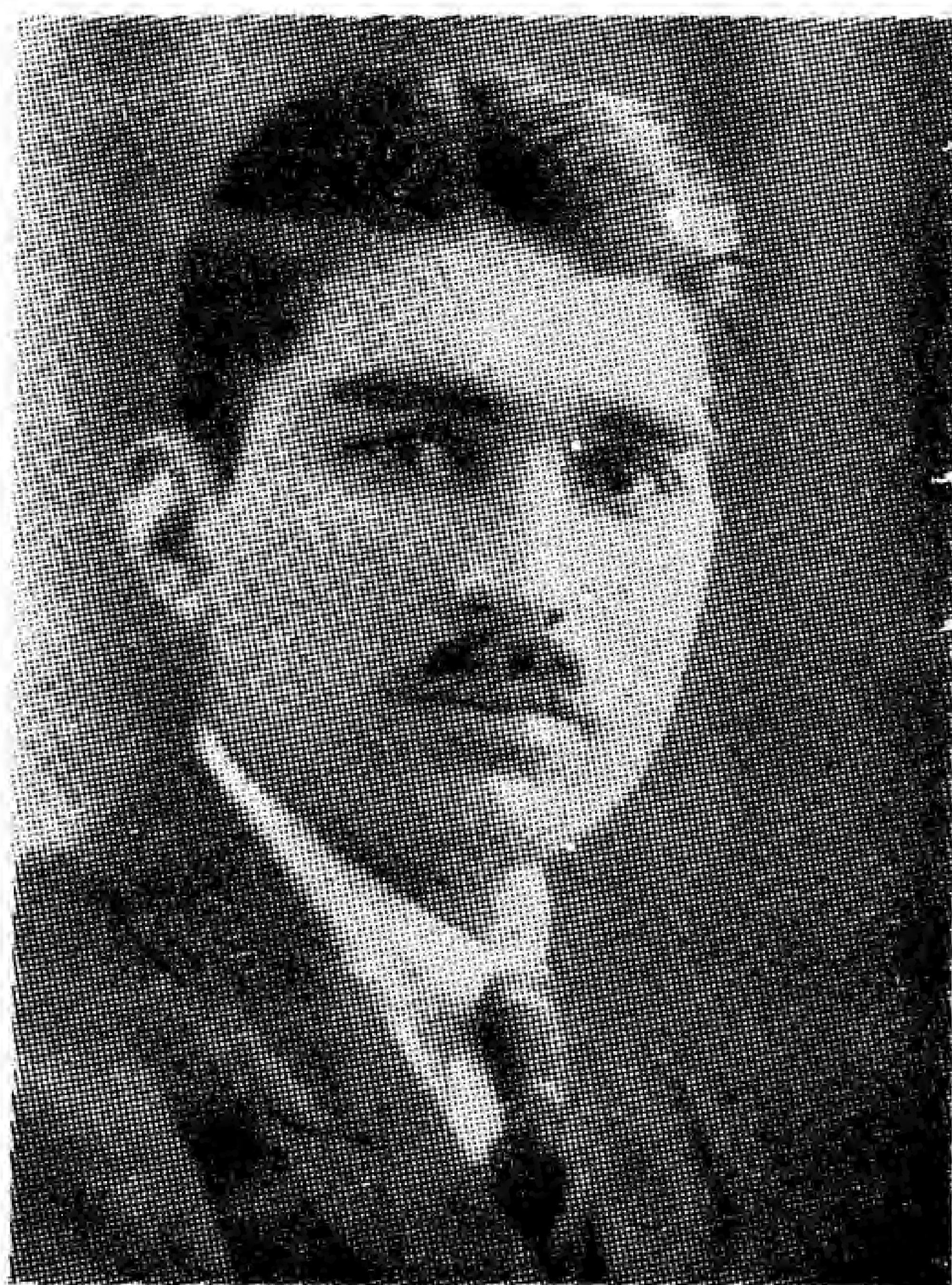
برادر سید قاسم مذکور وازمامورین زیر دست محمودطرزی در وزارت خارجه بود، که در عهد امانی به حیث سکر تر سفارت افغانی در مسکـــو وظیفه داشت و بعد از سقوط دولت امانی در وزارت خارجه مدیر عمومی سیاسی بود ،تاکه روزجمعه ۱۹قوس۱۳۱۵ ش ۱۵ دسمبر ۱۹۳۶ م حین اجرای وظیفه در دریای آمو غـــرق گردید.

۱۸- بشیر احمد خان :

از خانوادهٔ ابوی و شاگردان همکار محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که به حیث قونسل افغانی درکراچی وظیفه داشت ۱۳۰۰ ش. وی از جوانان فعال مشروطیت دوم بود.

۱۹- میرزا محمد مهدی چندوالی:

ولد میرزا علی جان از جوانان روشن فکر بود، که علاوه برزبان دری، عربی، وترکی راهم آمو خته بود و در عصرامیر حبیب الله خان در دفتر سنجش



سید قاسم خــان دا مادعلامه محمود طرزی

کارمیکرد وبعد از آن بدرجهٔ غندمشر، مدیر لوازم وزارت حربیه و عضو وزارت دربار امانی بود وبا جمعیت‌های افغان ربطی داشت .

هنگامیکه حکومت امانی سقوط نمود ، وی درمخالفان سلطهٔ بچه سقاو و نادر شاه بر آمد وچون محمدعظیم در سفارت بریتانیا در کابل مرتکب قتل گردید ، وی به معیت‌چهار تن دیگر بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ ش به دار آویخته شد . (۱).

۲۰- سیدحسن فرقه مشر(شیون):

ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ش در چهارباغ لغمان‌درخانوادهٔ سادات کنری به دنیاآمد ودر مکتب‌حربیهٔ کابل در عصر امیر حبیب الله درس خواند وچون از آنجا فارغ‌تحصیل گردید ، در قطعهٔ پروانهٔ حضوری ارگ مقرر گشت ودرمراتب‌نظامی به رتبهٔ فرقه مشری رسید و از صاحب منصبان بانام و نشان‌دورهٔ امانی و محشور با محافل روشنفکران مملکت بود ،و همواره‌در مورد مبارزهٔ سیاسی پیشقدم و شاعر روشنفکر زبان پشتو شمرده‌می شد ودر سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری‌یک‌حاکمیت نظامی استشمام می شد مثلا گاهی میگفت :

« درافغانستان باید یك رژیم نظامی‌نظیر رژیم مصطفی کمال بوجود آید، تا مردم رابا استعمال قوه به طرف‌مدنیت جدید سوق دهد . ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی‌و منافع مادی و خاندانی نباشد-وهم بر خلاف طبقهٔ منور استعمال‌نگردد . بلکه این گروه را در کار و فعالیت مدد گار باشد پادشاهان‌سابقهٔ افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی‌مطلق العنان داشته و دیکتاتور بوده اند ، ولی نتوانستند مملکت‌ومردم را خدمتی نمایند. دیکتاتور اگر مخلصانه خدمتگار باشد وهرچه‌میخواهد برای مردم میخواهد ، درین

---

(۱) یاد داشت از گفتار غبار .

صورت میتواند یك جامعهٔ پسمانده را بڑاه اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمایی نما ید و به اذهان تار یك روشنی بخشد . ولی باید بجای شکستن یك بت ، بت دیگر را برای پرستش نسازد .....» (۱)

سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۴۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت ودر نشر جریدهٔ دکور غم و بنیا نگذاری بسیار ابتدائی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت ودردورهٔ ظاهر شاهی فرقه‌مشر مرکزی وزارت حربیه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ ش ببهانهٔ فعالیت های مخالف سیاسی محبوس درداخل زندان کشته شد .

۲۱- سردار عبدالحسین عزیز:

پسر سردار عبدالعزیز وازخاندان سردار سلطان احمد سر کار حکمران هرات است ، که پدرش از اعیان در بار و نخستین سفیر افغا نستان بدر بار تهران بود و خودش ازرفقای میر سید قاسم و داوی و دیگر ارکان مشروطیت اول و دوم شمرده میشد. چون پدرش از جملهٔ فراریان سیاسی بود وی درمنفای پدرش در سنه ۱۲۶۶ ش در تهران بدنیا آمد و در آنجا درس خواند و مرد با سوادفکوری بار آمد و چون به وطن بر گشت ، سرحلقهٔ جوانان مشر و طه‌طلب بود .

در سنه ۱۹۲۰ م با پدرش به تهران بازرفت ودر ۱۹۲٤ م دروزارت خارجه سرکاتب شعبهٔ معا هدا ت وقونسلگریها بود و چون از آنجا بر طرف شد در ۱۹۲٦ م به تا سیس شرکت حمل ونقل بین پشاور وکابل پرداخت ودر ۱۹۲۷ م جنرال قونسل افغانی در دهلی و بعد از آن در ۱۹۲۹ م

---

(۱) چون نویسندهٔ این سطوربامرحوم حسن آشنایی وصحبت داشتم بار ها در ینگونه موارد با او گفتگوکرده ام واین مطلب رااز گفتارش در جریدهٔ آزادافغا نستان طبع پشا ور (اسد ۱۳۳۳ ش) شماره ٦۷ ص ۱۷ نوشته ام .

قونسل افغانی در کراچی گردیــدتا که بعد از سقوط دورهٔ امـــانی در ۱۹۳۰ م سفیر افغانی در روم مقررشد ودر سالهای بعد بمراتب بلنـد سفارت ووزارت باقی ماند و ایـن‌وضع موجب نگرانی و سوء ظن وطن خواهان برو گردید :

نماینده افغاني در کنفرا نس خلع‌سلاح جینوا ۱۹۳۳ م

سفیر کبیر افغانی در مسکــــو۱۹۳۳ ـ ۱۹۳۷ م

وزیر فواید عامه در کابینهٔ محمدهاشم خان۱۹۳۸م

سفیر کبیر افغانی در واشنگتـن(امریکا)۱۹٤۳ م

نمایندهٔ افغانستان در ملل متحد۱۹٤٦م

وزیر معارف ۱۹۵۰م

سفیر کبیر افغانی در دهلــــی۱۹۵٤ م

علالت مزاج ووفاتش در کـــا بل۱۹٦۰ م



دو گروه خاص

جوانان افغان :

چون روشنفکران کشور ، امیری‌عیاش و مستبد راواز بین بردند وبه جایش جوان ترقی خواه منوری ما ننداامان الله خان را بر تخت شا هی برآوردند ودر کشور یک‌فضای آزادسیاسی را ایجاد کردند . پس حلقه های سیاسی‌روشنفکران مشروطه‌خواه‌که در زمان سابق مخفی بودند بشکل علنی در آمدندو آزادانه به فعا لیت‌های سیاسی پرداختند و یکی از ین گروهها خودرا « جوانان افغا ن » میگفت که مرام تندتر وشبیه به‌دست چپی داشتند وبرخی از اعضای مشروطیت اواخر امیر حبیب الله هم دران شامل بوده اند مانند عبدالر حمن‌لودین وتاج محمد خان بلوچ‌ومحمد انور بسمل و فیض محمد باروت‌سازکابلی (اعدام شده ۱۳۰۸ش) غلام محی‌الدین ارتی (که‌ذکر ش گذشت)ومیرزا عبدالرحمن خان ومیرزانور محمد خان‌وغلام‌جیلانی‌جنرال قونسل‌افغانی دربمبئی(اعدام شده۲۴سنبله ۱۳۱۲ ش) و میرزامحمد اسما عیل‌کاتب مکتب حربیه و عبداللطیف خان و محمد سعید خان متخصص تلگراف‌و فقیر احمد خان نائب اول سفارت افغانی در مسکو وبعد از آن‌رئیس‌جنگلات (که در ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ ش اعدام گردید) و غلام رضا خان (محبوس سیاسی ۱۳ ساله) وفیض محمد خان ناصری و عبدالحسین‌عزیز (که بعدا به سفارت ووزارت رسید).



از راست بچپ :

۱ـ غلام جیلانی خان اعظمی که زمانی معاون ریاست انجمن ادبی کابل بود .

۲ـ عبدالرحمن خان لودین متخلص به کبریت .

۳ـ محمد سعید خان حبیبی مشهور به «لالا» که از اولین گروپ متخصصین فارغ التحصیل افغانی در اتحاد جماهیر شوروی بود.

این اشخاص را درین گـــــروه‌تنها مرحوم غبار نام برده است :

۱ـ عبدالمجید ساعت سازکابل .

۲ـ محمد رسول‌اجیدن محمدزئی(منصبدار نظامی)

۳ـ عبدالحمید کمیدان نظامی .

٤ ـمحمد اسحاق قزلباش .

٥ـ شمس الدین محصل مکتب‌حربیه .

٦ـ شیر محمد افغــان بیگ .

گروه غلام محی الدین افغان :

این گروه که‌برخی اعضا وپیشوایان‌ایشان در مشرو طیت اول‌هم دست داشتند، نـسبت به جوانان افغـان‌معتدل تر بودند، که‌گرد همان‌افغان (مذکور در عدد ٤ مشروطیت اول)فراهم می آمدند وعضو فعال وبرجستهٔ آنها همان میر قاسم خان‌بود ، که درعدد اول رجال‌مشروطیت اول‌ذکرش رفت.

ازین گروه ارجمند عکسی دردست‌است که از خاندان مرحوم ماما محمد ابراهیم خان (یکی از اعضای بـرجستهٔ این گروه) بدست آمده وقرار یکه میگویند این عکس رادر سنـهٔ۱۳۳٤ ق در وقتی گرفتند که‌بدیدن مغارهٔ جلندر میرفتند .

درین عکس ذوات ذیل دیـــده‌می شوند :

نشسته از راست بچپ :

۱ـ ماما محمد ابراهیم خان مشهوربه ساعت ساز ، ساکن چنداول‌کابل، که در تشکیل انجمن های خیـــریه‌مانند مجلس امدادیه ملی‌ودارالا یتام و دارالمساکین و کتابخانهٔ‌ملی د راواخر عصر امیر حبیب الله وسالهای امارت امانی تانادری دست قـــوی‌داشت ویگانه مرد خیر ملی و افغان‌بی تعصبی بود، که باهموطنان خودبه‌هرزبان و مذهب و مشرب محشور بودو

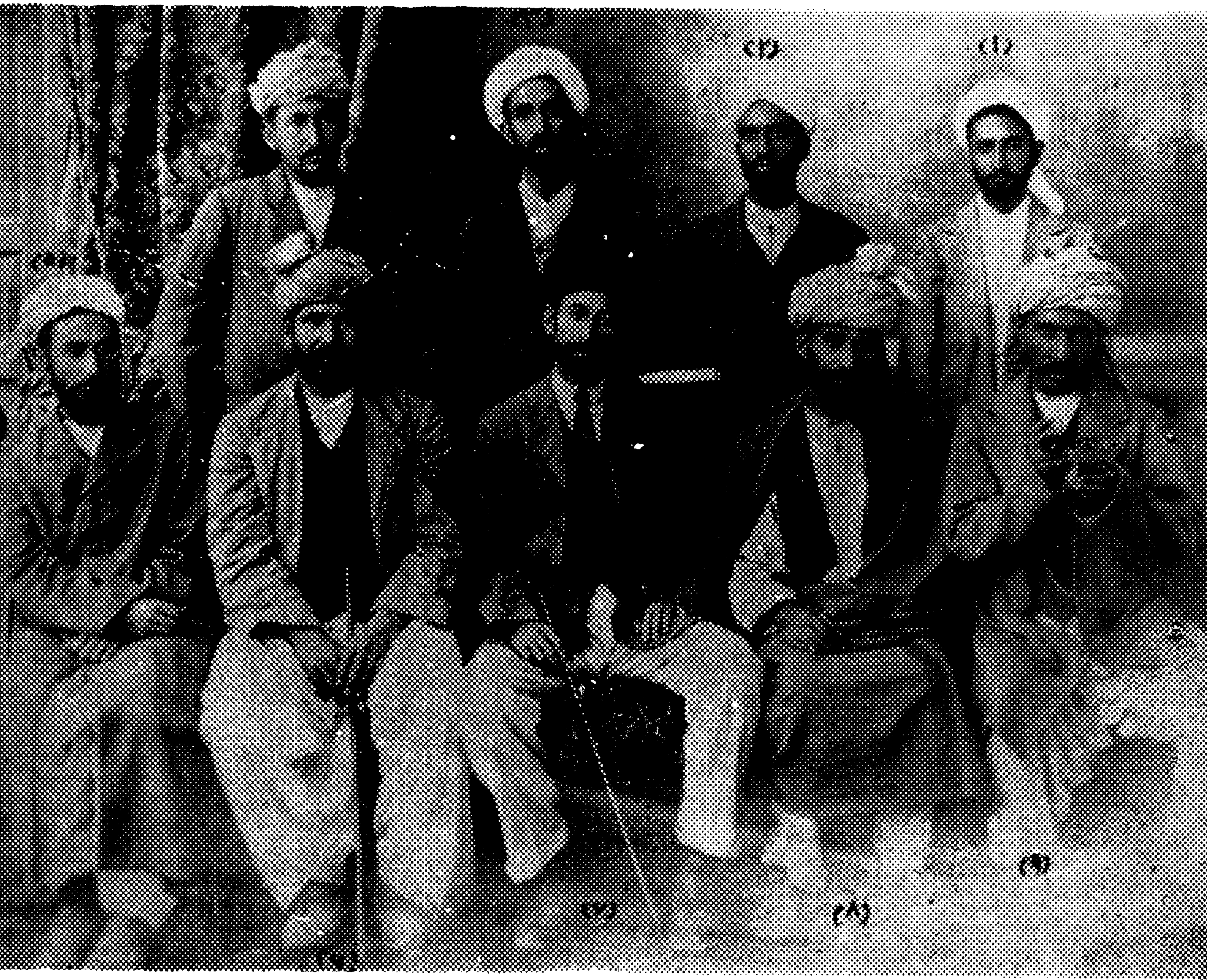
در خدمت مردم خودرا وقف کرده بود ، هر چه که داشت ، آنرا بـر مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق میکرد .

شخصیت نیك و جذاب محمـدابراهیم جوان در ایام فراراز وطن در خدمت مامای خود تولمشر حسیـن علی خان سپه سالار کابینهٔ امیـر شیر علی خان در لاهور و راولپندی به حب هموطنان ومیهن عزیز شـر شته و پرورده شده بود . چون در سنه ۱۹۰۷ م به اجازهٔ امیـر حبیب الله خان به کابل باز گشـت با مشروطه خواهان محشور شد و دکان ساعت سازیش در بازار ارگ مانند یك کلوب مجمع جوانان بیدار بود . چون با جلوس امانی از زندان سیاسی بر آمد به کار های خیریـه دوام داد مانند :

در سال ۱۳۰۳ ش مامور ناحیهٔ اول بلدیهٔ کابل .
در ۱۳۰۶ ش مامور ناحیهٔ جنوبی شهر کابل .
در ۱۳۰۸ موسس جمعیت خیریهٔ امدادیهٔ ملی .
در ۱۳۰۹ ش تاسیس یتیم خانه در شهر کابل .
در ۱۳۲۰ ش تاسیس دارالمساکین و دارالایتام .
در ۱۳۲۵ ش رئیس مرستون .

وفاتش در کابل به تاریخ اول قوس ۱۳۳۲ ش به عمر ۷۲ سالگی بود و آرامگاه او در دامنهٔ کوه شیردروازه است و بران چنین نوشته‌اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت — که او بودی پدر هر بینوا را
دعای بینوایان بود دایـم — نصیبش خیر کن پرور دگارا
زشمسی گشت بهر سال فوتش — « نصیبش خیر کن » تاریخ پیدا



ایستاده گان

۱ـ میر هاشم خان برادر میر قاسم خان لغمانی

۲ـ حاجی شیر احمد خان ازچهار دهی کابل

۳ـ عبدالهادی خان «داوی» که‌در آن زمان « پریشان » تخلص داشت .

٤ـ عبدالجبار خان‌جبارخیل برادر فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)

نشستگان : ازراست بچپ :

۱ـ ما ما محمد ابر ا هیم خان چنداولی (پدر دا کتر محمد اسماعیل)

۲ـ حاجی گل‌احمد خا ن افغان کابلی

۳ـ فتح محمد خا ن جبار خیل (ارسلا)

٤ـ غلام محی الد ین خان‌جمریانی قندها ر ی متخلص به «افغان»

۵ـ میر قاسم خان لغمانی

که از کلمات « نصیبش خیر کن » بحساب جمل سنهٔ وفاتش ۱۳۳۲ش برمی آید (علیه الرحمه)

۲ــ حاجی گل احمد خان ازافغانان حدود کابل .

۳ــ فتح محمد خان جبار خیــــل مدیر مکتب حبیبیه در عصر امانی ، که از خاندان معروف ارسلا خــــا نغلجی وزیر خارجه کابینهٔ امیــــر شیر علی خان بود و پدرش بعد ازسقوط امارت شیر علی خان به هند فراری شد و پسرانش در آنجادرس خوانده وافغانان منوری بار آمده بودند، که بعد ازمرگ امیر عبدالرحمن خان به وطن برگشتند ودر گسترش معارف و رو شنفکری وتجدد سهم گرفتند. برادر مهتر ایشان امین الله خــــان جبار خیل در عصر امانی معین وزارت عدلیه بود، واین هر دو برادر بعداز ۱۳۰۹ ش وفات یافته اند .

٤ــ غلام محی الدین افغان جمریانی قندهاری که ذکرش در عدد ٤ رجال مشروطیت اول گذشت .

۵ ــ میر قاسم خان : که ذکرش درعدداول رجال مشروطیت اول گذشت

ایستادگان از راست بچپ :

۱ــ میر هاشم خان:

برادر کوچك میر قاسم خان وازفارغان اعدادیه مکتب حبیبیه است که در پشتو ودری و انگلیسی مطا لعــه ونگــارش داشت و عضو جوان ایــن گروه بود ، که بعد از فراغ تحصیل در دارالتالیف کار میکرد و خلاصه تاریخ افغانستان در یك جلد کوچك از آغاز اسلام تاختم جنگ دوم افغان و انگلیس برای تدریس صنف پنجم ابتدائی از تالیفات اوست طبع کابل ۱۳۰۰ ش . وی در حدود ۱۳۰۲ ش به حیث سر پر ست محصلین افغان در

پاریس مقرر گشت وتاسال ۱۳۰۷ش درآنجا بود در ایام اغتشاش درهمین سال در زمستان به قندهار آمد و در سنه ۱۳۰۸ ش جنرال قونسل افغانی در تاشکند بودو روز یکشنبه ۲٤ عقرب ۱۳۱۰ ش در حدود عشق آباد به دست قاتل نا معلومی کشته شد .

۲ ـ حاجی شیراحمد خان ازمردم چهاردهی کابل .

۳ـ عبدالهادی پریشان داوی که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت دوم گذشت .

٤ ـ عبدالجبارخان جبار خیل برادرکوچك فتح محمد خان مذکور است، که دروس ابتدایی را درمکاتب هند خوانده وباخا نوادهٔ خود پس به وطن بر گشت و در مکا تب کا بل معلمی داشت و باجمعیت مشروطیت د و م محشور بود و در سنه ۱۳۱۲ ش معین اول وزارت معارف مقرر گشت و تا ۱۳۲٤ ش برین مقام ماند وبعداز آن عضو مجلس اعیان بود ، تا که در حدود ۱۳۳۰ ش در کابل وفات یافت .



(٦)

نگاه انتقادی

قانون اساسی ۱۳۰۱ ش

درمبحث ٤ فصل دوم ، جا ییکه بر نتایج مساعی مشروطیت دوم سخن گفتیم در مادۀ دهم ،ترتیب و نشـرقوانین را در مملکت از مزایا و کار های مهم دورۀ امانی شمردیم ، که در تاریخ چند هزار سالۀ این سـر زمین نخستین بار یك قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی بنام « نظامنامۀ اساسی دولت علیه افغانستان » نشر و مورد عمل قرار گرفت .

بتاریخ ۷ حوت ۱۳۰۱ ش بود ، که نخستین لویه جرگه ملی وعنعنوی افغانستان درین دوره درجلال آباد به ریاست شخص شاه وعضویت ۸۷۲ تن از نمایندگان اقوام وقبایل متعدد افغانستان بدون تبعیض بر اساس وحدت ملی وو سعت نظـر تشکیل یافت و نخستین قانون اساسی افغانستان رادر ۷۳ ماده ، تحت عناوین ذیل تصویب نمود.

(۱) نظامنامۀ اساسی دولت علیه افغانستان ، هفت ماده .

(۲) حقوق عمومیۀ تبعۀ افغانستان،هفده ماده .

(۳) وزراء ، یازده ماده .

(۴) مامورین ، سه ماده .

(۵) مجالس مشوره و شورای دولت ، یازده ماده .

٦ـ محاکم شش ماده.
٧ ـدیوان عالی دوماده .
٨ـ امور مالیه دو ماده .
٩ ـ مواد متفرقه شش ماده .

این قانون اساسی اصلا برنظریه‌تفکیك قوای ثلاثه : تقنین ـ اجرا قضا بنیان گذاری شده ، ولی باداشتن‌شورای محدود دولت و تمرکز تمام اختیارات در ذات یك پاد شا ه‌غیر مسئول (ماده ششم) اصل مشروطیت دران ضعیف است .

در فصل حقوق عمومیه ، اصول برابری وآزادی‌شخصیه ولغواسارت وآزادی مطبو عات و شغل و پیشه‌و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصؤنیت مسکن و منع مصادره‌وبیگار و شکنجه ومجازات‌غیر قانونی جای دارد و در ماده (٤٢) به‌مجالس‌مشوره و شورای‌دولت حق داده‌شده، اگر در حقوق اهالی اخلال واضاعه‌ملاحظه کنند نزد حکومت صلاحیت عرض استغاثه دارند (یعنی اگـراز یك اداره حکومتی شکوه داشته باشند به خود حکومت عرض کرد ه‌میتوانند !!)

در ماده ٢٨ آمده که صدراعظم ودیگر وزراء از طرف پادشاه انتخا ب وتعیین می‌شوند ودر ماده ٣١مسئولیت وزراءهم‌تنها پیش‌پاد شاهست واین مواد پاد شاه را که غیر مسئول‌هم باشد، بطور یك دیکتاتورمطلق‌ـ العنان قرارمیدهد.زیرا اووزیرانش‌مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نمایندهٔ مردم ندارند و نه‌در انتخاب،تعیین مقام ایشان رای د یگری جز شخص شاه دخیل است .

درقانون اساسی طرح ، ترتیب وتصویب قوانین هم معلوم نیست و فقط در مادهٔ ٤٦ گوید که نظامات دولت‌ازشورای دولت تدقیق گردیده و به مجلس وزراء تقدیم میشود و بعدتصویب مجلس‌وزراء و منظوری‌شاـ هانه در موقع اجرا میدارند .

دریتصورت گویا طرح کتندهٔقانونو تصویب کننده وامضا کنندهٔ **آن برای** اجرا فقط يك مقام شاهی است وعملانیز چنین بود ، که‌این وضع ، **نظام** مشروطه را ازبین می‌برد . زیرا خودوزیر قانون را طرح و ترتیب **مینماید** و شورای دولت (که مرکب از نصف‌نمایندگان همین وزراء ست) **آنرافقط** تدقیق میکند و پس در خود مجلس‌وزراء تصویب میگردد ، و برای‌اجرای نهائی باز به امضای پادشاهی میرسد، که « خود کوزه گر وخود گل کوزه » است ودر چنین حالت خلط و ظایف‌قوهٔ تقنین **واجرائیه بعمل می آید** که خود نقیض روحیه تفکیك ســه‌قوه و حکومت مشرطست .

فصل مربوط به‌محاکم ، بسیــــارکوتاه و گنگ و مجمل است ، د ر ماده ۵۳ گوید که « همه محاکم ازهرگونه مداخلت آزاد هستند » ولـــی تصریح نشده که قاضی این محاکم ازکجا می آید ؟ کیست ؟ ودر دستگاه حاکمهٔ اجرائیه چه موقف دارد ؟

دراینجا انتظار میرفت که قانون‌اساسی ، قوهٔ قضا را در دستگـــاه دولت يك دستگاه منفك از قوه های‌دیگر قرار میداد . زیرا مشروطیت قضا را د ستگاه مستقلی‌میشمارد .

در ماده ۲ فقط نامی از صدر اعظم‌برده میشود ، که اگر ذات شاهانه تشریف نداشته باشد ، صدر اعظـم‌به وظیفهٔ ریاست می پردازد و باز در ماده ۲۸ گوید : صدر اعظم و دیـــگروزراء ازطرف قرین‌الشرف پادشاهی انتخاب وتعین میشو ند .در حا لیکه‌مسئولیت تمام وزراء بحضور پادشاه غیر مسئول در ماده ۳۱ تصر یــح‌گردیده است . درچنین‌حال شخصیت مسئول در مملکت وجودندارد ، زیراخود شاه که تعیین کنندهٔ صد اعظم‌و وزیران است و تمام اقتدار اجرائیه‌هم پیش اوست ، غیر مسئول است.

اگر چه عمـــلا خود شاه‌امان الله‌در سالهای نخستین شاهی خـــود ، سخت پابند قوانین بود ودرین قانون‌اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مرا سلات (ماده ۷۳) گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و

نیکـــو در تاریخ افغانستـــان است،ولی چون نظام مسئول در اصـــل این قانون وجودنداشت ، تنها نیت‌خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم او جلوگیری کند ، وبعداز چند سال ما می دیدیم ، که‌عناصر نادان فاسد العمل به‌دوردربار فراهم‌آمدند ومملکت رابه اغتشاش‌زمستان ۱۳۰۷ ش کشانید ند و دیده شد که‌آن شاه وطندوست قربانی اعما ل ناروای عمال فاسد در بار و همکاران‌مغرض او گردید ، ودر ما حول اوبه چاپلوسی آنقدر سخن از نبوغ ا وزدند که روحا زیر تلقین رفت وچون انسان جایز الخطا است ، غر وری‌که با خلوص‌نیت ووطنخواهی‌اومنا- فی بود فراهم آمد .

مثلا مرحوم داوی میگفت : درسنه‌۱۳۰۳ ش چون شورش قبایل سمت جنوبی به سر پرستی ملا عبـــدالله‌لنگ آغاز شد و بعداز تلفات ومساعی ومصارف کمر شکن منطقی گردیدوشخص شاه حکم به اعدام ٥٤ تن از سرغنه های اشرار ، به شمول مـلاعبدالله وملا عبدالرشید داد (٤ جوزا ۱۳۰٤ ش) داوی که وزیر تجارت‌واز مقربان در بار بود عرض کرد : بهتر است ایـن محکـو مـا ن بـــه‌اعدام ، محاکمه شده و بحکم قاضی- کشته شوند . پادشاه باکمال خشم‌وغرور گفت : مگر نمیدانی کـــه من نواسهٔ امیر عبدالرحمن ام !!

بعد از سفر اروپا ، چون آن‌پادشاه‌وطن خواه به کابل آمدو به برخـــی از کار های مفید (اما قبل از وقـــت)دست زد ، انعکاس آن در طبقهٔ جوان که همکاران مخلص او بودند - نیکونبود و ما دیدیم که در لویه جـــرگه پغمان ، پسر شیر ارتی از محکومیت‌وزیران او گپ زد ودر مجلس قصر ستوری عبدالرحمن و عبدالهادی -که‌از رفقای راه مشروطیت و ایام حکم داریش بودند - دست به مخا لفت‌اقدام جایز و سودمند (اما عجولانهٔ) او فراز آوردند .

این تنها نبود : شاه جوان که دربین بازار تنها میگشت و با مـردم می آمیخت و مکاتب هر شهر راخودش میدید و عرایض‌اهالی رامی شنید ووارسی میکرد ، در آغاز کار ازطرف‌مردم با مهرو محبت تلقی‌شدهمکاری مردم راجلب‌کرد وحتی مردم دربسط‌معارف اعانه‌هادادند و مصارف‌مکاتب را بر مالیات گمرکی خود افزودند .ولی این روش نیکو از طر فین دوام نکرد ، تا چشم بهم میزدیم ، امواج‌بد بینی بین حاکم و محکوم حایل شد و مسئله به شورش ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ش انجامید ، که مملکت را مدت ۵۰ سال عقب انداخت و خود آن شاه که‌اخلاص اوبه وطن بیش از تد بیـر وسنجش بود ، از مملکتی که بدان‌عشق میورزید فراری گردید.

در ینجاست که برخی از ناظران‌اوضاع و نویسند گان داخلی‌وخارجی علت این اغتشاش را در تحریك‌اجانب (هند بریتانوی) ودسیسه سازی همر یز (سفیر بریتا نیا در کابل)ودیگر فتنه‌انگیزیهای انگلیسی‌میدا- نند و برخی هم کهنه‌پرستی ومحافظه‌کاری و ضد ترقی بودن خود مردم افغا نستان را عا مـل ا غتشا شـ‌پندارند ، و جمعی عجلت و پیش از وقت بودن ریفورم های امانی را قلم‌داد میکنند ، که تمام این عوامل را میتوان از علل متعددهٔ اغتشا ش وناکامی رژیم امانی دانست . ولـــی باید گفت : که هیچ ریفورم‌واصلاح‌واقدام ترقی خواهانه‌و خیر اندیشانه پیش نرفته است ، الا اینکه ازحمایت‌جم غفیر قشرها ی مختلف مـــردم و ملت بر خوردار باشد . در حالیکه‌رژیم امانی با محبو بیت نخستین خود و پیروزیهائی که در اقـداما ت‌پیشرفت نصیبش بود، در بطن خود فساد می یافت و کار مندان آن رژیم(جز اشخاص محدود) وسایل‌ناکامی و پوسیدگی آنرا به دست خود فراهم‌آورده بودند و بقول سعدی :

بوریا باف گرچه بافنده است نبرندش بکار گاه حریـــر

اکثر رجال این دوره که بعد ازمشروطیت دوم بمیان آمدند ، بوریا بافانی بودند که بکار گاه حریر و اردساخته‌شده بودند ، و بنای این عمل هم بر رشته های تعار فات شخصی وخاندانی و قبیلوی بود ، که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمدزائی بودن در آن عصر فرقی نداشت اگر بت محمد زائی شکستانده شده‌بود، بجای آن درینوقت بت بارکزائی ایستاده بود . مثلا در آنوقت کابل‌در دست والی محمود یاور وشاغاسی علی احمد وقندهار دردست عبدالعزیز و زیرومحمد سرور نائب‌الحکومه وعبد الکریم نائب‌الحکومه ونیک‌محمدفرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم نائب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت که همهٔ آنها بار کزائی و مربوط بـــه‌خاندان سراج الخواتین مادر شا ه بودند !

در سمت جنوبی (پختیا) عبدالحکیم بار کزئی ، در غزنه و روزگان دوست محمد ناظم‌بارکزئی درگرشک‌محمد امین بار کز ئی‌حکم میراندند وقس علی هذابازار بار کزائیت‌سخت‌گرم بود و اکثر مردم پا کدامـــن‌و دلسوزی هم نبوده اند ، که بر احوال‌شاه و مردم دل شا ن بسو زد ویا از فساد اوضاع جلوگیر ی کنند .

بنابرین شاه محبوب تر قیخـــواه‌را از آغوش مردم دور سا ختند و حمایت عمومی ازو ، روی به کا هش‌نهاد ودرینجا بود که عوامل موثر ه دیگر داخلی و خارجی هم در تخریب‌و نا بسامانی فعالتر شدند . چـون در قانون اساسی بنیاد کار ، بـــرحکومت مشروطه و مسئولیت و زراء وجوابد هی آنها به مردم‌بنا نبود، بنا برین هر وزیری و کار مندی میتوا- نست آنچه بخواهد بکند .

در ینجاست که مارشته سخـــن‌رابیکتن بصیر نا ظر نزدیك اوضاع مرحوم غبار میدهیم که می گوید :

« بعد از تشکیل دولت امانیـــه‌تقریبا تمام طبقات مختلف کشـو ر

بحمایت دولت بر خاستندودرجنگ با دولت انگلیس اکثریت فیودال و روحانی و دهقان همه در صف دولت‌قرار گرفتند . ولی بعد از اختتام جنگ و آغاز ریفورم بتدریج صفوف‌مردم از نظر منافع طبقاتی از هم جدا شدند . . .ولی تمام این‌قضایامانع تطبیق ریفورمها ی دو لت شده نمی توانست ، اگر جبهه دولت‌در داخل خود شگاف نمی بر داشت و تنا قص ایجاد نمیکرد . زیرا ملت‌هنوز به پشتیبانی شاه و دولت استاده بود و همین حمایت مردم‌بود ، که باوجود اختلال در دستگاه دولت ، پایه های آنرا محکم واستوارنگه میداشت . ورنه از مدتی بود که کابینه ودربار درز اساسی برداشته‌بود. باین معنی که کابینه مرکب از دودسته عنا صرمتباین‌العقیده تشکیل‌شده بود که یکی طرفدار پرو گرا م اصلاحی بشکل سریع آن در سیاست‌داخلی و تثبیت روش استقلا ل و بیطرفی مثبت در سیاست خارجی‌بود ، و آن دیگری طرفدار اصلاحات تدریجی در سیاست داخلی و روش‌نر مش و سازش یك جانبه با یکی از دول قوی همسایه . لهذا این دودسته سعی درخنثی‌نمودن نظریه های همدیگر داشتند ودرین میانه بشا ه‌تلقین می شد که مو جودیت دودسته مخالف در نفس حکومت ، سبب‌اصلاح امور ودر عین زمان با عث سلامت مقام شاه است . بعلاوه درکابینۀ و دربار عناصر نا آگاه بادار پرست فقط از نظر شناسایی‌واعتمادشخصی شاه جا گرفته بود ، که توانائی فکری و عملی برای مشوره‌دادن یا تطبیق پرو گرام اصلاحی درین مرحلۀ تاریخی نداشت وجهان‌بینی آنها از سویۀ بسیار عادی بالاتر نبود . . .

این فساد اداره با ضعف زما مدارکل ، مردم افغانستان را از حما یت و پشتیبانی دولت باز داشت و ازدیگر طرف نقشه های نهانی توطئه و دسیسۀ عناصر ارتجاعی داخلی ، بااقدامات و فعالیت های جاسوسی

استعماری یکجا شده ، بار دیگـــــرافغانستان ، در آستانهٔ یك تحـــول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید .واین‌خود سنت استعماری بود ، که در ظهور هر جنبشس نوین افغانستان‌را بقدر مقدور عقب برانه . . .» (۱)

بدین نهج امان الله خان تجـــریدشد . عناصر فهمیده دانشمند پیشوا یان فکری مشرو طیت دوم از کنارش‌دور ساخته شده به سفار تها وغیر ه فرستاده شدند ، بجای ایشان باداړپر ستان متملق قرار گرفتند، که‌نه کار کرده میتوانستند نه همکاری ونه‌رهنمائی . واین خود مرحلهٔ نا میمون تاریخ بود ، که باید پیشوا یـــــان‌مشروطیت دوم ، چارهٔ آنرا در مرحلهٔ وضع قانون اساسی می سنجیدند وخود شاه هم آنرا پیشس بینی میکرد. ولی چون شاه‌غیرمسئول ، درحقیقت‌پیشس مردم مسئول اعمال خود بود و همکاران نادانش او را سخت بدنام‌ساخته بودند ، بنابرین با آن خوش نیتی وخلوص ، مورد نفــرت‌وغضب‌مردم قرار گرفت ، واین خود درس عبرتی است در تاریخ نزدیك افغا نستان که باید آینده گان ما بـــا چشم باز بنگرند و بدانند که درامورمملکتی و زمامداری تنها نیت نیك و خیراندیشی کافی نیست . باید تمام‌نیاتَ نیك را بمورد عمل گذاشت و مردم تنها به‌گپ‌وسخن‌قانع نمیشوندو عمل انسان را مدار قضاوت قرار مید هند .

جای تعجب است : شاه نیمـــــه‌انقلابی و طندوست که به همکار ی یاران مشروطیت دوم بر تخت نشسته‌و عزم خدمت به وطن هم داشت در قانون اساسی ــ که خود وضع وامضاکرده بود ــ او ل خود را غیـــــر مسئول قرار داد و بعد ازان صدر اعظمی را منتصب نکرد و تمام امور اجرائیه مملکت را بوسیله وزراء منتصبهٔ خود بکف گرفت و اگرکسی بر وزیرش اعتراضی کردی، شخصاًدر صدد د فاع بر آمدی وشاه غیر مسئول خودشس را مسئول وجوابده‌اعمال دیگری قرار دادی ! مثلا درلویه

---

(۱) غبار : مسیر ۸۰۵

جرگهٔ پغمان ۱۳۰۳ ش هنگامیکه از سوء عمل و بیداد ما مورین اودر سمت پختیا آتش اغتشاش و شورش شعله‌ور بود و مولوی عبدا لواسع (یکی از رجال مشروطیت اول که ذکرش گذشت) ازعدم فعالیت وعدم دقت وزیر داخله ووزیر معا ر ف وقت (سردار فیض محمد زکریا) ذکری بمیا ن آورد ، پیشس از آنکه وزیران بپاسخ آن اعتراض و تزکیهٔ خود بپردازند ، شاه غیر مسئول به معترض مذکور - که از بی کفایتی وزیری در امور رسمیه سخن رانده بود - جوابی داد که داعیهٔ شخصی را علت اینگونه انتقاد دانست (۱). در حالیکه این شکو ها عمومی وناشی از فساد اداری بوده است .

چون مردم مطیع و فرمان بردارو نیك بین به شخص شاه و بر خی رجال پاکدامن دربارش بار ها اینگونه سخنان واعمال را که منافی اصول مشروطیت و دارای تناقض وفاصله بین قول وعمل بود ، به چشم سر می دید ند وروز بروز وضع ادار ی مملکت از مجرای طبیعی بفساد و نا بسامانی و آشفتگی بر میگشت ودرنتیجه بر رنج وآزار مردم متحمل ودهقا نان مالیه ده وگروه ر نجبرمی افزود ، بنابرین نظر نیك وروحیهٔ همکاری طبقات عامه با طبقهٔ حا کمه به نفرت وانزجار تبدیل میگشت ، تاکه در نتیجه سوء عمل درباریان، شاه خیر خواه نیز دران لجن ز ا ر فساد فرو رفت و برای ابد از تنفس هوای وطنی که بدان عشق میورزید محروم گشت (علیه الرحمه)

در چنین حال دست گما شتگان استعمار هم بر ضد رژیم اما نی اندر خفا کار میکرد و برای تکفیر شاه ، ملانما ها رابرانگیخته وهزاران عکس نیم برهنه مو نتاژ شده (مصنوعی) ملکه ثریا را دربین قبایل ساده و نادان توزیع نموده بودندو تا چشم بهم میزدیم ، صدای تفنگ واسلحهٔ ناریه از قبایل شنوار (ننگرهار) و سمت شمالی کابل

---

(۱) رویداد لویه جرگهٔ پغمان ۱۳۰۳ ش ، ص ۱۳٤

به گوش رسید و ستم کشان دهقان ازروستا هادست به شورشی بردند، که خود کار مندان دولت ، مبـــادی آنرا به وجود آورده ودستهای خارجی هم برای اشتعال نایره آن هیزم فراهم می آورده اند .

درینجا بی مناسبت نیست از گفتگوهایی یاد آوری شود ، که بین برخی از جوانان نقاد دست چپی مشروطیت دوم با رفقای ایشان بعد از به کـــف آوردن زمام اقتدار روی میداد و این گروه اقتدار بکف را مسئول پوسیدگی و عدم استقرار رژیم امانی می شمردند.

خوب بیاد دارم که در بهـــــار ۱۳۰٦ ش روزی در خانهٔ عبدالرحمن لودین در کوچهٔ لودینان شهر قندهار گفتگوی رفیقانه و دوستانه بیـــن او و تاج محمد بلوچ در گرفت که هـــم رفقای حزب در مشروطیت دوم بودند وهم با یکدیگر خویشاو ندی داشتند(خواهر لودین در حباله پسر بلوچ بود).

لودین با لهجه خاص ظریفانه بـه رفیق خود میگفت : « این شمـــــا هستید که پادشاه جوان و نیـــك خواه را ــ که با پدر خود بسیارفرق دارد ــ گمراه سا ختید واز خودسری های او جلو گیری نمیکنید ! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشرو طیـت قربانیها دادیم ودرنتیجه یك دیکتاتور مطلق را آفریدیم . شما اینك حکمران شدید ! وآن دیگری که فرا شباشی بود ، وزیر و سفیر شد ویك ســـرجماعه وزیر خارجه ووزیر حربیـــه گردید ! آیا مساعی و قربانیهای مـــا برای این کرسیها بود ؟ آخرمشر وــ طیت کجاست ؟ یکنفر جوان نا آگاه را آوردید وزمام مطلق تمام امورمادی ومعنوی مملکت را به دست اودادید !او اگر چه نیت نیك دارد و به وطـن خود مخلص و علاقمند است ،بازهم انسان و جایز الخطاست .مشروطیت اینست که او صدر اعظم مسئول رابه مردم معرفی کند ومجلس منتخبی از نما یندگان مردم بسازد و خودش غیر مسئول باشد ، تا مردم صدر اعظم مسئول و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خود بشناسند . . . »

لودین می افزود :«من بااین رژیم ـ که بسبب اعمال نا جایز یکدستهٔ مغرض نادان محکوم بفنا ست ـ مدتی به سبب تعهداتی که در حزب داشتیم، همکاری کردم واین مطلب را بگو ش شاه ودر بار یانشس رسانیدم .چون نشنیدند ، کابل راهم ترك گفتم واینك در خانهٔ پدری در یك کوچه گم نام قندهار نشسته ام . ولی شما که امروز باشاه ودرباریانش رابطه دارید از طرف من باو بگویید که :

گـــر این مکتب است وایـــن مـــلا

کـــارطفـــلا ن خرا ب می بینـــم

عنقریب این رژیم ازپا می افتد، واژگون می شود وآنگهی « نه تـــو مانی ، نه او ، نی فخر رازی »

این گفتار آن جوان دانا وراستین شهید بود ، که بعد از دوسال ، عین همین پیش گویی را به میـــــدان ظهور دیدیم ، آن رژیم بقهر مرد م شاکی و رنجدیده سر نگون شد، که دست دسیسه کار استعمار هم د ر عقب این احساس رنج و تنفر عمومی کار میکرد .

در تاریخ افغانستان بارها دید ه شده که شخص شاه یا زما مـــدارو شهزاده آدم نیك وبهی خواهی بوده، ولی به سبب سوءعمل در باریان وگماشتگان یا اهل حرم و خاندان سرنگون شده است . مثلا شاه زمان سدو زئی وامیر شیر علی خان پاد شاهان بدی نبوده اند ، هردو به استقلال وعظمت مملکت علاقه داشتند و با استعمارمبارزه میکردند ،ولی عمال وکارمندان حکومت ودربار ، ایشان را بسر نوشتهای نا میمـــو ن سیاه مـــواجه ساختند .

امان الله غازی هم جوان مخلص و طندوست فی الجمله روشنفکـــری بود، که بچنین سر نوشت واژگون گرفتار آمد واگر رفقای ایام شهزادگی و مشروطه خواهی تجرید ش نمـــی کردند ومحوسفارت ووزارت وعیاشی و اقتدار نمیشدند و بامردم مـــی آمیختند و حمایت تود ه های مـــردم افغانستان اعم از دهقانان و کاسب ودکاندار و کوچی و روستا نشین را

بدست می آوردند و خط مشی حکومت خودراهم مطابق آنچه مدعی بو د ند (یعنی مشروطیت) طرح وعـــمل میکردند ، به آن سر نوشت شوم بر نمی خوردند . لودین گاهی که لـــب به شکایت میکشود واز واژ گـــونی اوضاع رنج میدید ، باخود میگفت :

دیده در خون جـــگر ز غوطه

بـــادلعنت بچنیـــن مشرو طـــه !

این بود نمونهٔ آنچه در نواقص رژیم امانی و فرا وردده های تحـریک مشروطیت دوم ، با استناد قانو ناساسی اول واقوال خود اعضاء فکور آن جمعیت نوشتیم . چون نویستـدهٔ این سطور دورهٔ امانی راز اوایـــل تااواخر آن درك کرده ودیده ام و برجال آن دوره معاصر و ناظر احوال واقوال آنها بوده ام ، باید در پایا ناین مبحث به حیث یك مشا هد بی طرف بنویسم که :

اعضای مهم در صف اول و دیگـــر صفوف پایین مشروطیت دوم، تاوقتیکه اقتدار سیاسی رابه دست نگرفتـــ بودند .

مساعی آنها مخلصانه ودر خور قدردانی بوده و قربانی های ایشـــان مشکور است . زیرا منجر به تبدیل رژیم کهن و فرسوده و بنیان گذاری افغا نستان نوین بوده ودر نتیجـــهٔ مساعی ایشان ـ طوریکه در سابق گفتیم ـ ده مبدا حیات جدید بد ست آمد ویا آغاز شد ، که در تاریـــخ افغا نستان فراموش شدنی نیست وده سال دوره امانی رویهمرفته ایام میمون و نیك تاریخ این مملکـــت شمرده می شود ، که مسئول سنـــوء عاقبت آن عوامل مغرض خـــارجی وداخلی است .

اما شخص شاه مرحوم آزادی بخشای ایـــن مملکـــت اما ن الله خـــــان غـــا ز ی (علیه الرحمه) هم یك جوان مخلص و نیکدل وخیر خواه افغانستان بود، که عشقی بو طن و مردم خودداشت ودر بد ست آوردن و بنیا نگذاری ده مبداء مذ کور توجه وسعی وتلاش او دخیل بود و بنابرین تاریخ افغا نستان اورا به نیکی یاد خواهـــد

کرد و نسل جدید باید قدر عمل اورابدانند و همواره نامش را به نیکی یاد دارند ، زیرا اعمال نیکش برسهو ها میچر بید .

از مشاهدات نو یسندهٔ ایـن‌سطور است : در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی،شخص امان الله خان قیادت‌ده هزار لشکر قومی‌قندهاری‌و هزاره‌راداشت.شهدالله که مردم با شاه ارادت‌داشته و میکوشیدند که او را واپس‌بتخت‌شاهی برگ ردانند . ولی دربین مقرو غزنی هنگامیکه‌برخی‌ازعناصر مشکوك‌با اسناد پو لتیکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت‌گردید که دست‌برخی از روحانی نمایان داخلـی هم در انگیزش وآویزش قبایل دخیـل‌است و میخواهند از اختلاف قبیلوی (درانی و غلجی) کار بگیرد وبرای‌اشتعال نایره فساد، درحدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهـی(درانی) رادر منطقه سکونت‌غلجیان کشته ولاشهای کشتگان راهم دوپله‌نموده و بر پایه های کج کـر ده تیلفون انداخته و باخط بدآخوند ی‌بر کاغذ کی نوشته بودند : « ایـن مهمانی اقرام غلجی برای درانیا ن‌وپادشاه است !»

امان الله خان مرحوم چون ایـن‌منظر فجیع رادید ، قندهار یان را به دورخود فراهم آورد و گفت :« اکنون‌ثابت شد که دشمنان اجنبی‌میخواهند در بین قبایل ما فساد وجنگ‌اندازند،تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم ومسبب این عمل نا جایز من خـواهم‌بود ، که برای بازستانی تخت‌و تاج من کشت وخون روی خواهد داد.

پس ای مردم عزیز من ! بیقیـن‌بدانید که من این مناظر دل شکـن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده‌نمیتوانم و نمی خواهم شما بـرای باز گشت تخت و تاج من به چنیـن‌کار ها دست یازید !

پس باید از بین شما بروم ،تامن‌موجب چنین کشتار و خونریـز ی نباشم .

شما ملت عزیزم زنده وافغانستان باقی خواهد ماند ، ولی روسیا هی ابدی مسئولیت این هنگامهٔ ناشایست، بنام من ثبت می شود . در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم ، که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت ووحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم .

ببینید ! علت بد بختی مردم مادر دوره های سابق تاریخ این بود، که شهزادگان برای به دست آورد ن مقام شاهی با همدیگر جنگها داشته اند ودر ین بین شمامردم را بایکدیگر بجنگ ودشمنی ها و عداوت ها ی قبیلوی بر انگیخته اند . من میخواستم دورهٔ شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یکد یگر سوق دهم، بایدمنادی دوستی ووحدت وسعادت واخوت تمام مردم افغانستان باشم .

چون اکنون می بینم که شما بجنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آیید، اینک من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان ومخالفان خود ــ بگذارم . شما با همدیگر جور بیایید . من مسئولیت جنگ خانگی شمارا برای بازستانی تخت شاهی بذمت خود گرفته نمیتوانم . یك او درزادهٔ من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جانشسته و جنگ خانگی رادر مید هند . ولی من مرد این کار نیستم و توصیهٔ من بشما اینست : که با همدیگر کناربیا ئید ، اتفاق کنید ! استقلال خود را نگهدارید ! ووطن خودرا به دشمنان خارجی مسپارید ! من فردی ازشما هستم ، اگر شما سعادت مندید ،عین سعادت و مسرت منست .

ولی اگر اینچنین بخاك و خو ن بغلطید ، موجب بد بختی وملال دایمی من خواهد بود :

جنگ تو صلح صلح تو جنگ است

من بقر با نت اینچه نیر نگ است ؟

میروم تا تو نشنوی نامم

اگر نام من ، ترا ننگ است !

شاه نیکدل حساس و خیرخواه،این دو بیت واقف لاهوری را باسوز دل ، اشك ریزان با صدای گر فته‌خواند و گفت : فی امان الله ! ...،

این بود داستان الیم خـــا تمـهٔمشروطیت دوم ، که ملت رنجد یدهٔ افغانستان چنین هنگامه های محشرآسا را فراوان دید ه است . رجال و شاهان بهی خواه از بین رفته وسال‌های طو لانی این مردم به خاك و خون تپیده اند . . . .از انکشاف وترقی باز مانده اند . . . ..در سیر اجتما عی زیانهای جا نکاهی برداشته اند ...دیده اند از مصائب آنچه دیده اند...

ولی با وجود جریانهای تبه کارخارجی و داخلی ، هویت ملی‌واستقلال خود را نگهداری کرده اند و بـر ای‌ادامهٔ حیات ملی تپیده اند . بلی !

تپش میدهد بال وپر زندگی را   تپش میکند زنده تر زندگی را



(۷)

نتیجه

حالا بعد از خواندن این داستا نکه حرکت مشروطه طلبی چگو نه به میان آمد ؟ ودر کدام زمان و مکـــانپرورش یافت ؟ وعوامل مو ثـرهآن چه بود؟ پر سشی بـــد هـن خواننده خطور خواهدکرد، کههویتو اصلیت این حرکت چه بود ؟ آیــاآنرا یك حرکت برای جلباقتدار، مانند جنگهای شا هزادگان سدوزئیو بارکزائی قرن ۱۸ ـ۱۹ افغانستان نتوان شمرد ؟

آیا بهوجود آورنده گان ایــــنجنبش ، که کار گران و دهقانا ن استثمار شده نبوده اند ، چگو نــهدست به چنین حرکت نیمه انقلا بی زدند ؟ که در نتیجه یك رژیمشاهیاستبدادی تاریك را سر نگون وبجای آن سلطنت مطلق دیگریرااز روشنفکران قیام دادند ؟

توضیح این پرسش ها براسا سمطالعهٔ اوضاع اجتماعی افغا نستا ن چنین است:درمبارزهمشروطه طلبانافغانستان، اقلیتروشنفکر ازطبقات بالا تامیانــه دست داشتند واینپیکاریك مبارزه نیمه انقلابی بود، که از روح رنجدیده طبقات عامهٔ مردم ماسر چشمه میگر فت و لو پیشقدمان این گروه ، بجای مردم زحمت کشــزارع ودهقان ورنجبر ، راد یکــالان بورژوازی و بیورو کراتان طبقـــــهمتوسط وحتی شاهزادگان و کارمندان متنعم درباری هم بوده اند ودرینجا ست که باید سخن یکی از تحلیـــــل گران تاریخ را بیاد آورد که گفتـــهبود :

« برای نهضت های انقلابی لازم نیست که درآن باید حتما عناصر پرولتاریائی موجود باشند ویامر امآنان برجمهوری خواهی ودیمو کراسی متکی باشد . امیر افغانستان(مراد امان اللهخان است)وهمکاران او مبارزه خود را برای بدست آوردن سلطنت پیش برده اند . ولی چون این مبارزه برای از پا در آوردن امپریالیزم وتجزیه قوای آن بوده، از نظر انقلابی نیز یك پیکار عینی سود مند است ... »

(مسایل لیننزم ۹۰ طبع مسکو ۱۹٤۹ م)

نهضت مشروطه خواهان افغان که منتج به شکست امپریالیزم و آزادی ملتی رنجدیده و ستمکشیده تجزیه شده گردید باید جز وی مهم از تاریخ بیداری آسیا و مقدمه یی برای آزادی هندوستان و پاکستان شمرده شود ، زیرا بقول یکی ازمفکران صاحب نظر هندوستان در آنوقت که:

- آسیا یك پیکر آب و گل است

ملت افغان در ان پیکر دل است

اقبال

اگر درین مرکز جغرافی ودل آسیای کهن حرکتی نبودی ، شاید کاروان آزادی ملل شرق بدین زودی به منزل مقصود نرسیدی .

درینجا این نکته را فراموش نباید کرد که روحیهٔ ملی واستواری هویت ملی مردم افغانستان مستعد به وجود آوردن هر گونه تحول تکاملی وانقلابی نا متوازن بوده و موقعیت جغرافی این سر زمین نیز متضمن قبول هر نوع جنبش و حرکت مترقی است .تا جاییکه نهضت مترقی ونیمه انقلابی مشروطیت نیز بدست کسانی صورت گرفته که دران از شاهزاده تا طبقهٔ بورژوازی روشن فکر دستی داشته اند

تاجاییکه از مطالعهٔ تاریخ افغانستان بر می آید : اگر در بوجود آوردن یك حرکت مترقی یا ارتجاعی، منافع طبقاتی موید باشد ، آن حرکت هم تا وقتی دوام میکند ، که متضمن فواید برای همان طبقهٔ باشد .

اگر ما علل سقوط رژیم امانی رابعد از مدت ده سال جستجو کنیم ، در پهلوی عواملی که درین کتـا ب ذکر رفت ، یك علت اسا ســی را خواهیم دید ،که در بوجود آورد ن آن طبقهٔ رنجبر ومحروم مستقیما سهمی نداشت ونتایج آن هم با وجودمفید بودن ـ برای این گروه مردم جـالب ومشاهد ودرخور لمس ودرك نبود .

کسانیکه از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در بوجود آورد ن این حرکت بنابر منافع طبقاتی خود سهم داشتند ودر جامعهٔ افغانی هم اقلیت محض بودند ، هنگامیکه به نــوائی رسیدند ودر نتیجهٔ سعی وعمل خود، یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند ، آنرا معراج آمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت ومردم داری نیفتادند ودر حلقهٔ کوچك حفظ چوکی ومقام ، از مردم دور شدندومیدان عمل را به کسانی گذاشتند ، که گرفتار جلب منافع مادی بیکران برای خود و اقوام و بستگان خود از طبقه بالایامتوسط بوده‌اند، که‌درنتیجه‌محرومیت عامه را بار می آورد .

در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعهٔ افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود ودر ینجـــاهنوز علل انفکاك و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی واجتماعی بوجودنیامده‌و بنابرین طبقهٔ رنجبر با خصایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها راز طبقات دیگرمجزاسازد وجودنیافته بود. ایشان بامحرومیت تام ،احساس‌چنین حالتی را نمیکردند وفیودالیزم جبار و قوی ومتما سك تشکیل نیافته بود .

چون در رژیم امانی نه طبقـــات‌استثمار کننده و نه گروه استحصال شده ، شعور خاص طبقاتی را داشته‌اند ، بنابرین هیچیکی منــا فــــع خود را وابسته به آن رژیم‌ندانسته‌ودر حالت بی تفاوتی‌و لا تعلقی‌بوده اند و فقط طبقهٔ مامورین نیمه روشن‌فکر ، اگر تعلق خاطری بدین رژیـم داشته اند، آنهم اقلیت محض بیشر از ده بیست هزار یعنی عشر عشیر جامعه نبوده اند.

چون حکومت ها پیوسته غارتگرومرکب از کار مندان مستثمر وبهره

کش بوده اند، بنابرین همواره درمقابل یك غارتگر شناخته وآزمایش شده ، اگر مدعی نوی از همان طبقه‌بمیان آمده، مردم او را برای نجات آنی خود از دست ستم غار تگر قدیم‌پذیرائی کرده اند . ولی بمجرد آغاز بکار و دادن امتحان نخستین، چو ن‌سیستم فکر و استثمار جامعه فـرق نکرده ، کار مندان جدید نیز به‌اعمال‌فجیع تر ازسابق دست زده‌اندومردم می‌گفته اند:

تو از چنگال گرگم در ربـو د ی !

چـودیدم عاقبت گرگم تو بودی !

بنابرین همواره نفرت عمو مـــی‌در مقابل حکمرانان موجود بود واگر دستی از بیرون یا درون مملکت‌خوا ستی که این مردم شاکی واستثـمار شده ، را بر خلاف دستگاه حاکـــم‌استعمال کند ، مشکلی نداشته است زیرا هر حکومت با عمل خود ودادن‌آزمایش ، اکثریت مردم را از خود رنجیده سا خته بود .و اگر فرضا درآن‌ دستگاه چندین تن مخلص و نیکو کاری هم بوده ،آنان هم بشامت‌اعمال‌اکثریت کار مندان استفاده جـــو ی منفور گرفتار بوده اند .

جامعه شناسی افغانی و تجزیـــهٔ‌صفا ت و خصایص اجتما عی مردم افغانستان نیاز مندکنجکاویها ی‌ژرف‌در بنیان هویت این جامعه از نظـــر تاریخ ، جغرافیا ، اقتصاد ، نژاد ،زبان ، عقاید ومواقف اجتماعی‌قبایل و روستا نشینان و شهریان‌وکوچیان‌آواره گرد وبقایای‌مسالك روحی‌مانند مـــذ ا هـــب ، طر ایـق و افکارصـــو فیا نه و ر ا هبـــــا نه است ، که توام با تاثیرات مدنیت‌صنعتی جدید و فرا ورده های عصـر حاضر ، باید پژوهش و کاوش گردد

واین خود مباحث وسیع و مبسوطی است که در پرتو تاریخ چند هزار ساله افغانستان ــ که گذرگاه مدنیت‌ها وفرهنگها بوده ــ مورد کاوش و بررسی های علمی وعینی قــــرارمیگیرد . و آنگهی میتوان خط مشی در خور هضم وقبول این مردم جامع‌الخصایص را در روشنی مطالعات دقیق تعیین کرد ، که این یك کـــارعلمی دارای ابعاد تاریخی ، اقتصادی اجتماعی ، فرهنگی و فکری کهـــن‌ونو است واز مشکلترین ودقیق ترین مسایل اجتماعی است . زیرا مـــانندعلوم طبیعی در تحت فار مولهـــای ریاضی مثبت نمی آید و کلیات‌آن باابعاد نسبی زمان ومکان تغییر میکند واحکام آن صد فیصد در تمام‌محیطها یکسان وهم آهنگ نیست ، ومواقف تکامل هم درین جامعه نا متوازن‌بوده‌وسراسر منطبق بر دساتیر زندگانی یك جامعهٔ خالص طبقاتی نیست .وازاین روست که اکثر حکومتهای‌سابق این کشور ، پیشش اکثریت مردم نامطلوب بوده اند ، زیرا با منافع آنی افراد این جامعه نا متوازن مطابقـت‌نداشته اند .

نامتوازن ازینرو گوییم ، که دریك‌زمان معین یك اقلیت کوچك در تحت عنوان فیودال آمده ، ولی دارای‌خصایص فیودالیزم متشکل ونیرو مندـ نبوده اند . بورژوازی شهر نشین‌نیز با تمام ممیزات اجتماعی بوجود نیامده وطبقه محروم و رنجبر یعنی روستا نشینان کشتگر ودهقان نیـــــز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل‌نداشته و کوچیان آواره از تمـــا م شرایط طبقاتی محروم بوده اند .

درچنین حالت عدم‌توازن‌و اختلاف‌احوال و خلط شرایط طبقاتی اگـــر حکومتی فعال و مخلص و خیر خواه‌هم آمده ، چون با منافع هیچیکی از طبقات نا متوازن ساز گاری نداشته،از پشتیبانی اکثریت مردم محـــروم مانده و تجرید گردیده است .

چون محل وقوع جغرافی افغانستان هم بسیار حساس ومهم بوده و کوهسارـ ریست که بین دو مدنیت ودو نوع فکر هندی و ایرانی وسه سر زمین بزرگ هند ـ ایران وماوراءالنهر افتاده است بنابرین همواره جهانگیران وفاتحان هنگامیکه سرو کار شان بااین سر زمین افتاده، ازین خصلت اجتماعی عدم توازن عینی و قانونی طبقات استفاده جسته و با انداختن تفرقه وایجاد خانه جنگی ها نیروی ملی این مردم را ضعیف ساخته وخصایص اجتماعی مارا بضرر ما بکار برده اند ودر ینجاست که در عین شکوه از ایادی خارجی امپریا لیستی با خود با ید گفت که:

آتشی بدو دست خویش ، درخرمن خویش

چون خودزده ام ، چی نالم از دشمن خـــویش

(ختم ۲٦ حوت ۱۳٦۱ . جمال مینه کابل)








درستی‌نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
١٠	٨	١٣٣٤	١٣٣٣
١٠	٩	١٧	٢
١٣	٧	١٣٠٢	١٣٢٠
٢٤	٢٤	ذكريا	زكريا
٢٥	٢٥	خرمند	خرد هند
٢٧	١٥	پشویه	پبنو یه
٢٩	٨	١٣٣٥	١٣٣٣
٥٨	٢٣	خاك	در خاك
٥٩	٩	نازویی	بازو یی
٦٢	١٩	ترو آیین	تربیت وآیین
٧٨	١٥	١١٧٦ق ١٧٦٣م	١١٧٠ق ١٧٥٦ م
٨٠	٢٢	بنو راوك	ښورا و ك

٨٣ بعد ازسطر ١٤ چنین خوانده شود :

وبا سردار نصرالله خان وسردار عنایت الله خان ـ که از طرف امیر مامور بودند بەوسیله حاجی عبدالرازق اندړ، مفاهمه وصحبت هاروی داد ودرماه جون ١٩١٦م مولانا منصور انصاری هم درین گروه شامل شد وهدایات مهم شیخ الهند رابه آنها رسانید .

صفحه	سطر	نادرست	درست
٨٤	١٣	منصبدارا	منصب داران

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹۸			سال وفات مولوی فضل ربی ۱۳۲۵ش چاپ شده، که صحیح آن حدود ۱۳۳۵ش خواهد بود .
۱۲۲	۱۰	نمودند	نمودن
۱۲٤	۹	کرده است	کرده است حلف
۱۲٦	۱۱	خزب	حزب
۱۲۷	۲۱	میسر	مسیر
۱۳۱	۲	بحث	بحیث
۱۳۲			سطر سوم بعد از سطر چهارم خوانده شود.
۱۳۳	۱۲	ولی مدت	ولی مدت ۸ماه
۱۳۳	۱۳	کمی ۸ماه	کمی
۱۳۷	۱٤ـ۱٥	ورسنه ۱۳۰۹ مقرر شد	درسنه ۱۳۰۹ بسر کتابت سفارت افغانی در برلین مقرر شد.
۱۳۹	۱	دادانه	داده اند
۱٤۰	۲۳	پدر اندر	برادر اندر
۱٦۱	۸	جایز الخط	جایز الخطا
۱٦۸	٥	رابطه	رابطه دارید
۱٦۹	۲۲	ممکت	مملکت
۱۷۱	۲٥	اگر نام	اگر از نام
۱۷۷	٤	هضم	هضم وقبول

CONSTITUTIONAL MOVEMENT IN AFGHANISTAN

BY

Prof. Abdul Hayy Habibi

Kabul

1984

کمیته دولتی طبع و نشر
ج.د.ا
شماره مسلسل ۹۰
تعداد : ۴۰۰۰
مطبعه دولتی